

۱۶۱

شماره ۱۶۱ پیاپی ۵۰۷ / بهمن و اسفند ماه ۱۳۹۷ / قیمت ۳۶۰۰ تومان

شاهد جوان

محمد مهدی سیاره:

تماشا کار من نیست

گزارش مخفی خبرنگار شاهد جوان

از قاچاقچیان کالا

دکتر اکبر عالی:

مخاطب حواسش جمع است

پرونده ویژه شاهد جوان درباره راه اندازی کسب و کارهای نو

یک شروع طلائی

سه شرط اصلی که جوانان برای رساندن کشور به آرمانهای اسلامی و انقلابی باید به آن توجه کنند

راه، خوش عاقبت است اگر...

دشمن را بشناسید

دشمن اصلی شما آمریکا است



۱

رابطه خود را با خدا تقویت کنید

با دعا، توسل، نماز خوب، قرآن خواندن
اجتناب از گناه و کمک به بنندگان خدا



۲

خوب درس بخوانید

درس خواندن یک ارزش والا بشود



۳



« ۹ دی یعنی مردمی که زمستان هارا بهار می کنند»
طراح: حامد مقروری / اصفهان

نهم دی یعنی:
مَرَدْمِی کِه
زِمِشْتَانِ هَارَا
بِهَارْمِی کُنند.





بازخوانی دیدارهای سال نوی میلادی رهبر
انقلاب با خانواده‌های شهدای مسیحی ایرانی

... وطن یعنی

وطن یعنی... حالا به جای سه‌نقطه، می‌توانید تعبیر و تفاسیر و معانی بسیاری بگذارید. وطن ولی برای همه ما، به نوعی نقش مادر را بازی می‌کند؛ جایی که در آغوش آن احساس آرامش می‌کنیم، احساس خودی بودن، احساس این که جایی از این کره خاکی هست که متعلق به ماست. این را می‌توانید از مهاجرت کرده‌های ایرانی بپرسید که به ایران برگشته‌اند؛ این که دیگر نتوانسته‌اند سنگینی یک خاک دیگر و سنگینی نگاه مردم دیگر را تاب بیاورند. آری، وطن یعنی مادر و فرزندان بسیاری در آغوش این مادر بالنده شده و آریده‌اند؛ فرزندان مسلمان، مسیحی، زرتشتی و... هر سال در آستانه سال نوی مسیحیان کشورمان، از جمله آرامنه و آشوری‌ها و... رهبر انقلاب دیدارهایی اعلام شده یا نشده، با خانواده‌های اینترگران و شهدای مسیحی کشورمان دارند. گزارش تصویری این شماره ما، بازخوانی بخشی از این دیدارها در سال‌های گذشته است.



شهید وهانج رشیدپور

«این شاءالله که در خدمت معنویات، و حقایق دینی باشید. حقیقت دین مسیح با حقیقت دین اسلام تفاوتی ندارد. همان چیزی را که حضرت مسیح آورده است، اسلام شاید اضافه هم داشته باشد.»



شهید ریچارد ابراهیم

این جمله را که «هم مادر بودید هم پدر» خیلی‌ها به مادر گفته بودند؛ اما چهره مادر هنگام شنیدن این جمله از زبان رهبر انقلاب، نشان می‌داد که این بار، برایش لطف دیگری داشته.



شهید ویگن کارابیدی

مادر با چشمانی اشکبار می‌گوید: «ایشان با آمدن‌شان به ما احترام گذاشت، چایی دارچین برای ایشان ریختم. ایشان یک هدیه به من دادند و هنوز آن هدیه را دارم.»



شهید روبرت لازار

روزنامه مصاحبه مادر را به رهبر می‌دهند. نگاهی می‌اندازند و می‌گویند: برای چه تاریخی است؟ سال ۸۶ را که می‌شنوند، با حسرت می‌گویند: «چرا آن قدر قدیمی؟ کاش زودتر می‌آمدیم، شما می‌آمدید یا من می‌آمدم.»



شهید کاغیک تومانیان

مادر شهید می‌گوید: «بعد از بچه‌هایم، ده سال است که کاج نگذاشته‌ام!» آقا با تبسمی سرشار از مهربانی، می‌گویند: «ولی بگذارید، عیب ندارد. خودتان را دلخوش کنید به اینکه آن‌ها هم مشمول لطف خدا هستند.»



شهید «بر می‌یعقوب»

رهبر انقلاب به درخواست دختر معلول این خانواده پاسخ مثبت داده و به عیادت‌شان می‌روند. از مادر درباره کلیسارفتن سؤال نموده و از دختر می‌پرسند: «شما درد که ندارید خانم؟!»

فهرست

۴	بازخوانی دیدارهای سال نوی میلادی رهبر انقلاب با خانواده‌های شهدای مسیحی ایرانی
۸	یادداشت
۱۰	غیرمنتظره‌ها
۱۲	گفت و گوی ویژه
۱۶	چمدان‌های غمگین
۱۸	در جست و جوی نان حلال
۲۰	«درباره» (بمب انرژی) یک گروه جهادی متفاوت
۲۲	مؤسسه مخفی از یک روز همراهی اجباری با قاچاقچیان کالا
۲۷	نگاهی به پدیده نوظهور استارت آپ
۲۸	نگاهی به مهمترین دلایل عدم نتیجه‌گیری استارت آپ‌های نوپا
۳۰	استارت آپ یک سر مایه‌گذاری روی خود
۳۲	پولسازان شهرهای دور
۳۴	داستان موفقیت سه نفر از نخبگان استارت آپی بنیاد شهید
۳۶	مؤسسان استارت آپ‌های موفق از تجربیاتشان می‌گویند
۳۸	درباره «سرو زیر آب»: فیلمی که نگاهی اسطوره‌ای به جنگ دارد
۴۰	نبرد خونین مریبان بزرگ
۴۲	گفت و گو با اکبر عالمی مجری باسابقه رادیو و تلویزیون
۴۴	شهید ذوالفقاری عاشق شهید هادی بود
۴۶	فنجان پر شده از غافلگیری‌های شاعر
۴۸	می خواهیم ز ندگی کنم
۵۰	آستینت را بالا بزن
۵۲	گفت‌وگو با «حامد عزیزی» گوینده انیمیشن‌های کارتون
۵۴	چهار چرخ که دنیا را چهار شاخ کرد!
۵۶	غول چراغ جادوی چینی‌ها و نبرد حیثیتی



ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۱۶۱ بهمن و اسفند ماه ۱۳۹۷

قیمت: ۳۶۰۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: رحیم نریمانی
شورای سردبیری: شاکر واثقی، یوسف قدیانی
مدیر اجرایی: ساسان خاشع
دبیر تحریریه: عیسی محمدی

همکاران این شماره:

معصومه ماه‌پیکر، زهره کریمی،
محمدصادق خسروی علیا،
زهرا اردشیری، نیلوفر جلالی،
نیره رضایی مطلق، زینب قمی و...

مدیر هنری: رضا ماه‌پیکر
صفحه آرا: میثم علومی
دبیر عکس: مهدی کاویانی
تصویرساز: امیر رضا ماهان
طراحی جلد: رضا ماه‌پیکر

امور فنی: آتلیه نشرشاهد
ناظر فنی چاپ: علیرضا قاسمی
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
امور مشترکین: محمد رضا اصغری
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۸۳۴۸

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی
خیابان ملک‌الشعرا، بهار شمالی - شماره ۵
تلفن: ۸۸۸۳۵۱۰۸

صندوق پستی: تهران ۱۹۴/۱۵۷۱۵

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال منتشر می‌شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

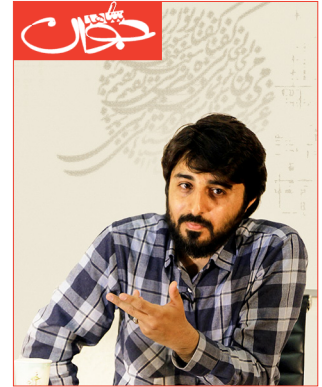
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



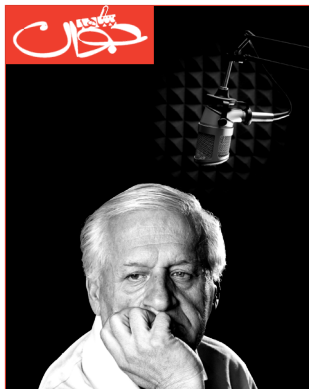
مستند مخفی از یک روز
همراهی اجباری با قاچاقچیان کالا ۲۲



«درباره «بمب انرژی»
یک گروه جهادی متفاوت ۲۰



روبه‌رو با محمد مهدی سیار؛ از
شعر و فلسفه تا روزگار معروفیت ۱۲



گفت‌وگو با اکبر عالمی
مجری با سابقه رادیو و تلویزیون ۴۲



درباره «سرو زیر آب»؛ فیلمی که
نگاهی اسطوره‌های به جنگ دارد ۳۸



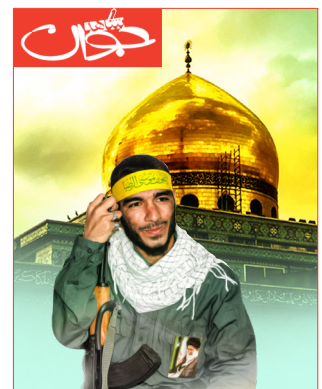
نگاهی به مهمترین دلایل عدم
نتیجه‌گیری استارت آپ‌های نوپا ۲۸



گفت‌وگو با «حامد عزیزی»
گوینده انیمیشن‌های کارتونی ۵۲



فنجان پر شده از
غافلگیری‌های شاعر ۴۶



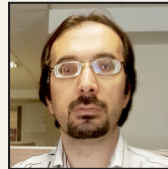
شهید ذوالفقاری
عاشق شهید هادی بود ۴۴



یادداشت

من کار سخت‌تر را انتخاب می‌کنم

عیسی محمدی
روزنامه‌نگار



نمی‌دانم، شاید یک‌جورهایی مد شده؛ یک رفتار غالب زمانه که همه دوست دارند آن را داشته باشند. از چه حرف می‌زنم؟ از این‌که هم‌همان عادت کرده‌ایم که گلایه کنیم، ایراد بگیریم و منفی‌بافی را در زندگی‌مان گسترش بدهیم. در واقع وقتی چند نفری کنار هم می‌نشینند، انگار که یک رقابت ایجاد شده باشد؛ ظاهراً هرکسی که سیاه‌نمایی بیشتری کند، باکلاس‌تر و واقع‌گراتر و آگاه‌تر به نظر می‌رسد. حتی در رسانه‌های اینترنتی و مجازی و چای‌ما هم چنین اتفاقی افتاده؛ انگار که غرنگاری، جای خودش را به روزنامه‌نگاری داده باشد.

آیا مشکل نداریم؟ آیا جامعه ما با واقعیت‌های زشت رویه‌رو نیست؟ آیا جوانان، دچار ابهام در چشم‌انداز نشده‌اند؟ آیا وضعیت اقتصادی کمرشکن نشده؟ آیا... البته که همه این موارد وجود داشته و دارد و کسی هم قصد کتمان آن‌ها را ندارد. نادیده انگاشتن بیماری هم، راهکاری برای درمان بیماری نیست؛ بگیرم که بیماری خودش را چند ماه دیرتر نشان بدهد. اولین راه درمان، تشخیص درست و بی‌رحمانه است. بی‌رحمانه از این بابت که نباید اغماض کرد و خودمان را به آن راه بزنیم. حقیقت‌های تلخ را باید سریع‌تر بپذیریم و اصلاح کنیم؛ وگرنه دیگران به جای ما، آن‌ها را مطرح کرده و به نفع خودشان مصادره‌اش خواهند کرد. اساساً گلایه و غرولند، کاری بی‌زحمت و ساده و طبیعی است؛ چیزی که سخت است و انرژی باید برایش صرف کرد، تفکر مثبت و فعالیت بیشتر برای رفع مشکلات و نادیده انگاشتن ارزش‌دآوری‌های دیگران است. این، در واقع کار سخت‌تر است و انسان‌های موفق، معمولاً سعی می‌کنند کار سخت‌تر را انتخاب کنند. پول ندارید؟ بیشتر کار کنید. کار ندارید؟ مهارت جدیدتر یاد بگیرید. موج‌های اقتصادی در راه است؟ سعی کنید موج‌سواری (به مفهوم مثبت آن) را یاد بگیرید تا آسیب نبینید. هر چیزی راهی دارد؛ بستگی دارد شما چقدر تنبل باشید یا نباشید. من که کار سخت‌تر را انتخاب می‌کنم؛ چرا که از گلایه‌ها و غرولندها خیری ندیده‌ام؛ نه پولی به من اضافه کرده، نه مشکلی از کشورم را حل کرده و نه هیچ‌چیز دیگری، شما چطور؟

محمد صادق خسروی علیا

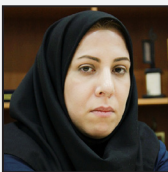
روزنامه‌نگار



گله‌نداره

گفت: «اصلن هیچی!» حرفش را خورد. گفتم: «دیدی مقصری، دیدی همه آتیشا از گور...» جلوی دهان عقل و منطق را بستم و دهان خودخواهی‌هایم را باز کردم به رویش. هی گفتم، هی گفتم، آنقدر که خیلی از بد و بیراه‌ها و حرف‌های خودم را نمی‌شنیدم. مثل مجرم‌ها، مثل گناهکارها دست‌هایم را از من پنهان می‌کرد و نگاهش را می‌زدید. تنها پناهش دیواری بود که رنجور به آن تکیه داده بود. من هم مثل برنده‌ها می‌تاختم بر روح و روانش. درمانده و زمینگیر شد. راضی نبودم به این روز بیفتند. داشت کم‌کم حس ترحم چیره می‌شد بر همه نامهربانی‌هایم که این جمله از ذهنم گذشت و نگذاشت: «هر چیزی که عوض داره گله‌نداره، حقش بود. نباید این کار را می‌کرد...» با این جمله، ترحم ناهید شد و رفت قلب رویش را برگرداند از من و رفت. چشم باز کردم، او هم رفته بود. یک جعبه کوچک و میچاله افتاده بود کف اتاق، درست همانجایی که او ایستاده بود. روی آن نوشته بود: «تقدیم به مهربان‌ترین مرد دنیا» دیدم در پیش‌اش، نبود. رفته بود. دوباره ناخودآگاه آن جمله در ذهنم تکرار شد: «هر چیزی که عوض داره، گله‌نداره...»

معصومه ماه‌پیکر
روزنامه‌نگار



کاش قبل از اتفاق مانعش بشویم

سال‌هاست با مجمع خیرین مدرسه‌ساز همکاری می‌کنم. سعی می‌کنم اخبار خیرینی که همه دغدغه‌شان فراهم کردن فضای آموزشی مناسب برای تحصیل آینده‌سازان است را اطلاع‌رسانی کنم. هر بار که خبری از افتتاح یا نوسازی مدرسه‌ای در مناطق دورافتاده می‌نویسم، از اینکه دانش‌آموزان آن منطقه دیگر می‌توانند در کلاس‌های درس استاندارد و مناسب درس بخوانند ذهنم آرام می‌گیرد. این روزها اما دلم گرفته و غمگینم. خبر آتش‌سوزی کلاس درس دانش‌آموزان کوچک در زاهدان و سوختن کودکان بی‌گناه در آتش، دلم را به درد آورده است. نمی‌دانم چه کسی و چه چیزی را مقصر بدانم. نبود مدرسه‌ای استاندارد و امکانات اولیه مانند بخاری گازی در مدرسه یا بی‌احتیاطی معلمی که در بخاری روشن نفت می‌ریزد شاید هم کوتاهی در اطلاع‌رسانی از مشکلات و حوادثی که اغلب در استفاده از بخاری نفتی رخ می‌دهد. هر چه که بود تقاضش را کودکان بی‌گناهی که حتی نوشتن کلمه آتش را هم نمی‌دانستند با جان‌شان دادند. این روزها با خود تکرار می‌کنم کاش قبل از وقوع این اتفاق مانعش می‌شدیم، کاش...

نیره رضایی مطلق منتقد و روزنامه‌نگار



در ستایش خبر خوب

اینکه هر لحظه گوشی به دست، سرت تو شبکه‌های اجتماعی و سایت‌های خبری باشد تا از اخبار روز و اتفاقاتی که چند ساعت بعد می‌تواند سوز داغ همه باشد عقب نیفتی، یک درد بی‌امانی است که فقط برای روزنامه‌نگاری که مسئول تأمین خبرهای صفحات خبری روزنامه‌اش است معنی دارد. اینکه حتی هر شب قبل از خواب مثل اجبار مسواک آخر شب تمام گروه‌ها و سایت‌ها را چک کنی تا از آنچه روزگار بر ایمان تدبیر دیده آگاه شویم، چه مسئولیتی برای یک خبرنگار به همراه می‌آورد؟ تا همین چند ساعت پیش قرار بود یک یادداشت در مورد خبری که به نظر مهم بود بنویسم، اما با خودم فکر کردم این یادداشت چه فایده‌ای برای مخاطب دارد، وقتی که هنوز عادت کرده‌ایم سرمان به کار خودمان باشد و فقط شنونده اخبار بد اقتصادی و تلخ اجتماعی باشیم. گاهی ما فقط در جایگاه تقبیح این تلخی‌ها می‌ایستیم و خودمان را به دور از این دایره‌ای که خودمان هم در آن هستیم، می‌بینیم. می‌شود به جای سر تکان دادن از سر تأسف و نیچ‌کردن، مانع این اتفاقات بد در جامعه شویم. از خانه شروع کنیم و رفتارهایمان را تغییر دهیم و بعد آن را در فضای عمومی اجرا کنیم. جور دیگر ببینیم تا اگر هر شب بنا به عادت خبرها را رصد می‌کنیم خوب خوش ببینیم.

زهرا اردشیری روزنامه‌نگار



درسی که کارتن خواب‌ها دادند

شب بلدایی با همسرم تصمیم گرفتیم شبی متفاوت رقم بزنیم. انار دانه کرده، هندوانه و ظرف تخمه را برداشتیم و همراه آقای همسر به نزدیک‌ترین گرمخانه رفتیم. آن شب که ما رفتیم تعدادشان زیاد بود، شاید ۵۰ نفری می‌شدند. راستش اولش از رفتن پشیمان شدم. نگاهی به ظرف انارهایم کردم و نگاهی به جمعیت کارتن‌خواب‌ها، با خودم گفتم به چند نفر بیشتر نمی‌رسد و از انار امشب تماشای رنگ و سوسه‌کنندگی سهم بقیه می‌شود. دل به دریا زدیم و به اولی تعارف کردیم. یک قاشق ریخت کف دستش و کنار کشید. بقیه هم همین کار را کردند. انار به همه رسید سهم هر کس یک قاشق دانه انار شد. هندوانه و تخمه هم همین‌طور میانشان تقسیم شد. هر کس طوری برمی‌داشت که به کنار دستی‌اش به همان اندازه برسد. آن شب خوش گذشت. کارتن‌خواب‌های آن شب درس بزرگی به من دادند. انگار با زبان بی‌زبانی گفتند: «اگر هر کس به اندازه سهم خودش بردارد هیچ کس گرسنه بدون سهم نخواهد ماند»

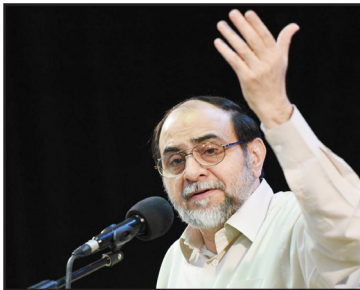
والا پیام‌دار محمد...

زینب قمی پژوهشگر اجتماعی

این روزها ممکن است با افراد مختلفی روبه‌رو بشویم که پایبندی چندانی به اخلاقیات و اصول و امور دینی ندارند. تا اعتراضی هم می‌شود، می‌گویند که این مسئله شخصی است و ارتباطی به کسی هم نداشته و ندارد. از سوی دیگر، برخی دیگر پاسخ می‌دهند که قواعد و توصیه‌های دینی، مربوط به چهارده قرن پیش هستند و به نظر می‌رسد که با امروز ما چندان جفت‌وجور در نیابند. شاید در نگاه اول چنین پاسخ‌هایی منطقی به نظر برسند؛ اما آیا در نگاه عمیق‌تر نیز چنین است؟ چندی پیش به مناسبتی، جستجویی در احادیث می‌کردم. قرار بود برای مطلبی، اطلاعاتی جمع‌وجور کنم. به حدیثی رسیدم که اشاره می‌کرد حسن خلق، زینت جامعه دینی و اسلام است. برایم خیلی جالب بود. این روزها ما مدام از اخلاقیات و تعهدات و پایبندی‌های شهروندان کشورهای پیشرفته‌ای چون ژاپن و نروژ و آمریکا و کانادا و انگلیس و... صحبت می‌کنیم. شاید کلی هم حسرت بخوریم. در واقع این کشورها، نوعی از اخلاق شهروندی را در پیش گرفته‌اند که باعث زینت جوامع‌شان شده. تصور کنید اگر که کشورهای اسلامی، اخلاق مورد نظر اسلام را پیاده می‌کردند، امروز آیا این دیگران نبودند که به ما غبطه می‌خورند؟ متعلق به گذشته است؟ به نظر نمی‌رسد تفاوت زیادی کرده باشیم. پیامبر اسلام که از طرف خداوند به عنوان دارنده «خلق عظیم» یاد شده، در یکی از خشن‌ترین و بداخلاق‌ترین و جنگ‌محورترین و بدوی‌ترین جوامع آن روز و حتی تاریخ پا به عرصه گذاشت؛ ولی در چنین وضعیتی بفرنجی هم فراموش نکرد که باید اخلاقی عمل کند. به نظر می‌رسد حال‌وروز امروز ما و دیگر جوامع نیز، بدتر از آن شرایط نباشد. پس چرا باید اخلاق را فراموش کنیم؟ پس چرا هنوز هم اخلاق را بزرگ‌ترین گمشده دنیای امروز می‌دانند؟ آیا گرفتاری‌های ما ناشی از این بی‌توجهی نیست؟ به نظر می‌رسد که باید دنبال زینت‌های اصیل باشیم؛ آن‌گونه که موجب غبطه جوامع دیگر بشویم.



حوزه‌ها؛ به روزند یا نه؟



حسن رحیم‌پور ازغدی را جزو نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی می‌دانند. سابقه حضور در حوزه‌های علمیه را هم داشته است. تلویزیون هم معمولاً سخنرانی‌های او را به طور مرتب پخش می‌کند. به صراحت لهجه و بی‌پروایی هم شهره است. هرازچندی نیز به عنوان سخنران، در دقایق پیش از خطبه‌های اصلی نماز جمعه ایران حضور یافته و سخنرانی می‌کند. یکی از همین حضورهای او، منجر به مطرح کردن انتقاداتی نسبت به حوزه‌های علمیه شد. البته اشاره هم کرد که منظورش همه حوزه‌های علمیه نیست، اما به هر حال انتقادات خود را مطرح کرد. او صراحتاً مطرح کرد که حوزه‌های علمیه باید پاسخگوی مسئولیت‌های خودشان باشند و دیگر وقت تکرار مکررات نیست. همین سخنرانی باعث واکنش شدید تنی چند از اساتید حوزه‌های علمیه و از جمله آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی شد. آیت‌الله‌العظمی مکارم، اشاره کردند که نباید در نماز جمعه جامعه اسلامی، علیه حوزه چنین بحث‌هایی مطرح بشود.



جلسه‌ای به یاد ماندنی



ماجرای مرتبط با انتخابات سال ۸۸ و حماسه ۹ دی هر از گاهی در فضای مجازی مطرح می‌شود. در سال ۸۸، چهار کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری، فعالیت‌های انتخاباتی‌شان را شروع کردند. دکتر احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور دهم انتخاب شد. اما از فردای روز انتخابات، زمزمه‌هایی دال بر تقلب شنیده شد! روزها و ماه‌های بعد، البته اردو کشی‌های خیابانی و زدوخورد های شدیدی صورت گرفت. سرانجام این غائله در نهم دی‌ماه و با حضور مردم انقلابی در خیابان‌ها، به طرفداری از نظام مقدس جمهوری اسلامی پایان یافت. اما طی سال‌های بعد، کماکان این ادعاها پابرجا بود؛ بدون ارائه سندی قانونی، قطعی و معتبر. طی روزهای گذشته انتشار مشروح دیدار و سخنان رهبر انقلاب با نمایندگان چهار نامزد دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری یکی از غیر منتظره‌های ماه را رقم زد. مباحث و شیوه طرح آن‌ها در این جلسه، به خودی خود و بدون هیچ تفسیری، پرده از بخشی از اتفاقات سال هشتاد و هشت و کارشکنی سران فتنه کنار می‌زند.





بدرود سوریه

سوریه، سرزمینی است که قدرتهای زیادی در آن حضور دارند؛ با اجازه یا بی اجازه. کشوری چون ایران البته با اجازه دولت قانونی و با درخواست این دولت در آن جا مستقر شده. دولت روسیه نیز، اما دولت‌هایی چون ترکیه و آمریکا و ... از فرصت استفاده کرده و در این کشور حضور یافته‌اند. چرا؟ لایبدر برای پوشش منافع خود، طی ماه‌ها و سال‌های گذشته کشاکش نیروها در سوریه، وضعیت خاصی را ایجاد کرده است؛ روزگاری اردوغان می‌خواست در مسجد اموی دمشق نماز جماعت بخواند و به حرف احدی گوش نمی‌داد و امروز او در جبهه ایران و سوریه قرار گرفته و رفتارش را تغییر داده است. چنین اتفاقی برای قطر نیز افتاده اما غیرمنتظره‌ترین اتفاق ماه را اعلام ترامپ برای خروج نیروهای آمریکایی از آمریکا شکل داد کسی فکر نمی‌کرد آمریکایی‌ها این چنین بی مقدمه اقدام به تخلیه سوریه کنند همین‌ان هم کلی گمراه‌زنی و تفسیر و شایعه اطراف این خروج ایجاد شده از معامله پنهان تا باج دادن به روسیه تا آمادگی برای کنترل خطر ایران در یمن تا...

الکس



اخراج آقای خاص



یکی از غیرمنتظره‌ترین اخبار دنیای ورزش در ماه گذشته، اخراج آقای خاص فوتبال دنیا و جزیره، یعنی خوزه مورینیو بود. منچستر مورینیو حال چندان خوشی نداشت؛ هر چند که هر از چندی، بردهایی خفیف، باعث می‌شد تا این زخم سر باز نکند. خوزه از آن آدم‌های خاص دنیای فوتبال است؛ یکی از چند مربی بزرگ باشگاهی دنیا با افتخاراتی که هرکسی را به احترام گذاشتن وادار می‌کند. تنها کافی است به افتخارات او با تیم گمنامی چون پورتوی پرتغال توجه کنید؛ و سپس درخشش او در چلسی، اینتر میلان، رئال مادرید و ... اما سرانجام این سرمربی مغرور پرتغالی در منچستر، که چندان سر سازگاری با ستاره‌های بزرگ را ندارد، چندان خوش نبود. منچستر بعد از فرگوسن بزرگ، نیاز به مربی خاص و بزرگی داشت که بتواند جای الکس افسانه‌ای را پر کند. گزینه‌های قبل از خوزه نتوانستند این کار را بکنند. زمانه به خوزه هم رحم نکرد و این ستاره‌های لوس منچستر بودند که مربی مغرور و البته متعلق به نسل گذشته را ناچار به اخراج کردند.



آرزوی شیخ نشین‌ها

جام باشگاه‌های ۲۰۱۸ در امارات متحده عربی برگزار شد. البته این جام، اعتبار لیگ باشگاه‌های اروپایی و حتی لیگ باشگاه‌های آمریکای لاتین و ... را ندارد، اما بهر حال افتخاری است که در سیاهه افتخارات یک باشگاه ثبت می‌شود. در جام باشگاه‌های ۲۰۱۸، تیم‌های العین امارات به عنوان میزبان و کشیما آنتلرز ژاپن که پرسپولیس ایران را مغلوب کرده و قهرمان آسیا شده بود، حضور داشتند. اما اتفاق غیرمنتظره این بار جام باشگاه‌های جهان، حضور العین امارات در فینال این دوره از رقابت‌ها بود. معمولاً عرف است که باشگاه‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس و عربستان را، به پول خرج کردن‌های بی حساب و کتاب و جذب بازیکنان بزرگ یا به سن گذاشته یا بازیکنان بزرگ کشورهای مستعد آسیایی و آفریقایی می‌شناسیم. در مجموع، فوتبال کشورهای عربی کارنامه موفق‌تری در فوتبال بین‌المللی ندارند. اما حضور العین در فینال این دوره از رقابت‌ها نویدبخش دور تازه‌ای از اعتبار برای فوتبال شیخ‌نشین‌های خلیج فارس می‌تواند باشد.

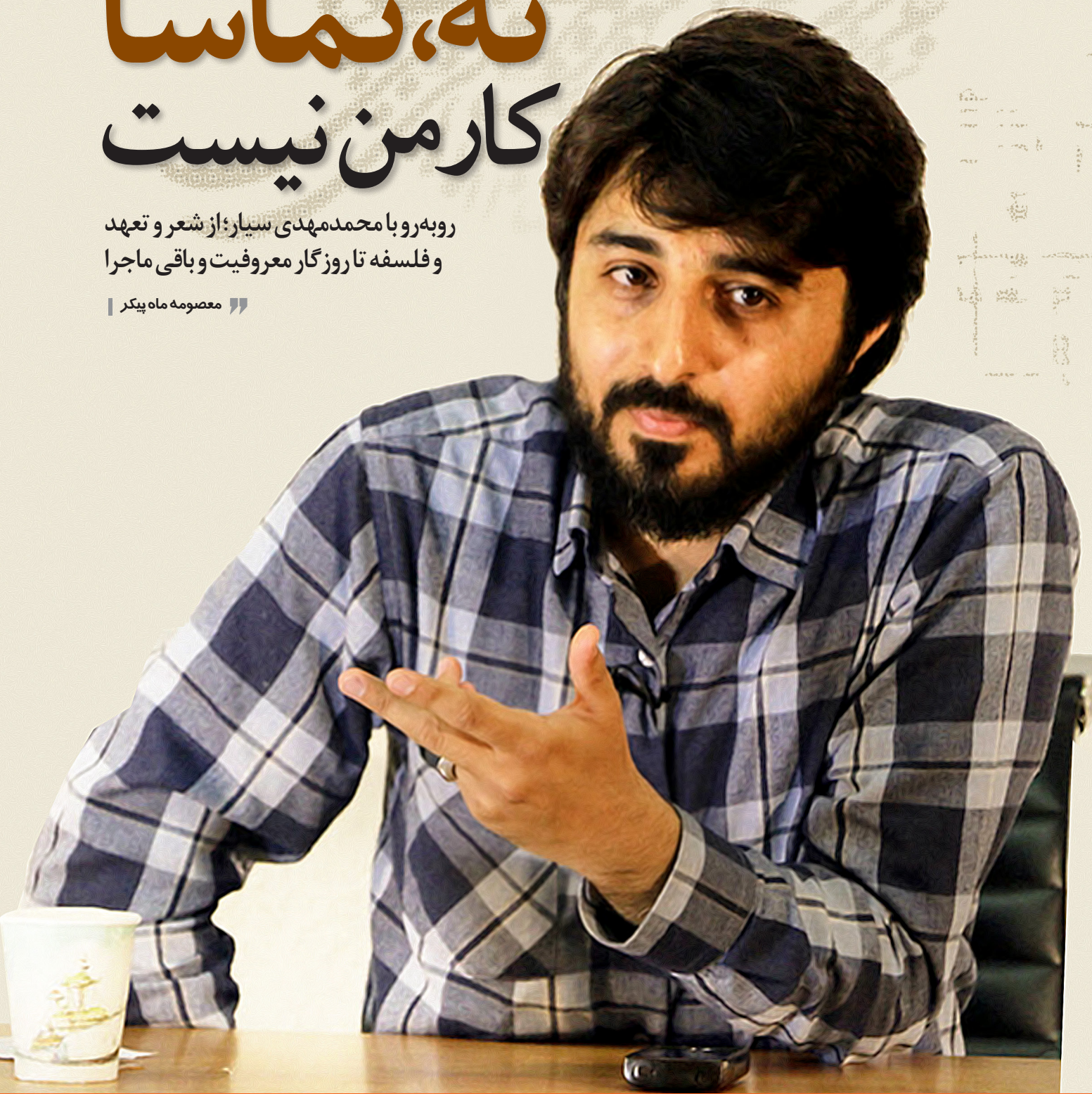




نه، تماشا کار من نیست

روبه‌رو با محمد مهدی سیار؛ از شعر و تعهد
و فلسفه تا روزگار معروفیت و باقی ماجرا

معصومه ماه پیکر |





شعر باید سمبل عشق باشد

شعر به معنایی که مامی شناسیم و تعریف می کنیم، باید آئینه تمام نمای ابعاد زندگی انسان باشد. البته بسیاری از ابعاد زندگی انسان شاید به آن جایگاهی نرسد که لایق پرداختن شعر به آنها باشند. اما بعضی موضوعات آن چنان ارزشمند شده اند که حتی در دوره های، تصور عام و خاص از پرداختن به شعر یا موضوعی مشخص می شود. یکی از این موضوعات «عشق» است.

در سروده های مضمین انقلابی راه هم گنجاندیم



در میان سروده های بتان عاشقانه هایی هم به چشم می خورد. این یک اتفاق معمول ادبی است یا یک تناقض؟

شعر به معنایی که ما می شناسیم و تعریف می کنیم، باید آئینه تمام نمای ابعاد زندگی انسان باشد البته بسیاری از ابعاد زندگی انسان شاید به آن جایگاهی نرسد که لایق پرداختن شعر به آنها باشند اما بعضی موضوعات آن چنان ارزشمند شده اند که حتی در دوره های، تصور عام و خاص از پرداختن به شعر یا موضوعی مشخص می شود. یکی از این موضوعات «عشق» است. بین دو واژه شعر و عشق از تباط بسیاری دیده می شود. امروز هر کس نام عشق را می شنود شعر را هم به دنبال آن به یاد می آورد. می توان گفت بیشترین حجم ادبیات فارسی در طول تاریخ به این موضوع اختصاص داده شده است.



در شعر گفتن از کدام شعرا الگو می گیرید؟ همه تاریخ ادبیات برای من آموزنده است. لحظات نابی که در میان اشعار شاعران بزرگی همچون رودکی، فردوسی، سهراب یا قیصر امین پور و نیما سپری شده است الگویی برای من است. سعی می کنم با آنها مانوس باشم و زیبایی های این لحظات را بچشم



در میان صحبت های بتان گفتید با خوانندگانی همچون حامد زمانی و مداحانی مانند میثم مطیعی همکاری دارید. شعر گفتن برای موسیقی با شعر گفتن برای مداحی چه تفاوت یا ساختی دارد؟ در هر دو مورد شعر گفتن نیاز به مهارت و تمرین دارد. در مداحی و موسیقی باید متناسب و به اقتضای آن فضا شعر گفت. نمی توان گفت شعر گفتن برای کدام یک سخت تر هست. در هر دو مورد باید دقت و توجه داشته باشم



به جز حامد زمانی و میثم مطیعی سروده های بتان توسط چه کسانی اجرا شده اند؟ در زمینه ترانه سرائی اشعارم توسط خوانندگانی



معمولاً وقتی شعر می گویند مضمین شعرها بتان را چگونه انتخاب می کنید؟

سعی کردم در موضوعات مختلفی شعر بگویم. شعر مانند زندگی است و برای شعر سرودن اتفاقاتی که در اطراف من رخ می دهد باید مورد توجه قرار گیرد. پرسش های فلسفی و سولاتی که فرد از خود می پرسد را هم می توان در قالب شعر بیان کرد. مانند مولوی که می گوید: «کز کجا آمدم، آمدن بهر چه بود، به کجایم روز آخر نمایی وطنم» که این خود پریشی است که در ذهن هر فرد ممکن است ایجاد شود.



در میان سروده های بتان اشعار حماسی خاصی دیده می شود. چگونه شد که به سمت اشعار حماسی رفتید؟

حرکت ها و رخدادهای بزرگی در جامعه اتفاق می افتد که تبدیل به حماسه و رویدادهای بزرگ می شوند. شاعر نمی تواند این رویدادها و حماسه ها را نادیده بگیرد و من هم فردی نبودم که در کنج خلوت خود بنشینم و تنها نظاره گر باشم و بخشی از سروده هایم به سمت اشعار حماسی کشیده شد.



البته مردم شما را بیشتر با اشعار حماسی تان به یاد می آورند.

من در حوزه های مختلف شعر سرودم. اما از زمانی که همکارم را با خولندگان و مداحان خوب کشور مانند حامد زمانی و میثم مطیعی شروع کردم. کلرایم مانند «روی میز»، «هرگ بر آمریکا» و «شمیم رهبرم می آید» حالت حماسی به خود گرفت. توجه مردم به این کلرایم نشان دلسروده های حماسی را خوب می شناسند و می پسندند.



چه انگیزه های باعث شد در سروده های بتان موضوعات انقلابی را هم بگنجانید؟

آشنا شدن من با تاریخ معاصر ایران و جهان و مطالعه در این زمینه باعث شد تا به این ادراک برسم که این آرامش و امنیتی که امروز هست حاصل سختی های مردان و زنانی است که در مسیر تکاپوی تاریخ گام برداشتند. حرکت امروز ما هم آرامش را به آیندگان ارمغان می دهد. پس



محمد مهدی سیار را بسیاری از افراد نه به عنوان یک شاعر صرف، بلکه بیشتر او را با اشعار حماسی و اجتماعی و آرمانی اش می شناسند. سیار، شاعری است متعهد که در عین تعهد به ارزش ها و آرمان هایش عاشقانه های ناب هم سروده است که خوانندگان صاحب نامی چون سالار عقیلی و محمد معتمدی اشعار وی را خوانده اند. مدایح او را نیز میثم مطیعی در محافل آیینی قرائت کرده است. شعر «هرگ بر آمریکا» به خوانندگی حامد زمانی از پر سر و صداترین سروده های سیار بود که حتی در آن سوی مرزها هم به شدت مورد توجه و البته هجمه قرار گرفت. سیار از جمله شاعرانی است که سروده عاشقانه خود را در محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی قرائت کرد و سروده اش مورد توجه معظم له نیز قرار گرفت. گفتگوی «شاهد جوان» با این شاعر جوان انقلابی را پیش رو دارد.



چطور شد که به دنیای شاعری پا گذاشتید؟

شعر گفتن برای من از کودکی و قبل از زمانی که پا به دوران نوجوانی بگذارم، مانند یک بازی شروع شد. آن زمان شعر گفتن مانند بسیاری از مهارت ها که زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می دهد، زنگی مرا هم تحت الشعاع قرار داده بود. اوایل شعرهایی که در کتاب های درسی ام بود را انتخاب می کردم و مصرع اول شعر را می خواندم، برای مصرع دوم سعی می کردم خودم بسرایم و این شروعی شد برای شعر گفتن.



پس چندان درگیر کلاس های شعر و محافل ادبی و نبودید؟

من در خانواده ای مذهبی به دنیا آمدم، با تشویق خانواده ام از همان کودکی تلاوت قرآن و مداحی را شروع کردم. دوره های آموزش قرآن را در سنین کودکی گذراندم و در مسابقات قرآنی در بخش قرائت چندین رتبه کشوری و استانی را به دست آوردم. وقتی هفت ساله بودم به کمک پدرم با شرکت در کلاس های موسیقی سنتی نزد استاد طباطبایی در اصفهان دوره های آواز سنتی را گذراندم. البته بعدها به عضویت انجمن ادبی هم در آمدم.



همچون نیما مسیحا، سالار عقلی و فریدون بیگی هم خوانده شده است و در بخش مداحی علاوه بر میثم مطیعی، حاج صادق آهنگران هم اشعارم را در مداحی‌هایش اجرا کرده است.

؟

شما دانش آموخته فلسفه هستید و شعر هم می‌گویید، چه نسبتی بین شعر و فلسفه دیدید که سراغ فلسفه رفتید؟ آیا این دو با یکدیگر از تباط دارند؟

من خود را مدیون فلسفه می‌دانم و این دانش را هم دوست دارم هر که با فیلسوفان دنیا آشنا تر باشد می‌تواند عمیق تر شعر بگوید و من این را زمانی درک کردم که تحصیلاتم را در حوزه فلسفه ادامه دادم فلسفه پرسش درباره مسائل مهم جهان است و شعر نمی‌تواند در برابر این پرسش‌ها بی‌تفاوت باشد در فلسفه مابیه پرسش‌های اصلی می‌رسیم که انسان کیست؟ یا جامعه چیست؟ و چه چیزی برای انسان ضرورت دارد؟ رابطه انسان با خود و اینکه با شعر پاسخ این پرسش‌ها را می‌دهد این ارتباط فلسفه و شعر را نشان می‌دهد معتمد همه سعی

شعر در این دوره و زمانه چه جایگاهی دارد؟
شعر همواره در طول قرن‌ها هنر اول ایران و ایرانیان بوده و هنوز هم با گذشت سالها همچنان حرف اول را می‌زند. کشورمان مردمی شعر دوست و هنر پرور دارد که با وجود فضای مجازی و سینما، این قالب ادبی همچنان

کنند بخشی از زمان خود را به پرسش‌ها اختصاص دهند و برای یافتن پاسخ‌ها فکر و مطالعه کنند

؟

سینما و رمان و ... جزو قالب‌های هنری و ادبی رایج و مورد توجه جوانان هستند به نظر تان

«بی‌خوابی عمیق» به عنوان بهترین اثر و کسب جایزه چهارمین دوره گام اول انتخاب شد.

اولین کاری که از سیار خوانده شد در سال ۱۳۸۸ بود. در حالی که وی از سال ۷۶ به صورت جدی شعر می‌سرود.

«حق‌السکوت» به عنوان کتاب فصل زمستان ۱۳۸۹ انتخاب شد.

۱۳۸۸

۱۳۸۸

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۸۹

کتاب «بی‌خوابی عمیق» نامزد سومین دوره کتاب سال شعر جوان (جایزه قیصر امین پور) شد.

با کتاب «حق‌السکوت» برگزیده بیست و نهمین کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد.





آقای سیار، چیزی نمی‌خوانید؟

محمد مهدی سیار جلسه دیدار مقام معظم رهبری را از به یادماندنی‌ترین خاطرات خود می‌داند و می‌گوید: «جلسه نیمه رمضان و دیدار مقام معظم رهبری از شیرین‌ترین و به یادماندنی‌ترین شب شعرهایی است که بزرگان شعر را در این محفل صمیمی می‌بینیم. حضور مقام معظم رهبری که خود ادیب هستند، این جمع شاعران را به جمع ویژه‌ای تبدیل می‌کند که شاید در تاریخ فرهنگ و ادب ما کمتر اینگونه جمع‌ها را شاهد باشیم. آن شب ساعتی پس از اینکه همه شاعران جوان و پیشکسوت اشعاری را خواندند، حضرت آقا چشم‌گرداند سمت من و فرمودند: «آقای سیار، شما چیزی نمی‌خوانید؟» حساسی غافلگیر شدم، چون از وقت جلسه گذشته بود و ۱۲ شب به بعد بود، شعری که آماده کرده بودم از ذهنم رفت. چند ثانیه‌ای سکوت کردم و عذر خواستم. رهبری با مهری پدرا نه بی‌تی در ستایش فراموشی خواند: «غافل دادیم دل به دستت/ ما را یاد و تو را فراموش.»

اجازه خواستم غزلی بخوانم که مکتوبش همراهم بود پس غزل زیر را خواندم:

رسوایی دیگری ست، سری ست مرا	بی‌خوابی خوش تری ست، سری ست مرا
دل‌تنگی دلبری ست در سینه من	باتیغ غمش سری ست، سری ست مرا

مسیر خود را می‌پیماید و جایگاه خود را دارد. چه به صورت استقبال از کتاب‌های شعر و چه به صورت برپایی شب‌های شعر، مردمان علاقه خود به شعر را نشان می‌دهند. حجم بالایی از فضای مجازی را مردم با شعر گذاشتن پر کرده‌اند و این نشان می‌دهد شعر در کشورمان محبوبیت و جایگاه خود را دارد.



کتاب‌های شعر شماها همین‌هایی هستند که در وب‌کی‌پدیا درج شده؟

اولین کتاب «بی‌خوابی عمیق» بود که مجموعه غزل‌ها و شعر نو است، کتاب «حق‌السکوت» دومین اثرم است که مجموعه ۴۲ غزل با موضوعات عاشقانه، فلسفی و اجتماعی است که به چاپ هشتم هم رسید. کتاب «ودخوانی» مجموعه غزل‌های نیمایی است و جدیدترین اثرم هم «یادآوری» نام دارد که مجموعه رباعیات است. البته یک اثر هم از جمع‌آوری اشعار اعتراض دلش‌تلام و در حوزه‌های فلسفی هم تألیفاتی دلش‌تلام.

در سن ۱۴ سالگی
شاعر و شاعری
را به طور جدی شروع کرد.

در شانزدهمین دوره جایزه
کتاب فصل سال ۱۳۸۷ با کتاب
حق‌السکوت برگزیده شد.

۱۳۶۲

۱۳۷۶

۱۳۸۲

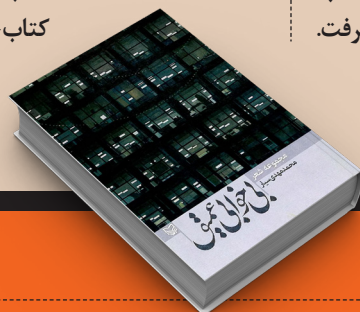
۱۳۸۲

۱۳۸۷

محمد مهدی سیار متولد اول
تیرماه سال ۱۳۶۲ در زاهدشهر
فسا از استان فارس است.

رتبه اول بخش کلاسیک
جشنواره شعر فجر با اشعار
کتاب حق‌السکوت کسب کرد.

«سرو بلورین» جشنواره شعر
فجر در بخش کلاسیک به
«بی‌خوابی عمیق» تعلق گرفت.





چرا و بیشتر به
جوانان ایرانی
جایگاه مهاجرت
می‌کنند؟

ممکن است افراد زیادی در دوران زندگی بنا به دلایل بی‌شماری اقدام به مهاجرت از کشور مبدأ خود کنند و به کشور یا کشورهای دیگری بروند. این مهاجرت می‌تواند موقتی، دائم، اختیاری یا اجباری باشد. مهاجرت‌های تحصیلی از جمله دلایل مهمی است که ایرانیان و مخصوصاً جوانان ایرانی را در طول تاریخ به کشورهای توسعه‌یافته اروپایی و آمریکا و کانادا کشانیده است.



موفق‌ترین مهاجران

ایرانیان تحصیل‌کرده و مهاجر در طول تاریخ از موفق‌ترین مهاجران دنیا به شمار می‌آیند. گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد، ایران در میان ۹۱ کشور، رتبه نخست را در مهاجرت نخبگان کسب کرده! بر اساس اظهارات دبیر شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور، پانزده تا شانزده میلیون ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند.



چرا و چگونه؟

امروزه بسیاری از جوانان ایرانی فکر رفتن را در سر می‌پروراند. تحصیلات عالی به بهترین دانشگاه‌ها، خلق تجربیات جدید، رسیدن به شغلی مناسب و در کل بالا بردن کیفیت زندگی از جمله دلایلی هستند که مهاجرت را برای جوانان به امری جدی در زندگی تبدیل می‌کند. انجام تحصیلات عالی و گرفتن ویزای تحصیلی شروع مهاجرت برای بسیاری از جوانان ایرانی است. یک جوان ایرانی هنگامی که عزم سفر می‌کند تا زمانی که به کشور مورد نظر برسد، راه زیادی در پیش دارد که حدود یکسالی به طول می‌انجامد. گرفتن مدرک زبان بین‌المللی، ارائه درخواست و دریافت پذیرش از دانشگاه مقصد، ترجمه و ارسال مدارک و رزرو خوابگاه و محل اقامت از جمله بخشی از این فرآیند هستند.



تبدیل مهاجرت موقت به اقامت دائم

سرانجام با پشت سر گذاشتن مراحل اداری، قانونی و تحصیلی یک جوان ایرانی موفق می‌شود مهاجرت خود را رسماً آغاز کند. اتمام تحصیلات و به دنبال آن رسیدن به شغل مناسب، باعث می‌شود بسیاری از این مهاجران مهاجرت خود را از





حضور پررنگ ایرانیان

بیشترین دانشجویان خارجی کانادا در مقطع دکتری در ابتدا چینی و سپس ایرانی هستند. از هر صد دانشجوی خارجی مقطع دکتری، ۱۶ تن چینی و ۱۵ تن ایرانی اند!



تب تند رفتن

آمار و ارقام را که مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شوید که تب مهاجرت در ایران بالاست و تازگی هائیز شدت گرفته است. حسین عبده اقتصاددان، از صف یک و نیم میلیونی ایرانیان برای مهاجرت به کانادا و استرالیا گفته است. این رقم، چهار درصد از جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد. نکته جالب این که مهاجران ایرانی، جمعیتی به اندازه سه برابر جمعیتی که استرالیا و کانادا می‌توانند سالانه پذیرش کنند دارند! این تب بالای مهاجرت می‌تواند منجر به تبعاتی اقتصادی و اجتماعی شود. تبعات اقتصادی برای کشور؛ چرا که هزینه‌های صرفی و سرمایه‌های این نیروها شده است در برهه‌های از زبان ۱۵۰ میلیارد دلاری سالانه ایران از مهاجرت مغزها سخن گفته می‌شود. اما به هر حال این زبان به اقتصاد ایران وارد شده و این نیروها، به طور رایگان و به عنوان نیروهای کشورهای توسعه یافته، شروع به کار می‌کنند. زبان اجتماعی نیز شامل سرخوردگی ایرانیان از موفقیت در مهاجرت است، چرا که دایره رقابت برای موفقیت در مهاجرت تنگ‌تر شده و به سختی می‌توان از قوانین سخت و سفت مهاجرتی عبور کرد.



پناهندگی؛ بدترین شکل مهاجرت

امروزه یکی از راه‌هایی که افرادی می‌توانند به کشورهای توسعه یافته مهاجرت کنند، درخواست پناهندگی سیاسی و اجتماعی است. متأسفانه جوانان زیادی که رویای خام اروپایی شدن و سراب زندگی در آن سوی مرزها را در سر دارند و از طرق قانونی موفق به اخذ ویزا نمی‌شوند، از این طریق مهاجرت می‌کنند. قاچاق برها از راه‌های پر خطر و با فلات زیاد جوانان را به کشورهای اروپایی یا کشورهای مهاجرپذیری همچون استرالیا و کانادا می‌رساند و ولی شرایط بغرنج و ناگواری نصیب شان می‌شود. اقامت طولانی در کمپه محرومیت از حقوق شهروندی، ناامیدی و بیماری جسمی و روحی کمترین مشکلات پناهجویان است. امروز به دلیل زیاد شدن تعداد پناهندگان و صرف بودجه زیاد کشور میزبان، قاعده میزبانی را رعایت نمی‌کند و مهاجران با چنان دردسرها و مشکلات زیادی مواجهند که هزار بار آرزو می‌کنند که ای کاش دست به چنین شکلی از مهاجرت نمی‌زدند. دولت استرالیا پناهجویان را در کمپ‌های مخصوص و در شرایط بسیار نامناسبی نگهداری می‌کند. آن‌ها حق ورود به خاک استرالیا را ندارند و حکم اخراج آن‌ها صادر شده است.



به کجا چنن شتابان؟

ایرانیان طالب مهاجرت اغلب به کجا می‌روند؟ این سؤال است که حتماً علاقه‌مندان حوزه مهاجرت از خود خواهند پرسید. مطالعات نشان می‌دهند که آمریکا بزرگ‌ترین مقصد ایرانیان مهاجر محسوب می‌شود. در حال حاضر، حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر تا ۲ میلیون ایرانی در این کشور اقامت دارند که افراد تحصیل کرده زیادی در میان آنها یافت می‌شود. بعد از آمریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، سوئد، کانادا و استرالیا کشورهایی بوده‌اند که ایرانیان برای مهاجرت آن‌ها را ترجیح داده‌اند. گفته می‌شود هزینه‌های بالای زندگی در کشورهای همچون انگلیس و فرانسه، آن‌جا را به کشورهای موقتی برای مهاجرت ایرانیان تبدیل کرده است. در این بین قوانین ساده‌تر استرالیا و شرایط بسیار عالی و طبیعت بکر در کانادا، باعث شده که این دو کشور در میان ایرانیان به شدت طرفدار داشته باشد.



جذابیت‌های مهاجرت

توسعه یافتگی، وجود قوانین مناسب دلایلی هستند که می‌تواند مهاجران را به خود جذب کنند. اما با توجه به شرایط کنونی و نرخ بالای ارز و قوانین مشکل مهاجرتی کشورهای توسعه یافته، برخی جوانان ایرانی را به عزیمت به کشورهای آسیایی همچون ترکیه، گرجستان، مالزی و... نیز کشانده است. امروزه کشور گرجستان به دلیل اینکه ممکن است در آینده به اتحادیه اروپا ملحق شود، مقصد ایرانیان زیادی شده که برای سرمایه‌گذاری و زندگی رهسپار این دیار شده‌اند. همچنین ترکیه و مالزی با داشتن جمعیت چشمگیر مسلمان و تشابهات فرهنگی و مذهبی، مقصد مهمی برای مهاجران ایرانی شده است.



به بازار تهران که بروید، حتماً آن‌ها را می‌بینید. افرادی که درست شبیه یک هرکول، کارتن‌های چنده کیلویی را روی کول خود حمل می‌کنند. به آن‌ها می‌گویند: «کولبر»، اکثرشان هموطنان شریف کرد زبان هستند. تعدادی از اقوام لر هم بین آن‌ها دیده می‌شود اما تعدادشان کم است. کولبری در شهرهای مرزی به عنوان یک شغل تعریف شده است و بازاری‌های تهران هم اعتقاد دارند اگر یک روز کولبرها دست از کار بکشند، بازار تهران فلج می‌شود. سراغ هر کول‌هایی می‌رویم که شاید اندام نحیف و صورت‌هایی استخوانی داشته باشند، اما کم‌توان‌ترین آن‌ها می‌توانند حداقل ۱۰۰ کیلو بار را روی شانه‌های خود حمل کنند.



گزارشی از کولبرهای بازار تهران
شغلی که باید به رسمیت شناخته شود

در جستجوی نان حلال

زهر اردشیری

اگر نباشند، یک پای بازار لنگ می‌ماند

شاید خیلی کم از کولبرها شنیده باشید. مثلاً در حد چندین خبر از آن‌ها در شهرهای مرزی، اما حتماً به اهمیت شغل آن‌ها فکر نکرده‌اید. شاید جالب باشد بدانید کولبرها در بازار پایتخت یکی از اهرم‌های مهم هستند که اهمیت شغل آن‌ها را کمتر کسی می‌داند. بی‌تفاوتی و نگاه ترحم‌آمیز ما به آن‌ها باعث شده شغل‌شان در نگاه خودشان هم بی‌اهمیت باشد. اما اگر پای حرف‌های بازاری‌ها بنشینید متوجه می‌شوید که این افراد اگر یک روز نباشند یک پای بازاری‌های تهران لنگ می‌ماند. مثلاً دیگر چه کسی می‌تواند بارهای سنگین را در تودرتوی معبرهای قدیمی و رنگ و رو رفته بازار جایی که حتی گاری‌ها هم نمی‌توانند حرکت کنند، جابه‌جا کند؟ کولبرها در بازار یک نشانه مشخص دارند. اکثرشان شلوارهای کردی و کتانی‌های سه خط پوشیده‌اند. قدیمی‌هایشان وسیله‌ای روی کولشان می‌گذارند، شبیه یک کوله‌پشتی که آن‌ها را در حمل بار کمک می‌کند. از هر سنی بین آن‌ها وجود دارد. اما جوان‌ها بیشترند.



رد پای قوم و خویشی در میان است!

از چهارراه گلوبندگ به سمت سبزمیدان که بروید، آن‌ها را می‌بینید. با هر قدم که به سمت بازار بزرگ و پامنار برمی‌دارید تعدادشان بیشتر می‌شود و تجمع‌شان سر خیابان ناصرخسرو است. حرف زدن با آن‌ها کار راحتی است. معمولاً از اینکه به آن‌ها توجهی نشان داده شود خوشحال می‌شوند. «محمد» یکی از آن‌هاست. کنار گاری به داستان خیابان ناصرخسرو ایستاده است.





کولبری هم شغلی است مثل راندگی

پدیده کولبری از تهران را از نگاه یک جامعه‌شناس بررسی کرده‌ایم. او می‌گوید: «کولبری یک شغل است، از قدیم‌الایام هم بوده، همان‌طور که یک راننده تاکسی با جابه‌جا کردن مردم پول درمی‌آورد، کولبر هم با جابه‌جا کردن بار درآمد کسب می‌کند. اما متأسفانه کولبرها از امتیازاتی مثل شأن اجتماعی، بیمه، حقوق و صنف کاری بی‌بهره‌اند.» «پوریا گل‌محمدی»، جامعه‌شناس ادامه می‌دهد: «مسئولان خیلی راحت از کنار این افراد عبور می‌کنند. در حالی که کولبرهای بازار باید حدود ۱۰ سال پیش ساماندهی می‌شدند. ضرورت حضور این افراد در بازار بر همه مشخص است اما اینکه به‌صورت نامشخصی کار می‌کنند ایرادی است که باید تصمیم به ساماندهی آن‌ها گرفت.» کولبرهای بازار نیاز به صنف دارند. باید در بازار مکان مشخصی برای استقرار آن‌ها در نظر گرفت. کار آن‌ها باید به‌عنوان یک شغل پذیرفته شود و بعد از آن از بیمه برخوردار شوند. به علاوه این افراد باید لباس‌های یک دست و شناسنامه‌ای داشته باشند تا قابل تشخیص باشند. همان‌طور که شهرداری پاركبانان را ساماندهی کرده است، کولبرها هم باید ساماندهی شوند. این افراد ممکن است شب تا صبح را در مکان‌های غیربهداشتی به سر کنند. بررسی بهداشت آن‌ها هم با شکل‌گیری یک صنف قابل حل خواهد بود.» گل‌محمدی تأکید می‌کند ساماندهی کولبرها نظم بخشیدن به بازار است و ادامه می‌دهد: «به نظرم هرکسی نباید با شکل و شمایل کولبرها بتواند در بازار بار حمل کند. این مسئله ممکن است تهدیدهایی مثل دزدی یا اقدامات تروریستی را به همراه داشته باشد. پس بهتر است کولبرها قابل شناسایی باشند.»



دسته‌به‌کمر ایستاده و مثل شکارچی ماهر رهگذران را نگاه می‌کند تا ببیند چه کسی برای حمل بارهای سنگینش به او احتیاج دارد. چهارشنبه است و قد بلند و حدوداً سی و چند ساله به نظر می‌رسد. سرافش می‌رویم و از کار و بارش می‌پرسیم. می‌گوید: «از ۱۶ سالگی وارد این کار شدم. امروزی‌ها به این شغل می‌گویند کولبر، فرقی نمی‌کند اسمش چیست! ما بار مردم را جابه‌جا می‌کنیم و پول حلال و با رضایت می‌گیریم. کولبرها در همه جای بازار تقسیم شده‌اند. مثلاً راسته کفایش‌ها برای یک عده است و راسته چینی‌فروش‌ها برای عده‌ای دیگر، هیچ‌کس حق ندارد باری به جز محدوده مشخص خودش جابه‌جا کند و گرنه درگیری پیش می‌آید. اغلب کولبرهای هر راسته قوم و خویش هستند. عموزاده همدیگرند یا هم محله‌ای، تک‌توک غریبه‌ای وارد کار می‌شود. با غریبه‌ها رفتار خوبی نمی‌شود.» می‌خندد و می‌گوید: «یک جور دست مافیای کولبری در میان است.» از درآمدشان می‌پرسیم، شانه بالا می‌اندازد و می‌گوید: «بستگی دارد، بازار که کساد باشد کار ما هم کساد است، دم عید اما بهتر است. مثلاً یک باری را می‌بریم ۱۰ هزار تومان، یکی دیگر ۶۰ هزار تومان، بستگی به وزنش دارد و انصاف مشتری.» یک نفر از راه می‌رسد و با زبان کردی گفتگو می‌کنند و بعد رو می‌کند به ما و می‌گوید: «تگار خوشقدم بودید، یک بار خوب دارم. من دیگر بروم دنبال روزی‌ام!»



کولبرهای خاص

یکی از بازاری‌ها که حرف‌های ما را می‌شنود جلو می‌آید. حرف‌های مرد کولبر را تأیید می‌کند و می‌گوید: «این‌ها افراد آبروداری هستند که اتفاقاً نانی که به دست می‌آورند با زحمت و عرق ریختن است. اگر یک روز این افراد به سر کار نیایند بازاری‌ها می‌مانند و یک عالم جنسی که نمی‌دانند چطور باید جابه‌جا کنند! باید حرمت آن‌ها را نگه داشت و اتفاقاً حسابی به آن‌ها رسید. این افراد خیلی زود سلامتی خود را از دست می‌دهند و باید بیمه درمانی باشند.» صحبت‌هایمان با این بازاری، که حالا خودش را جوقانی معرفی می‌کند، گل می‌اندازد. اشاره می‌کند که در راسته بازار عباس‌آباد که حالا به اسم بازار آل‌یاسین معروف شده، عده‌ای از کولبرها هم وجود دارند که قصه‌شان فرق می‌کند، «بعضی از آن‌ها کرد هستند و بعضی‌ها هم آذری‌زبان. بیشترشان ورزشکارند. در آن راسته، جوراب‌فافی‌های زیادی وجود دارند که کار تولیدی می‌کنند. البته بخشی از آن‌ها رفته‌اند، ولی بخش دیگری هنوز هم وجود دارند و تا دو، سه سالی که فرصت داده شده، احتمالاً در آن‌جا باشند. جابه‌جایی ماشین‌های جوراب‌فافی مکانیکی و ایرانی، کار این کولبرهای خاص است.»





هدف جلب رضایت خدا

آقای مشهدی یکی دیگر از خیرین که معمولاً تهیه هدایای دیدارها را بر عهده دارد، می‌گوید: «در کار جهادی هیچ کس دنبال مادیات نیست، همه در این کار به دنبال جلب رضایت خدا هستند.»

نبض جامعه



کاری برای رضایت خدا و خلق خدا

«کاری که لبخند را بر روی لبان خلق خدا بنشانند رضایت خدا را هم به دنبال دارد.» این جمله‌ای است که معصومه دولت‌آبادی بانوی جوان و مسئول گروه جهادی «بمب انرژی» می‌گوید. او دو سالی می‌شود که پای در این راه گذاشته، معتقد است: «همیشه دنبال کاری بودم که رضایت خلق خدا در آن باشد. دوست داشتم کار متفاوتی نسبت به دیگر گروه‌های جهادی انجام دهم. درباره گروه‌های جهادی دیگر حرف‌هایی شنیده بودم، بیشترشان کارهای خیرخواهانه‌شان را در مناطق محروم و روستاهای محرومی انجام می‌دهند که حتی در همین نزدیک تهران خودمان قرار دارد.» ایده حضور در جمع سالمندان وقتی در ذهن دولت‌آبادی زده شد که به پیشنهاد افسانه رخساره، یکی دیگر از بانوان گروه که مدیر سرای محله مهرآباد جنوبی در منطقه ۹ هم هست، قرار شد روز مادر به دیدار مادرانی بروند که در آسایشگاه سالمندان رها شده‌اند. دولت‌آبادی حرف‌هایش را ادامه می‌دهد: «وقتی برای اولین بار به دیدن مادران در خانه سالمندان رفتیم از اینکه می‌دیدم بسیاری از آن‌ها به دلیل تنهایی و غم دوری از فرزندانشان حتی لبخند هم نمی‌زنند دلم گرفت. همان روز تصمیم گرفتیم تا برای شاد کردن این افراد هر کاری می‌توانیم انجام دهم. تصمیم خود را با چند نفر از دوستانم در میان گذاشتم. به پیشنهاد



«درباره «بمب انرژی»

یک گروه جهادی متفاوت که کارش شاد کردن سالمندان است

زنگ شادی در ساعات تنهایی

معصومه ماه پیکر



نام گروه‌های جهادی که به میان می‌آید اغلب به یاد افرادی می‌افتیم که برای کمک و حمایت از نیازمندان در مناطق محروم بسیج شده‌اند. گروه جهادی «بمب انرژی» اما کارشان کمی متفاوت‌تر از دیگر گروه‌های جهادی است، آن‌ها با حضور در خانه‌های سالمندان و مراکز نگهداری از معلولان سعی می‌کنند تا ساعات شاد و خوشی را برای این افراد فراهم کنند. پای صحبت معصومه دولت‌آبادی و افسانه رخساره، بنیانگذاران این گروه جهادی نشستیم تا برایشان از فعالیت‌های خیرخواهانه‌شان بگویند.



شاد کردن هم کار خیر است

برای هر کدام از اعضای گروه «بمب انرژی» کار جهادی یک معنای می‌دهد. شیر دل یکی از اعضای گروه معتقد است تا پیش از اینکه عضو این گروه شود، نمی‌دانست که شاد کردن دل دیگران هم کار خیر محسوب می‌شود.

خانم عمیدی و خانم فخرالدینی قرار گذاشتیم تا هر ماه به دیدار این افراد برویم و در انجام کارهای بهداشتی به آن‌ها کمک کنیم.»



آرامشی به وسعت لبخند

دولت‌آبادی و دوستانش معمولاً دو بار در ماه به خانه سالمندان سر زده و ساعاتی را در کنار این افراد سپری می‌کنند. او برایمان تعریف می‌کند: «شاید کاری که ما انجام می‌دهیم چندان بزرگ نباشد، ما با شانه کردن موهای مادران یا کوتاه کردن ناخن‌هایشان یا برگزاری جشن سعی کردیم آن‌ها را به این باور برسانیم که تنها نیستند و فراموش نشده‌اند. بسیاری از آن‌ها ما را به عنوان دخترانشان پذیرفته‌اند، حالا هر بار که به دیدنشان می‌رویم ساعت‌ها از خاطرات شیرین و تلخشان برایمان می‌گویند، حرف‌هایی که شاید سال‌هاست در دل نگه داشته بودند.»



تقدیم شادی به معلولان

گروه جهادی «بمب انرژی» چند وقتی هم می‌شود که دیدار از معلولان را در برنامه‌های خود قرار داده‌اند، «رضایت خدا در رضایت و شادی بندگانش است.» گروه جهادی «بمب انرژی» این جمله را سرلوحه کارهای خود قرار داده‌اند. دولت‌آبادی می‌گوید: «افراد معلول اغلب به دلیل مشکلاتی که دارند



کاری که از فضای مجازی شکل گرفت

امروزه، بسیاری از افراد از فضای مجازی برای اطلاع‌رسانی کارها و برنامه‌هایشان استفاده می‌کنند. دولت‌آبادی معتقد است ایده راه‌اندازی گروه «بمب انرژی» را برای اولین بار در گروهی که در فضای مجازی دارد منتشر کرد. او می‌گوید: «گروه محله را راه‌اندازی کرده بودم، در ابتدا تنها هدفم اطلاع‌رسانی اخبار محله بود. به پیشنهاد چند نفر از اهالی فعالیت‌های خیرخواهانه خیرین را در گروه منتشر می‌کردم، خوشبختانه این موضوع مورد استقبال اهالی قرار گرفت. بعد از آن این اعضای گروه بودند که می‌خواستند ما را با رساندن کمک‌هایشان به نیازمندان یا معرفی نیازمندان به خیرین باشیم.» بسیاری از اعضای گروه «بمب انرژی» توسط فضای مجازی از فعالیت این گروه مطلع شده و عضو شده‌اند. در میان اعضای گروه «بمب انرژی» بانوان آرایشگر و خیاط و ... هم دیده می‌شود. کسانی که سعی می‌کنند با توجه به تخصص و مهارتی که دارند در این راه یاور گروه باشند. دولت‌آبادی در ادامه دلیل نامگذاری گروه به نام «بمب انرژی» را اینگونه بیان می‌کند: «هدف ما شاد کردن و ایجاد ساعات شاد برای معلولان و سالمندان است. ما دور هم جمع شده‌ایم تا در کنار کمک‌های مادی از نظر معنوی هم روحیه این افراد را تقویت کنیم. گروهی که در «بمب انرژی» هستند افرادی پرانرژی هستند که شادی را به ارمغان می‌آورند، به همین دلیل نام «بمب انرژی» را برای گروه انتخاب کردیم.»

افسرده هستند، هدف ما شاد کردن کسانی است که به نوعی از جمع خانواده به دور افتاده‌اند. معلولانی که در مراکز بهزیستی نگهداری می‌شوند هم جزء این افراد هستند. خوشبختانه تعدادی از اعضای گروه در زمینه‌های موسیقی و استندآپ مهارت دارند و با اجرای برنامه‌های شاد و کمدی سعی می‌کنند شادی را میهمان دل این افراد کنند و لحظات شادی را برای آنها فراهم کنند.»



گروه زوج‌های جوان

گروه جهادی «بمب انرژی» در ابتدا کارشان را با چهار، پنج نفر شروع کرد. امروز این گروه حدود ۳۰ نفر عضو دارد و بیشتر آن‌ها به صورت خانوادگی در این کار خیر شرکت می‌کنند. رخساره یکی دیگر از اعضای گروه می‌گوید: «بسیاری از خیرین وقتی از فعالیت ما آگاه شدند سعی می‌کنند تا کمک‌های خود را از طریق ما به دست نیازمندان برسانند. بیشتر اعضای گروه «بمب انرژی» خانواده‌های جوان هستند. در گروه «بمب انرژی» زوج‌های جوانی هم دیده می‌شوند که اوقات فراغت و ساعات شاد خود را در کنار سالمندان و معلولان مراکز بهزیستی سپری می‌کنند. کاری که این افراد انجام می‌دهند کار دلی است که چون از دل برمی‌آید لاجرم بر دل می‌نشیند. خوشبختانه حالا ما و این سالمندان و معلولان مانند اعضای یک خانواده‌ایم و وظیفه خود می‌دانیم که حتماً دو بار در ماه به دیدنشان برویم.»





گزارش - مستند مخفی خبرنگار شاهد جوان
از یک روز همراهی اجباری با قاچاقچیان کالا

سفر به جاده دورخیان

محمد صادق خسروی علیا

اینجا باتوقشان است، یا شاید استراحتگاهشان. درست سرگردنه است. سوت و کور. فقط خودی‌های شان هستند. آنقدر امن که بلند بلند در مورد محموله یکدیگر اظهار نظر می‌کنند! «مهدی جنس چی بار زدی؟! کیا بار سنگین دارن؟!» این‌ها را صاحب باتوق می‌پرسد، کسی که می‌گویند در جاسازی خبره است. راننده زانتیای سفید رنگ که احتمالاً همان مهدی خان است، از پشت فرمان فریاد می‌زند: «نه بار سنگین ندارم!» بعد راننده جوان، پایش را می‌گذارد روی پدال گاز، پژواک غرش موتور و جیغ لاستیک‌هایش در سکوت کوه می‌پیچد و دو خط موازی سطح آسفالت را می‌شکافتد، دور می‌شود با خودروی بی‌پلاک! آنطرف عده‌ای در حال جدا کردن پلاک‌های خودروشان هستند. دوست دارد این گزارش - سفر را دنبال کنید؟ شهریورماه فرصتی دست داد تا در اوج گرما، سفری به جنوب و عسلویه و ... داشته باشیم. این گزارش سفر نیز متعلق به آن روزهای گرم است. گزارش نیمه‌تمام بود تا این‌که به توصیه بچه‌های شاهد جوان، آن را کامل کردم تا به یادگار بماند و اثری بگذارد...



اگر مجبور شویم شلیک می‌کنیم

با تعجب می‌پرسم چرا پلاک‌ها را جدا می‌کنند؟ بلد راه پاسخ می‌دهد: «این‌ها کاری به کار پیش‌قراول‌ها و مخبرهایی که جلوتر از کاروان حرکت می‌کنند و آمار پلیس را می‌رسانند ندارند، فک پلاک می‌کنند تا شناسایی نشوند، دلشان را زده‌اند به دریا، می‌روند اگر پلیس هم در مسیر باشد، نمی‌ایستند، خیلی‌هایشان مسلح هستند، پلیس شلیک کند آنها هم ماشه را می‌چکانند! یا پلیس آن‌ها را هدف می‌گیرد یا آن‌ها پلیس را!» - این محموله مگر چقدر سود دارد؟! - از ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان! - اتفاقی غیره منتظره باعث شده که یک خبرنگار





میری جوون!؟» می دانم فرودگاه عسلویه امروز دیگر پرواز تهران ندارد، نمی دانم چرا مقصدم را دقیق به راننده‌ای می گویم که ممکن است از اینجا بخواهد به هر نقطه‌ای از کشور برود: «شیراز. فرودگاه شیراز!»

بیای شیراز میرم. چاره‌ای نیست، در این اطراف هیچ وسیله دیگری پیدا نمی شود. سوار خودروی پراید می شوم، جعبه بزرگی روی صندلی عقب جا خوش کرده، راننده تپیل خوش صحبت است، به لنگ چنگ می زند و آن‌ها را می کشد به تمام صورت و گردنش، بعد که از شر عرقی که شرشر ازش می ریخت خلاص می شود، رو به من می کند و می گوید: «می بینی کاکا، اینم روزگار ما، جانورها هم تو این گرما بیرون نمی یاد و...» تلفنش زنگ می خورد، به زبان عربی محلی صحبت می کند کلمات «پلیس، جاده، مسدود و منتظرم» را می فهمم، باقی را متوجه نمی شوم، خوش سر و زبانی راننده باعث می شود کنجکوی کنم و بپرسم: «شغلت چیه؟» مسافرکش که نیستی و گرنه با به مسافر مسافت ۳۰۰ کیلومتری را خالی نمی رفتی!؟»

عجله نکن. به زودی می فهمی همسفرت کیست!

۳

ما قاقچی کالا هستیم!

طوری این کلمات را می گوید که ترس می آید سراغم. نگاه به جاده می کنم، شعاع دید تا ۵۰۰ متر است؛ باقی سراب است، اطراف هم همین طور، سرم را خم می کنم و خیره می شوم در آینه بغل، هیچ خودرویی در جاده نیست، فقط من و راننده که با پرابندش سراب‌ها را می شکنیم و پیش می رویم. مرد چاقی چرب زبان حالا صم و بکم نشسته پشت فرمان و بعد از آن سؤال من لام تا کام نگفت دیگر. زیر یک پل که حسابی سایه انداخته می ایستد، بعد از ۳۰ دقیقه به جز خودمان چند آدم و دو خودروی دیگری می بینم. راننده می ایستد و می رود سراغ آن دو راننده دیگر، با هم عربی صحبت می کنند و دوباره سوار می شود، بعد از آن دو خودروی سمنند نیز با ما

همسفر قاقچیجان کالا شود. ماجرا از این قرار است که چندی پیش برای تهیه گزارش از معتادان متجاهر کارتن خواب به عسلویه رفتم، منتها بعد از اتمام مأموریت اصلی، با آسیب اجتماعی بزرگتری روبه‌رو شدم، آسیبی که ابعاد و وخامتش خیلی بزرگ‌تر و تکان دهنده‌تر از گزارش و هدف اصلی مان بود. تقابل اتفاقی من با قاقچیجان کالا و در نتیجه همسفر شدنم با یکی از آن‌ها به عنوان مسافر باعث شد یک روز پر استرس و پر از وحشت و ترس را پا به پای کاروان قاقچیجان در جاده‌ای که خلافکاران نامش را «جاده دوزخیان» گذاشته‌اند، سپری کنم. افرادی که اغلبشان قشر جوان هستند در جاده پر پیچ و خم دوزخیان، با گاز و ترمز و فرمان در جدالند تا غم نان و گاهی هم درد بلند پروازی‌هایی که نامش را گذاشته‌اند پیشرفت مالی را در مان کنند. مشکلات مالی خیلی از آدم‌های اینجا را به جنون واداشته، جنون آن‌ها را به این مسیر مرگبار کشانده، جنونی که گاهی توانش را باید با جان پرداخت! گزارش پیش رو خیلی از گره‌های کور قاقچاق کالا در منطقه عسلویه را باز می کند، به خیلی از پرسش‌های معمول در رابطه با این آسیب بزرگ اجتماعی پاسخ می دهد، حتی در این گزارش از یک ویدئوی مرموز، جنجالی و تکان دهنده که قبلاً در فضای مجازی منتشر شده، رمزگشایی می شود.

۲

جنبه‌هایی زیر آفتاب کشنده

مأموریت اصلی که گزارش کارتن خواب‌های عسلویه است، دیگر تمام شده، بعد از ظهر داغی است. پرنده هم پر نمی زند، هر موجودی از چنگ گرما و شرعی زیر سایه‌ای خزیده و پنهان شده، سه‌راه عسلویه از همیشه خلوت‌تر است. آن طرف خیابان نگاهم به چند جنبنده می افتد، آن طرف چند نفر در حال تکاپو هستند، می‌روم به سمتشان، با سرعت در حال جابه‌جا کردن یک جعبه بزرگ از خودروی سورن به داخل پراید سفید رنگ هستند. راننده تپیل پراید کارش که تمام می شود، می نشیند پشت فرمان، تازه متوجه من شده، می پرسد: «کجا



همسفر می‌شوند. راننده زیاد مرا در کنجکاو می‌گذارد و خیلی واضح می‌گوید: -ما قاچاقچی هستیم کاکا!

تصور کنید در آن بیابان ناشی و به خیال خودت سوار یک خودروی مسافرکش عادی شده باشی که از شهری که در آن غریبه‌ای بروی به مقصدت، بعد این جمله را بشنونی! خودم را جمع‌وجور می‌کنم و می‌پرسم: -قاچاقچی؟؟؟

-قاچاقچی کالا البته. -چه کالایی؟

-از شیر مرغ تا جان آدمیزاد. انواع نوشیدنی رانی و شانی گرفته تا یخچال، کولر گازی، لوازم آرایشی و ... -مقصد کجاست؟

-شیراز!

-این دو ماشین که سپر به سپر با ما می‌آیند...؟

-این‌ها هم قاچاقچی‌اند، همکارانم هستن. ما سه تا در یک کاروانیم!

-کاروان؟! -نزدیک به ۵۰ خودرو هستیم که با هم حرکت می‌کنیم -چرا؟

-برای اینکه مأموران حریفمان نشوند!

-بقیه کجان؟

-عجله نکن. می‌رویم باقی دوستان را خواهی دید. -نمی‌ترسی؟

-از چی؟

-از اینکه اینها را به منی که غریبه‌ام می‌گویی؟

پقی می‌زند زیر خنده و می‌گوید: -اصلاً گیرم که مأمور باشی، می‌خواهی چی کار کنی؟! فکر می‌کنی می‌توانی از پس چند کاروان قاچاق یک تنه بر بیای؟! -خب حداقلش این است که مسیر، پاتوق و حتی شما را می‌توانم شناسایی کنم!

باز می‌خندد و می‌گوید: -پسر خوب! ما الان اول گردنه گله‌دار هستیم، جاده قاچاق، ما چیزی برای از دست دادن نداریم.

-البته من مأمور نیستم. دانشجویم، آمده‌ام برای تکمیل تحقیقم.

اینطور خودم را معرفی می‌کنم که یک وقت

واقعاً فکر نکنند که مأمور هستیم. -بهت می‌یاد!

-چی؟

-دانشجویی دیگه. به تیپت نمی‌خوره مأمور باشی.

-بسته پشت سرمان چیه؟

-کولر. کولر گازی ۱۸ هزاره.

-قاچاق؟

-بله قاچاق. خب دیگر نزدیک هستیم، پشت همین تپه بعد از این پیچ به کاروان‌ها می‌رسیم.

۴

این جافرق قاچاقچی هاست

دره کوچکی در حاشیه این جاده باریک کوهستانی و پر پیچ و خم وجود دارد که تبدیل به گلوگاه قاچاقچیان شده، بیش از صد خودرو اینجا با موتورهای روشن پارک کرده‌اند. وانت کمتر می‌بینم، اغلب سواری هستند، زانتیا، پژویارس، پژو ۴۰۵ و حتی از برند ماشینی که خودم مسافرش هستم، یعنی پراید. جاده قرق این کاروان قاچاق است. بیچاره یک راننده تریلی به اشتباه وارد این مسیر شده، قرق شکسته و زبان‌درازی هم می‌کند! قاچاقچی‌ها او را متوقف کرده‌اند، همان صاحبان پاتوق که به قاچاقچیان خدمات می‌دهند، حسابش را می‌رسند! بعد از چند چک و لگد جانانه راننده کامیون دور می‌زند و جاده را ترک می‌کند. از راننده چاق با عصبانیت می‌پرسم: -چرا بیچاره رو کتک زدن؟! -نباید می‌اومد تو مسیر...

-چرا؟! -چرا نداره. اینجا جاده شوتی هاس، یکی گیر کنه پشت سر این کامیون کارش ساخته‌س.

اصطلاحاتی که این مرد به کار می‌برد برایم نامفهوم و غریبه است. -شوتی؟! شوتی چیه دیگه؟ -به راننده‌ای که قاچاق می‌بره می‌گن شوتی، یعنی راننده‌هایی که با سرعت سرسام‌آور رانندگی می‌کنن...

قصه راننده کامیون که تمام می‌شود، فرصت می‌کنم نگاهی به اطرافم بیندازم، مثل پیست

اتومبیلرانی اینجا هر ماشینی که از پاتوق بیرون می‌آید با تیک‌آف و سرعت زیاد جاده را می‌کند و دور می‌شود. از پراید و راننده چاق فاصله می‌گیرم که راننده بنزین به دستی روبه‌رویم ظاهر می‌شود.

-کجا؟! -همین جام، فقط یک چرخ می‌زنم.

-وایستا، مگر پارک آمدی! قدم زدن اینجا ممنوعه.

-چرا؟

-مثل اینکه دقیقاً نمی‌دانی کجا آمدی؟! مسافری؟ با کی اومدی؟

سر تکان می‌دهم و با اشاره راننده چاق را نشان می‌دهم.

-خب. برو تو ماشین بشین.

با همان تهدید نیمه‌جان قانع می‌شوم. کنار پراید می‌ایستم و از دور نظاره‌گر رفتار قاچاقچیان می‌شوم. دوباره از راننده چاق که حالا گالن بنزین را سروته کرده در باک ماشین و با رفیقش عربی حرف می‌زند، می‌پرسم: -اینجا همه قاچاقچی‌اند؟

-آره. همه این ماشین‌ها بار قاچاق دارن...

بعد به صحبت‌هایش ادامه می‌دهد. دوباره می‌پرسم:

-پس پلیس چی؟ سد راهتون نمی‌شه؟

-بیا دیگه لازم شد به چیزهایی رو ببینی!

۵

سود کمتر می‌کنم تا گیر نیفتنم

اشاره می‌کند که دنبالم بیا. می‌رویم به سمتی که چند دقیقه پیش اجازه ندادند بروم. وارد پاتوق می‌شویم کمی عصبانی است. پاتوق غوغاست همه مشغول بستن بند، جاسازی و محکم کردن محموله‌ها هستند اما گوشه پاتوق عدلی جوان به جان پلاک‌هایشان افتاده‌اند فک پلاک می‌کنند راننده به سمت آنها اشاره می‌کند و می‌گوید: «می‌بینی! همه‌شان زیر ۲۵ سال سن دارند عدلی از اینها مسلح هستند! کلت کمری دارند پلاک‌ها را جدامی‌کنند تا شناسایی نشوند. اصلاً کار به آمار جاده ندارند (پلیس هست؟ نیست؟) می‌نشینند

پشت فرمان ماشین بی‌پلاکه هر چه گاز بخورد پدال را می‌فشارند. اگر طعمه دره‌های این جاده نشوند به احتمال زیاد به دام پلیس می‌افتند آن موقع دیگر کار به تعقیب و گریز مسلحانه می‌کشد یا پلیس طعمه قاچاقچی می‌شود یا برعکس. در هر دو حالت عاقبت خوشی ندارد! گشت‌زنی در پاتوق تمام می‌شود. راننده چاق همراه کاروان آماده حرکت می‌شود: «بیا، نترس، من کار سنگین نمی‌کنم. در حد همین کولر و رانی، سود کمتر می‌کنم اما کار خیلی خطرناک، نه» -سود کم، یعنی چقدر؟

پول بنزین رو کم کنم، بدون کرایه شما، ۱۵۰ کاسیم. ماهی ۲۰ تا مسیر برم، خودت حساب کن. حدود ۳ میلیون کاسیم، هیچ وقت به ۴ میلیون نمی‌رسه.

خب، اگر گیر پلیس بیفتی چی؟
-نمی‌افتم، پیش‌قراول داریم. یکی هست که جلو می‌ره و آمار جاده رو می‌ده. من خودم صبر می‌کنم تا اوضاع آرام بشه. مخبر تا ۳-۴ کیلومتر جلوتر رو خبر می‌ده. باید طوری برونی که وقتی از پشت پیچ ظاهر می‌شی، اگر پلیس در کمین باشه فرصت نکنه از کمین بیرون بیاد. باید طوری برونی که برسی به پیچ بعدی و به واسطه کوه از تیررس پلیس فرار کنی.

۶

وقتی شهردم را می‌خوانم

هنوز در ایستگاه لاور گل هستیم. اینجا مرز استان فارس با استان بوشهر است. قاچاقچی‌ها از اینجا با مخبرهایشان هماهنگ می‌شوند. مخبر می‌گوید: «بیا، جاده خرابه» درست مانند فیلم‌های جمشید هاشم‌پور که می‌گفت «هوا ابری است». قاچاقچیان هم نمی‌آیند و صبر می‌کنند تا زمانش فراهم نشود. هر قاچاقچی که به دام پلیس می‌افتد دو راه پیش‌رو دارد، اینکه تسلیم شود و همه اموالش را تسلیم پلیس کند. ماشینش به پارکینگ می‌رود، جریمه سنگین هم دارد.

ما که می‌خواهیم حرکت کنیم، پیش‌قراول پیام می‌دهد که «جاده صاف است» این یعنی تا می‌توانی گاز بده و پیچ‌ها را با سرعت بشکن!

۱۴۰ کیلومتر در ساعت، آن هم با پراید. به پیچ اول می‌رسی؛ راننده ترمزهای کوتاه و پیاپی می‌زند و فرمان را می‌چرخاند، چشم‌انم را می‌بندم و اشهدم را می‌خوانم! با خودم می‌گویم پراید نمی‌پیچد با این سرعت؟ شانه‌هایم چسبیده به شانه راننده و بار سنگینی روی گردنم احساس می‌کنم. انگار بار این پیچ روی دوش من است نه پراید. صدای جیغ لاستیک‌ها بلند می‌شود؛ چشم‌انم را باز می‌کنم. مثل قایق تندرویی که در پیچ دریا تسلیم موج‌ها شده، پراید هم به همان اندازه منعطف شده، «خدا به خیر کنه» راننده ولی انگار نه انگار.

۷

پایان چندساعت هیجان محض

به خیر می‌گذرد پیچ اول، به وحشت عادت کرده‌ام و سعی می‌کنم اطراف را خوب ببینم. خودروی پژوی ۴۰۵ چند قدم آنطرف‌تر از جاده منحرف شده و به کوه اصابت کرده است. یک پژو بی‌پلاک در حاشیه جاده رها شده. راننده - که حالا خودش را سیروس معرفی می‌کند - می‌گوید شنیده که دیشب یکی را با گلوله زده‌اند. محدوده خطر را رد کرده‌ایم و حالا سرعت ماشین کمتر است. پیش‌قراول حالا آنقدر مطمئن شده که تا ته جاده پیش رفته. خبر می‌رساند: «جاده صاف است». تا چند دقیقه دیگه می‌رسی به جاده فیروزآباد. از بیراهه می‌ریم تا به ایست بازرسی نخوریم. خطر تا کجاست؟

-تا شهرستان کوار؛ یعنی ۸۰ کیلومتر. اگر ایست‌بازرسی زده باشن دیگه راه فراری نداریم. -اگه پلیس باشه چی می‌شه؟!
-توقیف بار، جریمه و توقیف خودرو.

کمی بعد جاده شلوغ‌تر می‌شود، ماشین‌های زیادی پشت‌سر هم حرکت می‌کنند؛ سپر به سپر. راننده توضیح می‌دهد که از اینجا به بعد باید کاروانی حرکت کنند. برای اینکه اگر پلیس یک‌دفعه سر راهشان سبز شد نتواند همه را دستگیر کند! ۱۵ کیلومتر تمام می‌شود و وارد یک جاده کوهستانی فرعی می‌شویم و پلیس‌راه فیروزآباد را دور می‌زنیم. از پشت پلیس راه وارد

جاده فیروزآباد - کوار می‌شویم؛ جاده‌ای که چند تونل دارد و سیروس نگران این تونل‌هاست! -اگه پلیس‌ها پشت تونل کمین کرده باشن دیگه راه فراری نداریم.

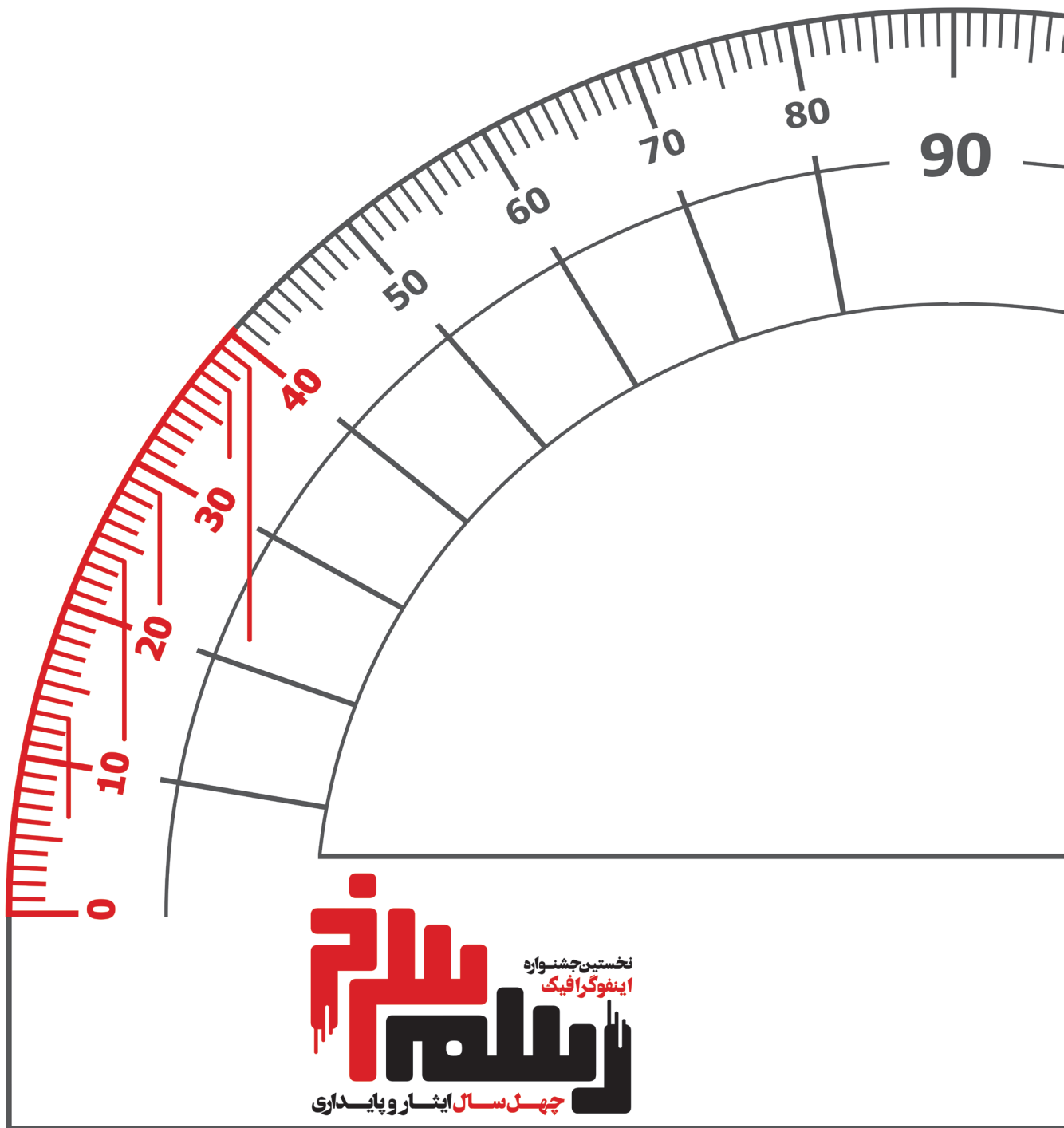
جاده شلوغ است و کاروان قاچاق بین انبوه ماشین‌های در حال تردد پراکنده می‌شود. تماس‌های تلفنی سیروس با دیگر رانندگان بیشتر شده، مرتب به هم آمار می‌دهند. در مسیر دو ماشین پلیس مشاهده شد اما جاده آنقدر شلوغ بود که امکان بازرسی وجود نداشت. از کوار هم به سلامت عبور می‌کنیم. هوا رو به تاریکی است. تا شیراز مثل یک خودروی معمولی به مسیر ادامه می‌دهیم. ابتدای شیراز کاروان تقسیم می‌شود و هر کس به مسیری می‌رود که باید محموله‌اش را مشتری کولر گازی‌اش و آدرس می‌دهد.

۸

اگر خواستند به یک قاچاقچی کار بدن، معرفی کن نزدیک‌ترین مسیر به فرودگاه شیراز می‌خواهم پیاده شوم. چندساعت هیجان و ترس، رنگ و رو برایم نگذاشته. سیروس می‌گوید نترس. چیزی نمی‌شه. ولی به‌نظرم تو بترس، شاید چیزی بشه. این همه استرس و خلاف فقط برای ۷۰۰ هزار تومن؟! بهتر نیست بری کار بهتری در همان عسلویه پیدا کنی؟

- دیپلم هم ندارم. با این هیکل چاق به‌نظرت می‌توانم زیر آفتاب عسلویه شرکت‌های نفتی رو جارو بکشم؟ اون هم برای یه میلیون؟ خودت چقدر می‌گیری؟ گفتمی دانشجویی؟
- خبرنگارم، ترسیدی؟!
- نه، برای چه؟!
- روزی که با هم گذروندیم رو می‌خوام بنویسم. بنویس! ولی اینو هم بنویس که از بیکاری و نداری به این روز افتادیم.

سیروس با اصرار کرایه را قبول می‌کند. می‌گوید کرایه نده اما خدا و کیلی بنویس اگر کار شرافتمدانه باشد با دل و جان حاضریم کار کنیم. اولیش هم خود من، شماره تلفنم رو هم یادداشت کن.



نخستین جشنواره اینفوگرافیک

چهل سال ایثار و پایداری

موضوعات جشنواره:

- | فرهنگ ایثار و شهادت
- | ایثار اجتماعی
- | دیپلماسی ایثار
- | خودباوری و همگرایی ملی
- | عزت و اقتدار
- | جنگ نرم
- | صلح

موضوع ویژه:

- | دستاوردهای چهل سال انقلاب اسلامی

نشانی دبیرخانه:

خیابان طالقانی، خیابان ملک الشعراء بهار شمالی
معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید طبقه سوم
تلفن: ۸۸۲۰۸۲۴۸-۲۱-۰۲۱ کدپستی ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵

www.infographic.navideshahed.com
Info@navideshahed.com

بخش های جشنواره:

- | اینفوگرافیک ایستا
- | اینفوگرافیک متحرک (موشن اینفوگرافیک)

مهلت شرکت در جشنواره:

- | ۱۲ آذر تا ۱۲ بهمن ۱۳۹۷

اعلام نتایج

- | بهمن ۱۳۹۷

جوایز هر بخش:

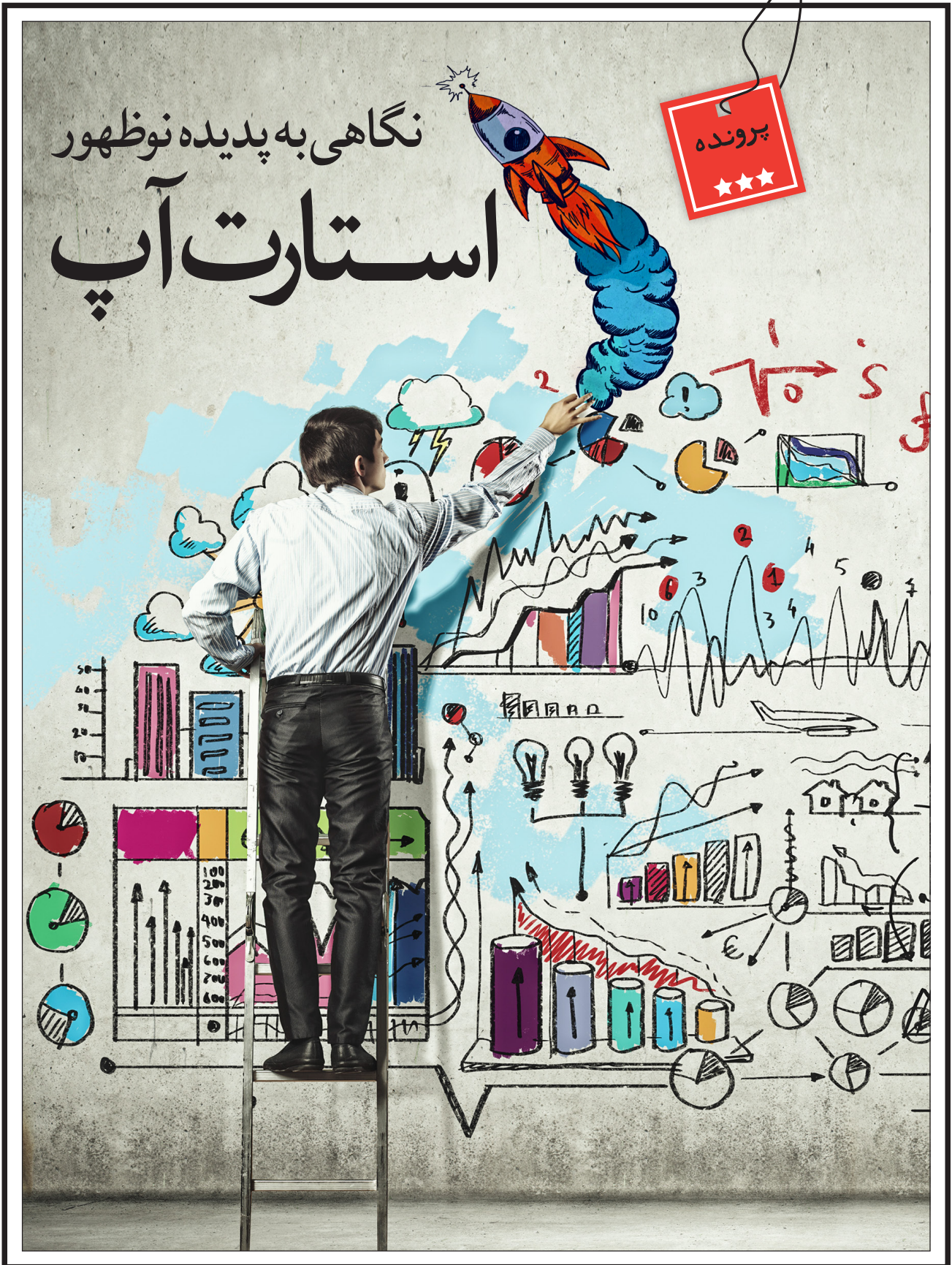
- | رتبه اول: ۳۰ میلیون ریال، لوح تقدیر و تندیس جشنواره
- | رتبه دوم: ۲۰ میلیون ریال و لوح تقدیر
- | رتبه سوم: ۱۰ میلیون ریال و لوح تقدیر
- | شایسته تقدیر: ۵ میلیون ریال و لوح تقدیر





- استارت آپ، یک سرمایه گذاری روی خود
- پولسازان شهرهای دور
- داستان موفقیت سه نفر از نخبگان استارت آپی بنیاد شهید
- نگاهی به مهمترین دلایل عدم نتیجه گیری استارت آپ های نوپا
- مؤسسان استارت آپ های موفق از تجربیات شان می گویند

نگاهی به پدیده نوظهور استارت آپ



نگاهی به مهمترین دلایل عدم

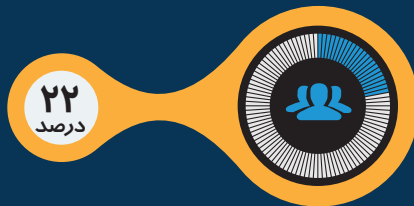


شاید برای شما

هیچ کس در دنیا، کاری را برای شکست خوردن شروع نمی‌کند. آغاز، ادامه و پایان انجام کارها، بخشی از این ایتم است. آغازین شروع این فعالیت‌ها در تضاد است. قانونی چیزی بدون دلیل و علت اتفاق نمی‌افتد. پس شکست باشد. اما دلیل شکست استارت آپ‌های نوپا چیست؟



استارت آپ یک تیم همدل و قوی و هم‌هدف ندارد و نمی‌تواند ادامه بدهد.



استارت آپ قیمت مناسبی برای محصول یا خدمات خودش انتخاب نمی‌کند.



استارت آپ محصول ضعیفی را تحویل بازار می‌دهد و شکست می‌خورد.



استارت آپ به مدل تجاری محصول توجهی ندارد و تمرکزش را از دست می‌دهد.



استارت آپ با اصول بازاریابی بیگانه است و شکست می‌خورد.



استارت آپ به خود غره شده و دیگر مشتری را نادیده می‌گیرد



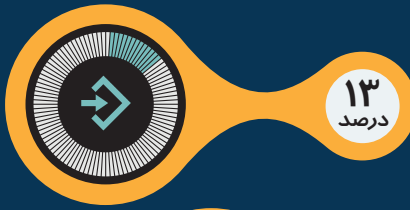
استارت آپ توجه نمی‌کند محصول و خدماتی ارائه می‌کند که از دور خارج شده.



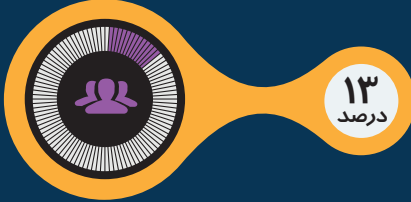
نتیجه‌گیری استارت آپ‌های نوپا

هم اتفاق بیفتد

شروع نمی‌کند. شما چنین فردی را دیده‌اید؟ اما در
ها با شکست همراه می‌شوند؛ هدفی که با نیت
ن علت و معلول در کسب و کارها هم صادق است؛
کست استارت آپ‌ها هم حتما باید دلایلی داشته
ست؟ البته دلایل ریز و درشت زیادی وجود دارد.



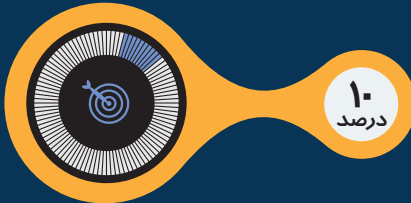
استارت آپ تمرکز کافی ندارد و درگیر حواشی یا فعالیت‌های دیگر می‌شود.



اعضای تشکیل دهنده تیم یا سهامداران، دچار اختلاف می‌شوند.



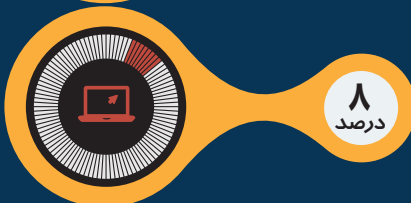
استارت آپ فرهنگی سازمانی و کاری خوبی ندارد و دچار از هم گسیختگی می‌شود.



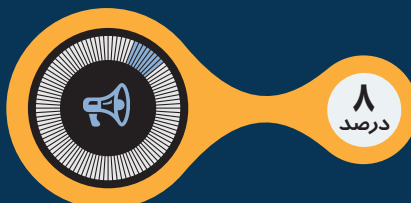
استارت آپ هدف مشخصی ندارد و اصلا نمی‌دانند چه می‌خواهند بکنند.



استارت آپ در مکان‌یابی ارائه محصول یا خدمات خود دچار اشتباه می‌شود.



استارت آپ علاقه اولیه خود به کار و محصول و خدمت را از دست می‌دهد.



استارت آپ اعتقادی به تبلیغات نداشته یا از آن درست استفاده نمی‌کند.

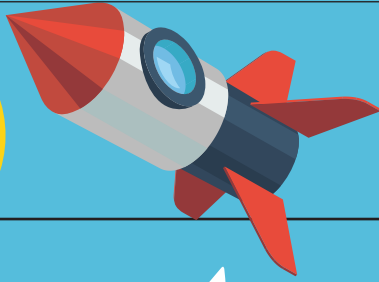


استارت آپ نسبت به مسائل حقوقی و قانونی بی‌اعتناست.



استارت آپ برنامه‌های خودش را نمی‌تواند دقیق انجام بدهد.





استارت آپ

یک سرمایه‌گذاری روی خود

نیلوفر جلالی

چطور یک استارت آپ موفق راه‌اندازی کنیم؟ چه می‌شود اگر زمان، پول و تلاش خود را برای خلق یک محصول یا خدمت بگذارید اما ببینید که هیچ کس آن را نمی‌خرد، چه می‌شود؟ اگر امیدها و رویاهایتان را برای یک محصول بگذارید اما هیچ چیز برایتان باقی نماند! تصور کنید برای اولین بار محصولتان را رونمایی کنید و بنشینید تا نتایج آن را ببینید، اما هیچ اتفاقی نیفتد. این اتفاق برای اکثر بنیانگذاران استارت آپ رخ می‌دهد. خودشان را زیر سؤال می‌برند. آیا این محصول را خراب کردم؟ آیا مخاطب هدفم را اشتباه انتخاب کردم؟ نکته اینجا است که خیلی از استارت آپ‌ها شکست نمی‌خورند، فقط مشکلشان این است که رهبرانشان خیلی زود ناامید و تسلیم می‌شوند. باید اهداف واقعی برای شروع در نظر گرفت و هر بار یک قدم در مسیر موفقیت برداشت. فهم این قدم‌ها که در ادامه می‌آید می‌تواند تفاوت بین یک استارت آپ موفق یا شکست خورده باشد.



در اقیانوس فرصت‌ها شیرجه بزنید

اگر یک فرصت را دیدید، حتی کوچک‌ترین آنها، خودتان را به دست تقدیر بسپارید و از آن استفاده کنید. این همان شیوه تفکری است که یک کارآفرین استارت آپی باید داشته باشد. بله؛ فرصت کمی ریسک هم دارد. اما باید به جای اینکه به ریسک‌هایش فکر کنید، تصویر بزرگ‌تر را ببینید. درست است که وقتی کار را شروع کردید باید ریسک‌های آن را هم بشناسید. چرا که نمی‌توانید بدون شناخت تهدیدها در اقیانوس غوطه‌ور شوید. فرصت‌ها را با آغوش باز بپذیرید و در نهایت به دنبال راه‌هایی باشید تا تهدیدها را کاهش دهید.





شاد کردن هم کار خیر است

بنیانگذاران شرکت‌ها همیشه دهان‌قش متفاوت را از قبیل تأمین مالی، شراکت، راهبری، گرفتن نیروهای جدید و... بازی می‌کنند. اما موفق‌ترین شرکت‌ها آن‌هایی هستند که دست‌شان در دست رهبرانشان است.



یک مشکل عمومی را حل کنید

اولین قدم در راه‌اندازی یک کسب‌وکار که البته چالش برانگیزترین و ساده‌ترین آن‌ها نیز به شمار می‌آید، این است که یک ایده داشته باشید. بهترین شرکت‌ها توسط افرادی پایه‌گذاری شدند که یک مشکل عمومی را حل کرده‌اند. آن‌ها متوجه یک مشکل یا فقدان یک کالا در جامعه شده‌اند و از همان برای راه‌اندازی استارت آپ خود استفاده کرده‌اند. اغلب آن‌ها همه وقت و انرژی خود را صرف حل کردن این مشکل می‌کنند. آن‌ها برای حل این موضوع اشتیاق دارند. بدون اشتیاق، سال‌های اول شروع کار، غیرقابل تحمل می‌شود.



انتقادات را بپذیرید

انتقادهای را با آغوش باز بپذیرید و هر جا که لازم بود تغییراتی را ایجاد کنید. مهم است که به ایده اولیه‌تان مطمئن باقی بمانید، اما از شنیدن نظرات مشتریان و قبول تغییر آسانی نداشته باشید. خودتان مشتاق تحلیل مخاطبان هدف باشید.



بازار را بجوید

فهم بازار، کلید موفقیت است. اگر خصوصیات حوزه‌ای که برای خود در تجارت انتخاب کرده‌اید، شناسید، تلاش‌هایتان بی ثمر خواهد بود. در همان حوزه‌ای که به آن تسلط دارید، بمانید. کاری را شروع نکنید که با آن ناآشنایید. مشتریان‌تان را به خاطر بسپارید و به جای آن‌ها فکر کنید و نیازهایشان را بپایید. وقتی به‌طور رسمی استارت آپ خود را رونمایی و پراش تبلیغ کردید، کلید اینکه آن را به یک تجارت موفق تبدیل کنید این است که مشتریان‌تان را وادار کنید به شما وفادار باشند. هزینه به دست آوردن مشتریان جدید می‌تواند بسیار بالا باشد. پیگیر احوال مشتریان‌تان باشید و با فرستادن برخی نظرسنجی‌ها و لیست محصولات و... در مورد نظرات آن‌ها آگاه شوید.



نگاه

کارشناس
مسائل تکنولوژی



استارت آپ چیست؟

اصطلاح استارت آپ در طول سال‌های گذشته بسیار رواج پیدا کرده و هر روز نیز بر گستره آن افزوده می‌شود. این اصطلاح برای توصیف برخی سرمایه‌گذاری‌های نوپا، اپلیکیشن‌های جدید و شرکت‌های فناورانه بزرگ به کار می‌رود. اما واقعاً استارت آپ چیست؟ آن‌هایی که مزه استارت آپ را چشیده‌اند آن را به عنوان یک فرهنگ و طرز فکر معرفی می‌کنند که بر پایه خلاقیت است و از ایده‌های موجود برای حل یک مشکل استفاده می‌کنند. بلومنثال، مدیر و بنیانگذار شرکت «وربی پارکر» که فعالیت آن در زمینه خرید و فروش آنلاین عینک است، در گفت‌وگو با مجله فوربس می‌گوید: «استارت آپ، شرکتی است که برای حل مشکلی که راه حل آن روشن نیست، ایجاد می‌شود و موفقیت آن هم تضمین شده نیست».

آدورا چیونگ، بنیانگذار و مدیر ارشد شرکت «هوم جوی» (فعالیت آن در زمینه سفارش آنلاین خدمات کار برای خانه است) در این باره می‌گوید: «استارت آپ یک وضعیت ذهنی است، زمانی است که افراد به شرکت شما می‌پیوندند و یک تصمیم روشن می‌گیرند. آن‌هم این است که در ازای وعده پیشرفت در کار، هیچ‌وقت ثبات قطعی نداشته باشند. در عوض تأثیرات کارشان را بلافاصله می‌بینند». استارت آپ‌ها معمولاً برای اینکه یک مشکل را حل کنند از تکنولوژی استفاده می‌کنند. چرا که الان جمعیت بزرگی از دنیا به اینترنت و گوشی‌های هوشمند دسترسی دارد که اجازه می‌دهد یک شرکت استارت آپ با ایدهای جدید به سرعت رشد کند. اما به معنای آن نیست که یک استارت آپ باید حتماً بر پایه تکنولوژی باشد. می‌گویند با گذشت حدود ۳ تا ۵ سال از شروع کار یک استارت آپ، دیگر یک استارت آپ محسوب نمی‌شود. البته به جز فاکتور زمان، برخی مسائل دیگر هم در این موضوع تأثیرگذار است. بعضی استارت آپ‌ها در یک شرکت بزرگ و قدیمی ادغام می‌شوند. موارد دیگری هم وجود دارند مثل وقتی که یک استارت آپ چند شعبه دایر می‌کند زمانی که در آمد سالانه آن به بیش از ۲۰ میلیون دلار در سال می‌رسد. وقتی تعداد کارمندانش به بیش از ۸۰ نفر می‌رسد یا وقتی در هیئت مدیره آن بیش از ۵ نفر مشغول می‌شوند که در همه این موارد دیگر به آن استارت آپ نمی‌گویند. بعضی اوقات هم گفته می‌شود زمانی که یک استارت آپ به سوددهی می‌رسد دیگر به آن استارت آپ نمی‌توان گفت. البته همه متخصصان کسب‌وکار، روی این موضوعات اتفاق نظر ندارند. اما چیزی که همه با آن موافقند این است که کلیدی‌ترین نشانه یک استارت آپ، توانایی آن در رشد است. یک استارت آپ، طوری طراحی شده که به سرعت رو به جلو گام بردارد. این تمرکز بر رشد بدون محدودیت جغرافیایی است که یک استارت آپ را از دیگر کسب‌وکارهای کوچک متفاوت می‌کند.



حتی در روستاها و شهرستان‌ها هم می‌توان استارت آپ‌های موفق راه انداخت

پولسازان شهرهای دور

معصومه ماه پیکر

استارت آپ‌ها در روستاها و شهرهای مختلف فعالیتی جدید و نوپا هستند که نه تنها باعث رونق اقتصاد و کسب و کار روستائیان شده‌اند، بلکه در معرفی و فروش محصولات آن‌ها هم نقش به‌سزایی دارند. حالا دیگر روستائیان و ساکنان شهرهای دورافتاده به دلیل کم‌آبی و خشکسالی یا نبود شغل مناسب محل زندگی خود را رها نمی‌کنند تا برای کسب درآمد بیشتر راهی شهرهای بزرگ شوند. فعالیت استارت آپ‌ها در شهرهای دور افتاده و روستاها باعث شده تا دوباره زندگی در آن‌ها به جریان بیفتد.



راه‌اندازی استارت آپ حمل و نقل جاده‌ای

بانوان جوان یزدی هم از دیگر کسانی هستند که با راه‌اندازی استارت آپ حمل‌ونقل جاده‌ای اکوپار توانسته‌اند بخشی از مشکلات حمل‌ونقل در گوشه و کنار کشور را حل کنند. هر سه آنها برای اینکه بتوانند از نزدیک با مشکلات حمل‌ونقل جاده‌ای آشنا شوند ماه‌ها با رانندگان جاده‌نشین همراه شده و پای صحبت‌هایشان نشستند تا طرح و ایده‌شان در حل مشکلات باربری را راه‌اندازی کنند. تا پیش از اینکه وارد این حوزه شوند هر سه تا مقطع کارشناسی ارشد هوش مصنوعی تحصیل کرده و شغل مناسبی هم در رابطه با تحصیلاتشان داشتند. نجمه خدمت‌گذار، فاطمه سادات ابدیان زاده و فائزه کریمی وقتی دیدند یکی از بزرگ‌ترین مشکلات در بازار حمل‌ونقل بین شهری حق کمیسیون مبلغ هنگفتی است که به جیب دلان می‌رود، تصمیم گرفتند تا با راه‌اندازی آپ باربری این مشکل را حل کنند. آن‌ها معتقدند در شهرهایی که راننده غریبه است، باید به شخصی که دلال بار نامیده می‌شود کمیسیون بدهد تا بتواند کار کند و اگر این مبلغ را نپردازد ناچار باید بدون بار به مبدأ بازگردد یا مدت زیادی منتظر ترخیص بار باشد. این سه دختر یزدی با اجرای آپ باربری توانستند این مشکل را حل کنند. کار آن‌ها ساخت یک پلتفرم است که صاحب کالا را به کسی که بار را حمل می‌کند وصل می‌کند.

استارت آپی برای خوراکی‌های سنتی

استارت آپ شیرینیک، یکی دیگر از استارت آپ‌های موفق شهرستانی است. محمد حسنی جوان کرمانی و بنیانگذار استارت آپ شیرینیک که قبل از ورود در این حوزه هم سابقه بازاریابی شبکه‌ای را داشته، با اجرای طرح استارت آپ شیرینیک تصمیم گرفت تا برند خود را بسازد. حسنی مشکل حضور واسطه‌ها در خرید محصولات با قیمت کم از تولیدکنندگان را دلیل حضورش در این عرصه می‌داند و معتقد است تولیدکنندگان در همه جا سرمایه ملی هستند که باید از آنها حمایت شود و عرضه مستقیم محصولات آن‌ها بهترین راه در حمایت از آن‌ها است.



زیتونت

اجاره خانه‌های روستایی شمال با زیتونت

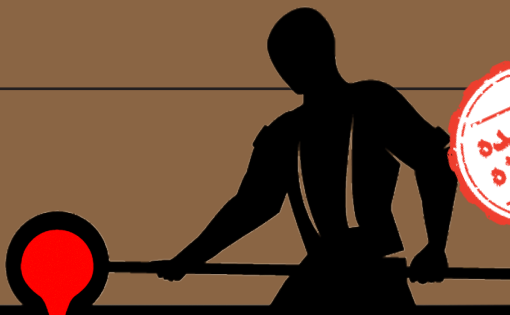
استقبال مسافران در سفر به شمال باعث شد تا سعید رنجبر با کمک وحدت حمیدی و عباس کفی، ایده زیتونت را اجرا کند. رنجبر که ۲۷ سال دارد، اصالتاً رودباری است. او و دوستانش با راه‌اندازی استارت آپ زیتونت در سه بخش شناسایی خانه‌های روستایی و جذابیت آنها برای گردشگران و وجود محصولات روستایی همچون برنج هاشمی، زیتون و روغن زیتون رودبار، ماهی روز انزلی، همچنین چای لاهیجان و انواع ترشی و صنایع دستی و برگزاری تورهای یک روزه گردشگری سعی کرده نهایت خدمات را به مشتریان زیتونت ارائه دهد. در طول راه‌اندازی زیتونت در ۴ ماه حدود ۸۰ خانه روستایی با کمک این سایت اجاره داده شده است. رنجبر هدف از راه‌اندازی زیتونت را معرفی مکان‌های بکر و دیدنی شمال می‌داند. او معتقد است: «در حال حاضر تمرکزمان در جذب گردشگر برای منطقه روبار است چرا که پس از زلزله رودبار این منطقه همچنان با مشکلات اقتصادی مواجه است و نتوانسته روی پا بایستد. چون استفاده از اینترنت و کامپیوتر برای مردم روستاهای رودبار کار سختی است، زیتونت طی قراردادی محصولات روستائیان را با نام خودشان در سایت زیتونت ارائه می‌دهد.» رنجبر با سرمایه ۸ میلیون تومانی خود این استارت آپ را راه‌اندازی کرده، در حال حاضر بین ۹ تا ۱۳ درصد بابت اجاره خانه‌ها و فروش محصولات از روستائیان پورسانت می‌گیرد.



کسب درآمد با فروش آبزیان

زندگی در نزدیکی خلیج فارس، باعث شد تا مهدی حامی‌زاده جوان، به فکر راه‌اندازی کسب‌وکاری استارت آپ «ماهی فروش» در حوزه آبزیان بیفتد. ایده فروش آنلاین آبزیان و ماهیان کسب‌وکاری است که حامی‌زاده مدتی می‌شود اجرا کرده. مشتریان او با مراجعه به وبسایت و صفحات مجازی بعد از کسب اطلاع از انواع آبزیان و قیمت آن‌ها از طریق افزودن محصول به سبد خرید در این وب، ایمیل یا تماس تلفنی و پرداخت آنلاین جدا از هزینه‌های حمل، سفارش خود را ثبت می‌کنند. حامی‌زاده سفارش‌های مشتریان را از طریق حمل هوایی، یا قطار و جاده‌ای در اولین فرصت به دست مشتریانش می‌رساند. حالا او نه تنها از نقاط مختلف کشور سفارش می‌پذیرد، بلکه مشتریانی هم از کشورهای حوزه خلیج فارس مانند قطر، کویت و عمان دارد.





THE
FOUNDRY
— PROVISIONS & SPIRITS —

داستان موفقیت سه نفر از نخبگان
استارت آپی بنیاد شهید از زبان خودشان

شد و توانستیم

سال‌ها پیش این پدرانشان بودند که برای دفاع از کشور وارد میدان جنگ شده و به دفاع از کشور پرداختند. حالا اما با گذشت حدود سه دهه از جنگ تحمیلی، فرزندان این افراد با جای پای پدر گذاشته و در میدان جهاد علم و فناوری و تولید، به مبارزه برخاستند تا با اختراعاتی که به ثبت می‌رسانند کشور را از نیاز به بیگانگان رها کنند. نخبگان بنیاد شهید همان فرزندان شاهده اینارگر و آزادهای هستند که همانند پدرانشان با جوانمردی تلاش می‌کنند تا در جهادی علمی بیروز میدان باشند. «سالار و امیر میرزاخانیان» و «محمد رضا جندقی» سه تن از نخبگانی هستند که با موفقیت‌هایشان یک بار دیگر نام کشور را بر زبان‌ها جاری کردند. پای صحبت‌شان نشستیم تا داستان موفقیت‌شان را از زبان‌شان بشنویم.



نخبگان نیازمند حمایت هستند

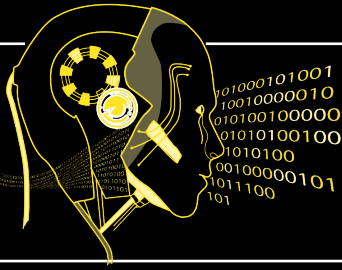
«محمد رضا جندقی» جوان ۲۹ ساله تهرانی که تحصیلات خود را در مقطع فوق لیسانس مهندسی مواد در دانشگاه شریف گذرانده هم از دیگر نخبگان بنیاد شهید است. پدرش از آزادگان سرافرازی است که سال‌ها رنج اسارت را به جان خرید تا امروز ما با آرامش زندگی کنیم. جندقی شاید اختراع بزرگی نداشته باشد اما تحقیقاتی که منجر به تألیف یک کتاب دانشگاهی در زمینه ریخته‌گری شد شروعی برای فعالیت‌های علمی او بود. او از فعالیت‌های علمی خود چنین می‌گوید: «کتاب مبانی ریخته‌گری کتابی درسی است که هشت سال پیش با کمک یکی از اساتیدم آن را تألیف کردم. فعالیت‌های تحقیقاتی من از همان زمان شروع شد. در بخش آزمایشگاهی تحقیقات گسترده‌ای را انجام دادم که منجر به ثبت اختراع آزمایشگاهی در حوزه مواد متالوژی و ساختار فلزات خاص شد.» جندقی علاوه بر تألیف کتاب و ثبت اختراعش، ۲۲ مقاله هم ارائه داده است که جزء عالی‌ترین مقالات علمی در دنیا هستند.



مشکلات نخبگان

جوان نخبه علمی تهرانی از مشکلاتی که اغلب در سر راه نخبگان قرار دارد کلمه‌مند است. جندقی می‌گوید: «متأسفانه یکی از مشکلاتی که اغلب نخبگان از آن گلّه دارند عدم حمایت و اعتماد است. مدتی بر روی پروژه استخراج لیتیوم کار می‌کردم، با تلاش بسیار نشان دادم که از منابع آبی می‌توانیم لیتیوم برای باتری‌های لیتیومی استخراج کنیم. نبود ابزار لازم و تجهیزات و عدم حمایت در این راه باعث شد تا تحقیقات را نیمه تمام رها کنیم.» وی حرف‌هایش را ادامه می‌دهد و می‌افزاید: «یکی دیگر از مشکلات هم بهانه‌هایی است که اغلب هنگام ثبت اختراعات بیان می‌شود. وقتی در جشنواره اختراعات برای ثبت اختراع خود رفتیم از اینکه اختراعات ساده به سادگی ثبت می‌شدند و برای ثبت اختراع ما که موضوعی علمی داشت بهانه‌هایی عنوان می‌شدند، فاسوس می‌خوردم. عدم حمایت از نخبگان باعث شده تا بسیاری از این افراد در نیمه راه دلسرد شده و پیشرفتی نداشته باشند.»





یک اختراع یونی تک

امیر در مورد اختراعاتشان می گوید: «اختراع مانوعی برند یونی تک است. این اختراع اولین آئینه‌ای است که قابلیت پخش عکس و فیلم و میکاپ را دارد.»

اختراعی که ثبت شد

مراحل قانونی فعالیت‌های استارت‌آپی

گروهی که با برادران میرزاخانیان همکاری می‌کنند، از ۲۰ نفر تشکیل شده. آن‌ها پیوستن سرمایه‌گذار به مجموعه را از مشکلاتشان می‌دانند. سالار می‌گوید: «متأسفانه سرمایه‌گذار مشکلاتی را برایشان به وجود آورد. توصیه می‌کنم افرادی که می‌خواهند کسب‌وکار استارت‌آپی داشته باشند حتماً قبل از عقد قرارداد برنامه خود را با وکلای خوب برنامه‌ریزی کرده و کار را از مراحل قانونی دنبال کنند.» امیر هم معتقد است اگر چه در استارت‌آپ گروه حرف اصلی را می‌زند اما اگر کار از مراحل قانونی پیگیری شود مشکلات بعدی را نخواهد داشت. او می‌گوید: «لبته جوانان بدانند نخبگان همه از جمع آن‌ها هستند تنها تفاوت آن‌ها در ایده‌هایی است که به اختراع منتهی می‌شود. این ایده‌ها و طرح‌ها شاید در ابتدا دست نیافتنی به نظر آیند اما با کمی تلاش می‌توان آن‌ها را عملی کرد.»

دوست داریم کشورمان بی‌نیاز شود

ایده اختراع یونی تک زمانی در ذهن برادران میرزاخانیان نقش بست که طرح صفحات نورانی که رقبای خارجی آنها ارائه کرده بودند با استقبال مواجه شد. سالار در حالی که به این موضوع اشاره می‌کند می‌گوید: «به دنبال فعالیت‌های اقتصادی، سفری به خارج از کشور داشتیم در آنجا یکی از کمپانی‌ها محصولی از صفحات نورانی را به ما داد تا بازاریابی کرده و آن‌ها را به فروش برسانیم. این صفحات طرح‌های گرافیکی روشن با ضخامت سه برک کاغذ بودند که مورد استقبال قرار گرفتند. نوسانات ارز و مبلغ بالای این صفحات باعث شد تا به فکر خودکفایی در این زمینه بیفتیم و ایده یونی تک از همان زمان در ذهن ما نقش بست.» برادران میرزاخانیان در طرحی که خود ارائه دادند با ایده پردازی باعث گسترش طرح شده و آئینه‌های پخش فیلم و عکس را تولید کردند که خوشبختانه خریداران بسیاری هم دارد.

«سالار و امیر میرزاخانیان» دو برادر نخبه اصفهانی از وقتی خود را شناختند با دردهای پدر جانباز خود آشنا بودند. امیر ۲۰ سال و سالار ۲۸ سال دارد. هر دو جوان هستند و سال‌هاست در حوزه فناوری تلاش می‌کنند. سالار درباره فعالیت‌شان می‌گوید: «هشت سالی می‌شود که همراه با امیر در حوزه فناوری فعالیت می‌کنیم. تلاش‌هایمان در این حوزه جندی قبل بالاخره نتیجه داد و توانستیم اختراعاتمان با عنوان صفحات نورانی کم‌مصرف در حوزه دیجیتال را به ثبت برسانیم.» اختراع‌شان در نوع خود بی‌نظیر است.





مؤسسان استارت آپ‌های موفق
از تجربیاتشان می‌گویند

این‌گونه موفق شدیم



مدیر استارت آپ خبریو

تیم در استارت آپ همه چیز است

از ۲۰ سالگی فعالیتش در حوزه استارت آپ را شروع کرده است. «سعید ابراهیمیان» مدیر استارت آپ خبریو درباره فعالیتش در این زمینه می‌گوید: «۱۴ سال پیش همراه با دوستانم شرکتی راه‌اندازی کردیم که در زمینه داده‌های شهری فعالیت می‌کرد. پس از آن در حوزه‌های مختلف کسب‌وکار از ایده برای شبکه‌پردازش تا رصد منابع انسانی را انجام دادیم. آن زمان دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد بودم. خبریو جدیدترین استارت آپی است که مدتی می‌شود شروع کردیم. ما در خبریو اخبار روز را آنالیز کرده و در اختیار مردم می‌گذاریم. خبریو جزو استارت آپ‌های برتر کشور شناخته شده است.» ابراهیمیان هم مانند بسیاری از افرادی که در حوزه استارت آپ فعالیت می‌کنند، تیمی ۱۰ تا ۱۵ نفره را هدایت می‌کند. می‌گوید: «بعضی از اعضای تیم مانند سید محمد حسین موسوی، سید حسین زمانی، فرهاد ستوده و حسین حیدری سال‌هاست با من همکاری می‌کنند و از اعضای اصلی تیم هستند. معتقدم در استارت آپ تیم همه چیز است. با کمک تیم است که ایده‌ها مطرح و در نهایت خروجی خوب به دست می‌آید.» از مشکلات اصلی در استارت آپ‌ها جذب سرمایه‌گذار یا همان شتاب‌دهنده‌ها است. ابراهیمیان در حالی که این مشکل را اصلی‌ترین مشکل در حوزه استارت آپ می‌داند، می‌گوید: «تعداد شتاب‌دهنده‌ها که نقش سرمایه‌گذاران را دارند در کشور کم هستند. سرمایه‌گذار صبر می‌کند تا درآمد شکل بگیرد و شتاب‌دهنده‌ها این نوع کسب‌وکار را پنهان می‌دارند. در استارت آپ شاید سال‌ها درآمندی که فرد تصور می‌کند به دست نیاید، صبور بودن در این حوزه از کسب‌وکار از ارکان اصلی کار است.»

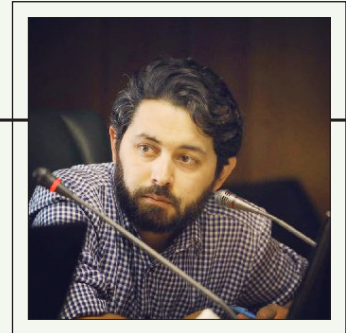
استارت آپ، واژه‌ای است که این روزها در دنیای فناوری بسیار آن را می‌شنویم، نوعی کسب‌وکار که توانسته انقلابی در دنیای کار آفرینی ایجاد کند. استارت آپ از یک ایده شروع شده و به درآمدزایی می‌رسد. در روزهایی که کسب درآمد و اشتغال به یکی از دغدغه‌های اصلی جوانان تبدیل شده، بسیاری از افراد با ایجاد استارت آپ‌های مختلف توانسته‌اند به موفقیت‌هایی در زمینه کسب‌وکار دست یابند. سعید ابراهیمیان، مؤسس استارت آپ خبریو، رضا یادگاری مؤسس استارت آپ الگوسازی از کسب‌وکار افراد موفق و احسان نوری مؤسس استارت آپ تله طب از جمله افراد موفق در حوزه استارت آپ‌ها هستند. سراغ آن‌ها رفتیم تا رمز موفقیت در یک استارت آپ را برایشان بگویند.





جلب اعتماد لازمه کسب و کار

کارشان را از دوره دانشجویی شروع کرده‌اند و حالا پس از گذشت حدود ۲۰ سال کتاب‌هایشان نه تنها در کشور بلکه در سطح جهان شناخته شده است. رضا یادگاری و همسرش مهشید سنایی فرد، زوج موفق‌ی که با راه‌اندازی استارت آپ معرفی کتاب کارآفرینان ایران حالا توانسته‌اند حدود ۴۰۰ کارآفرین ایرانی را به تمام دنیا معرفی کنند. یادگاری از شروع فعالیتشان چنین می‌گوید: «در دوره تحصیل متوجه شدیم وقتی در کتاب‌ها صحبت از کارآفرینان موفق می‌شود اغلب از کارآفرینان خارجی نام برده شده و کمتر از کارآفرینان ایرانی ذکر شده است. این موضوع باعث شد تا جرقه تحقیق درباره کارآفرینان ایرانی در ذهن من و همسرم زده شود. از همان دوره دانشجویی کار تحقیق درباره کارآفرینان ایرانی را شروع کردیم.» پیدا کردن کارآفرینانی که برخی از آن‌ها در خارج از کشور زندگی می‌کردند و برخی هم فوت کرده بودند، اگر چه کار را برای یادگاری کمی سخت‌تر کرد، اما پشتکار و جدیت در کار باعث شد تا او و همسرش از پاننشینند و با پیگیری‌های مستمر و تلاش بسیار بتوانند با این افراد ارتباط بگیرند. یادگاری درباره سختی‌های کار در حوزه استارت آپ معرفی کارآفرینان کشور می‌گوید: «جلب اعتماد این افراد سخت‌ترین مرحله کار بود. ما افرادی که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن دوران کارآفرین بودند را شناسایی کردیم. با پیگیری‌های بسیار که در مواردی ماه‌ها زمان برد اعتماد آن‌ها را جلب کرده و توانستیم با این افراد ارتباط بگیریم. تنها هدفمان معرفی کارآفرینان ایران به همه بود، پس کتاب زندگی‌نامه ۴۰۰ نفر از کارآفرینان ایرانی را با هدف معرفی، موفقیت و شکست‌ها و تجربه‌هایشان را منتشر کردیم.» یادگاری و همسرش تاکنون حدود هزار کارآفرین ایرانی را شناسایی کردند. مدیر استارت آپ معرفی کارآفرینان ایرانی معتقد است کتاب‌هایش با کمک سایت آمازون در اختیار علاقه‌مندان به این حوزه در دیگر کشورها هم قرار گرفته است. او می‌گوید: «بسیاری از افراد در دیگر کشورها نمی‌دانستند که کشور ایران هم کارآفرینان موفق‌ی دارد. ۲۰۰ عنوان از کارآفرینان کشور را در سایت آمازون ثبت جهانی کردیم که خوشبختانه مورد استقبال دانشجویان ایرانی خارج از کشور و دیگر علاقه‌مندان خارجی قرار گرفت.» وی در ادامه رزم موفقیتش را در جلب اعتماد و پشتکار می‌داند و می‌گوید: «برای شروع کار سرمایه‌های نیاز نداشتیم تنها پشتکار لازم بود. برای موفقیت در استارت آپ باید بتوانی اعتماد مخاطب را جلب کنی، شاید سال‌ها زمان نیاز باشد تا به آنچه می‌خواهی برسی پس صبر هم در این راه حرف اول را می‌زند.»



مدیر استارت آپ تله طب

کسب دانش با استارت آپ

«احسان نوری»، مدیر استارت آپ تله طب از سال‌ها پیش در حوزه کسب و کار خصوصی فعالیت دارد. معتقد است آن زمان نمی‌دانست این نوع کسب و کار استارت آپ نامیده می‌شود. نوری کارشناس مهندسی پزشکی و کارشناسی ارشد مهندسی برق دارد. فعالیت در حوزه استارت آپ تله طب را از سال ۹۴ شروع کرده. دلیل ورود به این نوع کسب و کار را اینگونه بیان می‌کند: «دیدن اینکه بسیاری از افراد از شهرهای دور برای مراجعه به پزشک سفر می‌کنند و زمان و هزینه بسیاری را صرف می‌کنند در حالی که بسیاری از این مراجعات لزومی ندارد، همیشه مرا آزار می‌داد. این موضوع باعث شد تا به فکر راهکاری بیفتم تا فرایند مراجعه به پزشک را برای این افراد آسان تر کنم یا حداقل قبل از مراجعه به پزشک فرد شرح حالی از وضعیت خود را ارائه دهد و در صورت نیاز مراجعه کند. اینگونه شد که ایده تله طب از همان زمان در ذهنم نقش بست.» با تله طب نه تنها در زمان و هزینه سفر برای مراجعه به پزشک صرفه‌جویی می‌شود بلکه بسیاری از افرادی که نیاز به ادامه مراحل درمان دارند و به دلیل بعد مسافت پیگیری نمی‌کردند، همچنان با پزشک در ارتباط بوده و مداوای خود را ادامه می‌دهند. مدیر استارت آپ تله طب درباره نرم‌افزاری که طراحی کرده می‌گوید: «نرم‌افزار تله طب، اپلیکیشن‌ی است که بر روی موبایل و کامپیوتر نصب شده و فرد می‌تواند از آن طریق با پزشک و پیراپزشک یا پرستار مربوطه ارتباط بگیرد. در کنار این سرویس دو سرویس اتاق گفتگو برای ارائه تجربیات افراد و تولید بسته‌های آموزشی را هم راه‌اندازی کردیم.»





سینما



در باره «سروزیر آب»؛ فیلمی که نگاهی اسطوره‌ای به جنگ دارد

سروشون

به روایت باشه آهنگر

نیره رضایی مطلق

شاید معمول‌ترین کار برای ساختن فیلمی در ژانر دفاع مقدس چرخاندن زاویه دید به سمت وجه جنگ طلبانه آن و نمایش بخشی از رشادت‌های جوانان این سرزمین باشد. اما وجه دیگری از این ژانر می‌تواند بخش‌های ناگفته جنگ را به تصویر بکشد؛ که همانا نگاهی با رویکرد صلح طلبانه به آن است. نتیجه دیدگاه دوم توجه افکار عمومی و جهانی به این نکته است که اگر جنگ نبود، شاهد این اتفاقات فاجعه‌برانگیز و دردناک نبودیم. این دیدگاه در سینما با طیف متفاوتی از آثار وجود دارد که مهم‌ترین آن آثاری است که محمد باشه آهنگر ساخته است. از «بیداری رویاها» تا «ملکه» و «سروزیر آب»، ما بیشتر از آنکه با صحنه‌های انفجار و شهادت روبه‌رو شویم، درگیر تقابل آدم‌ها و آثار و تبعات جنگ خواهیم بود.





ایده‌های بسیار یک کارگردان

«سرو زیر آب» اثری در خور توجه است، اما ضعف‌های زیادی نیز دارد. کارگردان با انبوهی از ایده‌هایی خواهد اثرش را پیش ببرد. اما این ایده‌ها از مزارهای زیر آب و تمرکز روی معراج شهدا تا موضوع هویت و از همه مهمتر ایده شپید زرتشتی، نتوانستند در تقاطع با هم به فیلم کمک کنند و سهم هر کدام به درستی اجرا نشد.



یادگارهای زخم‌های کهنه جنگی

«سرو زیر آب» با تم صلح‌طلبی و التیام زخم‌های کهنه جنگی با دست گذاشتن روی لحظه‌هایی که بعد از تهنشین شدن جنگ و حواشی‌اش بهتر دیده می‌شود، نگاهی شاعرانه به شهدای گمنام و خانواده‌هایشان دارد. لوکیشن فیلم این بار در جبهه نیست و در حاشیه جنگ می‌گذرد و بیشتر به خود شهیدان و خانواده‌شان می‌پردازد. چشم‌انتظاری خانواده‌های شهدای گمنام روندی فرسایشی است که تا پیدا شدن پیکر شهید می‌تواند چندین نفر را اسالها چشم‌انتظار نگه دارد. خانواده‌هایی که شاید هیچگاه فرصت شناسایی شهیدشان نصیب‌شان نشود. قصه «سرو زیر آب» از فضای تفحص و ستاد معراج شروع می‌شود. جهان‌بخش کرامت (بابک حمیدیان) رزمنده ستاد معراج و غواص دوران جنگ است که در کنار جهانگیر، برادر بزرگ‌ترش (رضا بهبودی) و سرگرد (مسعود رایگان) در ستاد کار می‌کنند. او بر این باور است که اگر ستاد استخوان‌های ناشناخته را به خانواده‌های مفقودالاثرها بدهد، می‌تواند تسکینی باشد بر درد آن‌ها. اما چون این کار خلاف قانون است همواره این بحث میان دو برادر وجود دارد. خانواده‌ای که به دنبال پسر خود آمده‌اند، این شک را در ذهن جهانگیر می‌اندازد که شاید جاززه شهیدی را به اشتباه به خانواده دیگری داده است. سفر و جستجوی او برای یافتن حقیقت و درک گره‌افکنی‌های پیش رو بخشی از حقیقت زندگی او را نیز عریان می‌کند. سفر او تا جایی پیش می‌رود که بستری برای تقابل دو قوم با دین‌های مختلف (زرتشتی و مسلمان) فراهم شده باعث شناخت بیشتر مخاطب از نحوه نگاه آن دو خانواده به مفهوم شهید می‌شود. باشه‌آهنگر این بار با نگاهی خاص به موضوع تفحص و پیکر شهیدان گمنام پرداخته و به بهانه تعارض و تراحم ادعای بازماندگان برای انتساب پیکرها به خود، فضای پر تعلیقی خلق کرده است.



وسواس انتخاب بازیگر

«سرو زیر آب» در مقایسه با آثار گذشته کارگردان تاروپودی قوی دارد و از نظر کارگردانی، باشه‌آهنگر موفق‌تر از فیلمنامه‌ای که خودش نوشته، عمل کرده است. خلق صحنه‌های جذاب و قاب‌بندی‌های عمیق که فضای گسترده‌ای را به مخاطب نشان می‌دهد، در مقابل ضرباهنگ کند و حواشی زائد و فرعی و بعضاً شعاری و حتی تکراری، می‌تواند فیلم را حائز برتری کند. نکته دیگر حفظ لحن یکدست فیلم در سه موقعیت جغرافیایی است که تا حد زیادی مادیون انتخاب‌های درست کارگردان در بازیگری برای این اثر پر بازیگر بوده است. بازی کوتاه و تأثیرگذار مهتاب نصیرپور در نقش مادر شهید و شهرام حقیقت‌دوست، کمک کرده فیلم سرپا بایستد و در کارنامه کارگردانش نقطه درخشانی باشد و در کنار آن فیلمنامه یکدست به هومن برق‌نورد، بابک حمیدیان، رضا بهبودی و مسعود رایگان اجازه داده در سکانس‌های نفس‌گیر و پردیال‌لوگ بهترین نقش را بازی کنند. بخش دیگری از موفقیت سرو زیر آب که ایده جذابی دارد، لانگ‌شات‌های زیبای علیرضا زربین دست‌مخصوصاً در روستاهای یزد و لرستان است؛ که بسیار چشم‌نواز و استادانه درآمده است. فیلمبرداری درخشان و بی‌نظیر علیرضا زربین دست فیلم را به یک اثر ضد جنگ نزدیک کرده و به بار فلسفی آن خصوصاً در سکانس سروی که زیر آب است، رنگ و رویی دیگر بخشیده است.



سند زنده جنگ از زبان فرزند جنگ

محمدعلی باشه‌آهنگر اگر فیلمساز نمی‌شد، حتماً می‌توانست در نقش یک نویسنده یا مستندساز روی روزهای دفاع و مقاومت باشد. این فیلمساز درفولی که به اندازه زخم‌هایی که بر کوچه‌ها و خیابان‌های شهرش نشسته حرف برای گفتن از سال‌های دفاع مقدس دارد، کارنامه‌ای ممتاز از آثار دفاع مقدس در حوزه سینما به نام خود ثبت کرده است. تجربه اولین اثر سینمایی‌اش در سال ۱۳۷۸، یعنی «نیمه گمشده»، فیلمی درباره جنگ بود که چندان قدر ندید. اما همکاری مشترکش با مجید جولمراد در سریال ۲۲ قسمتی «تاصیح» درباره مبارزات جوانان انقلابی در روزهای منجر به پیروزی انقلاب به او فرصت داد تا با مدیوم سینما آشناتر شود. یک سال بعد مهمترین اثر سینمایی‌اش را که برای چنین کارگردانی دشوار به نظر می‌آمد، ساخت. «فرزند خاک» در فضایی که کمتر کارگردانی سراغ ژانر دفاع مقدس با موضوع تفحص می‌رفت در طبیعت بکر کردستان با موضوع جستجوی زنی برای یافتن استخوان‌های همسرش شکل گرفت. «بیداری رویاها» اثر بعدی این کارگردان بود که می‌خواست به مدد بازی فوق‌العاده و منقلب‌کننده هنگامه قاضیانی حرفی را در فضای دفاع مقدس بیان کند که البته چندان در ساختار و کارگردانی مورد توجه قرار نگرفت.

پس از عدم اقبال به این فیلم بود که باشه‌آهنگر با فیلم «ملکه» درجه‌ای تازه به سینمای دفاع مقدس گشود. برای کارگردانی که از نخستین فیلم‌اش (نیمه گمشده) که در آبادان زمان جنگ می‌گذرد تا آخرین اثرش «سرو زیر آب» که رد پای جنگ را با خود حفظ می‌کند، می‌شود انتظار داشت این روند ادامه پیدا کند. باشه‌آهنگر فرزند جنگ است و مهم‌ترین دل‌بستگی‌اش روزهای جنگ تحمیلی است؛ چرا که بهترین دوران زندگی‌اش را در جنگ گذرانده است. او از نوع خاصی جنگ را تجربه کرده، جنگی که در آن زندگی است.





سپیدرود رشت - علی کریمی

او را مارادونای آسیا و جادوگر می دانند. وقتی که توپ به پاهایش می رسید، همه انتظار داشتند چند نفر را در بیل کند. سابقه حضور در بایرن مونیخ و شالکه را هم دارد.



ایرانیان
پرافتخار در جایگاه
مربیان لیگ

ورزش



معتبرترین مربیان لیگ ایران که اعتبار خاصی به فوتبال کشورمان بخشیده اند

COACH

نبرد خونین

مربیان بزرگ



کارلوس کیروش
تیم ملی

کیروش راهم می توان از باکیفیت ترین مربیان شاغل در فوتبال ایران دانست، هر چند گروهی از منتقدانش معتقدند که او چون تیمی برای مربیگری نداشته به فوتبال ایران آمده است. اما جدا از این بحث های مطرح شده، باید دستیار الکس فرگوسن بزرگ در منچستر یونایتد، مربی تیم ملی برتغال در دو دوره (از جمله جام جهانی ۲۰۱۰)، مربی رونالدوی بزرگ در منچستر و تیم ملی برتغال، مربی رئال مادرید و -رایک نام بزرگ بدلیم که در ایران حضور یافته است.

فوتبال همیشه فوتبال است، حتی اگر در دوره هایی، رشته هایی دیگر چون بسکتبال و راگبی و بوکس و تنیس و ... در کشورهایی خاص، بیشترین طرفدار را داشته باشند. فوتبال، ورزش و افکار عمومی کشورهای مختلف را تحت سیطره خودش در آورده و مبارزه در این رشته ورزشی، برای غالب کشورهای تبدیل به مبارزه مرگ و زندگی شده است. در کشور ما هم وضع بدین منوال است. فوتبال، حرف اول و آخر را می زند. در حال حاضر، لیگ هجدهم فوتبال ایران را پیش رو داریم. سپاهان، پدیده پرسپولیس، تراکتورسازی و استقلال هم تیم هایی هستند که در کورس قهرمانی قرار دارند و در رتبه اول تا پنج لیگ هجدهم. اما جدا از مشکلات نظم و زیرساختی فوتبال ایران، لیگ کشورمان را سه چیز در آسیا شاخص کرده است: تعصب و شور و شوق و تعداد تماشاچی ها، استعداد های ناب و البته مربیان شاخصی که در لیگ ایران حضور داشته و دارند. حضور این حجم از مربیان باکیفیت، لیگ ایران را تماشایی و رقابت های آن را تبدیل به بازی های مرگ و زندگی کرده است. در این گزارش، نگاهی اجمالی به مهمترین مربیان حاضر در فوتبال ایران انداخته ایم که باعث شده تا سطح فوتبال کشورمان، قابل توجه باشد.



سپاهان - امیر قلعه نویی

بازیکن سابق استقلال و تیم ملی، حالا پرافتخارترین مربی لیگ است؛ پانچ قهرمانی و سه نایب قهرمانی. او حالا با تیم سپاهان، جزو مدعیان قهرمانی امسال هم محسوب می‌شود.



سایبا - علی دایی

بهترین گلزن تاریخ فوتبال جهان را باید بین المللی‌ترین بازیکن ایرانی هم دانست. گلزنی‌های او با پانچ مونیخ و هر تابر لین و... هنوز از یاد فوتبال دوستان ایرانی نرفته.



نساچی مازندران - جواد نکونام

با ۱۵۱ بازی ملی، در این زمینه رکورددار است. سابقه حضور در لالیگا را هم داشته است. البته بیشتر او را با بازی‌هایش می‌شناسیم تا مربیگری‌هایش.



وینفرد شفر

استقلال

استقلال منصور بان روزگار بدی را پشت سر گذراند. اما حضور پیرمرد آلمانی، باعث شد تا این تیم پرستاره، نظم و فلسفه خاص خودش را پیدا کند. قهرمانی با مونشن گلاباخ در بوندس لیگا و جام یوفا در روزگار بازیکنی، معرفی استعدادهایی چون الیور کان و مهمت شول به دنیای فوتبال، مربیگری اشتوتگارت، تنیس بروسیا برلین و تیم ملی کامرون، قهرمانی آفریقا و صعود به جام جهانی و حضور در فینال جام کنفدراسیون‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که این مربی از چه کیفیت بالایی برخوردار است.



برانکو ایوانکوویچ

پرسپولیس

کرواسی البته در جام جهانی ۲۰۱۸، طوفان به پا کرده و به فینال رسید. اما این اولین طوفان کروات‌ها نبود. این تیم در سال ۱۹۹۸ نیز با ستارگان خودش موفق به کسب مقام سوم جام جهانی شد. در آن دوره، برانکو کمک‌مربی این تیم بود. برانکو همچنین مربی دینامو زاگرب هم بود و از جمله مربیگری مودریچ، دارنده توپ طلای ۲۰۱۸ را هم بر عهده داشته. حضور در فینال باشگاه‌های آسیا، قهرمانی امیدهای آسیا، حضور با ایران در جام جهانی، قهرمانی دو دوره متوالی لیگ ایران و... از دیگر افتخارات اوست.



زلاتکو کرانچار

تیم ملی امید

این سرمربی کروات تیم امید ایران را هم باید جزو کسانی دانست که کارنامه‌ای درخشان در دوران بازیکنی و مربیگری خودش دارد. این مربی ۶۲ ساله، بازیکن دینامو زاگرب بوده و مربیگری تیم‌های دینامو زاگرب، تیم ملی کرواسی، الشعب امارات، پرسپولیس، تیم ملی مونته‌نگرو، سپاهان و الاهلی قطر را بر عهده داشته و در حال حاضر سرمربی امید ایران است. کرانچار، قهرمانی لیگ برتر و جام حذفی را به دست آورده. در دوره بازیکنی نیز با ایدوین، نایب قهرمان جام برندگان جام اروپا شده است.



جان توشاک

تراکتورسازی

البته تراکتورسازی دیگر این مربی را در اختیار ندارد، ولی حضور توشاک در ایران اتفاقی مهم بود. این سرمربی ۶۹ ساله را، در تیم‌هایی چون رئال سوسیداد، بشیکتاش و رئال مادرید دیده‌ایم. حتی با رئال مادرید به قهرمانی لالیگا هم رسید. توشاک با بشیکتاش، قهرمانی جام حذفی ترکیه و با دیور تیولاکرونیا، قهرمانی سوپر جام اسبانی را هم در کارنامه‌اش ثبت کرده تا درک کنیم چه مربی کاربلدی در ایران حضور داشته است. جان توشاک البته بدون هیچ حرف و حدیثی ایران را ترک کرد.



به داستان بزرگان خیره شوید و یاد بگیرید

می‌خواهید مجری موفقی باشید؟ از نوجوانی بخوانید. مراقب باشید چه الگوهایی را برای آینده‌تان انتخاب کرده‌اید. یک مجری رادیو یا تلویزیون موفق باید به داستان بزرگان خیره شود، از آن‌ها بشنود و یاد بگیرد تا به یک جایگاه مستقل برسد.

اکبر عالمی مجری-کارشناس تلویزیونی و کارگردان پیشکسوت سینما را از دانشکده هنرهای دراماتیک شروع کرده و با مدرک



دکترای سینما از انگلستان، سال‌ها عضو فرهنگستان هنر و فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده است. بیشتر کارهایش در حوزه کارگردانی در ژانر مستند است. این استاد ۷۳ ساله را در کنار کتاب‌هایی که درباره سینما نوشته، با برنامه‌های «هنر هفتم» و «سینما ماوراء» می‌شناسیم. اجرای او در دهه شصت برای بسیاری از ما تنها خاطره از برنامه‌های سینمایی بود که الگوی جوانانی شد که توانستند چند دهه بعد موج تازه‌ای در ساخت برنامه‌های تحلیلی سینما ایجاد کنند. اما عالمی سواي همه علاقه‌مندی‌هایش به سینما، نمونه یک مجری حرفه‌ای و کاربلد است که می‌تواند به این جایگاه اعتبار ببخشد. با او درباره اجراهای تلویزیونی و دغدغه‌های سینمایی‌اش گپ زدیم؛ تا فاتیما باشد برای مجریان جوان و علاقه‌مندان به حوزه اجرا و گویندگی.



اولین اجرا مقابل دوربین

دهه ۴۰ برای جوانی مانند من که سینما اولین علاقه‌مندی‌اش به حساب می‌آمد، قبولی در دانشکده هنرهای دراماتیک یک اتفاق مهم بود. همان زمان تصمیم گرفتیم سینما را ادامه دهیم و می‌دانستیم که اگر قرار باشد کاری انجام دهیم خارج از دنیای تصویر نخواهد بود. اولین فرصت برای حضور مقابل دوربین وقتی بود که یک روز دستیار هوشنگ انصاری فر-یکی از تهیه‌کننده‌های تلویزیون- پیشنهاد ساخت یک برنامه سینمایی را به من داد. چه فرصتی از این بهتر برای من که آموخته‌هایم را به تصویر بکشم. قرار شد در این برنامه که اسمش را به یاد یکی از آثار نادر ابراهیمی «آن روی سکه» گذاشتیم، سینما تدریس کنیم. خوب باید جلوی دوربین می‌رفتیم و حرف می‌زدیم. به آنکای همه آنچه که از دکتر مهدی فروغ، یکی از بهترین استادان فن بیان‌مان در دانشگاه آموخته بودم، این برنامه را در شبکه دوروی آنتن بردیم. و این اولین تجربه حس گویندگی و اجرای من در تلویزیون بود.



از هنر هفتم تا سینما ماوراء

اواخر دهه شصت بود که شبکه دو تصمیم گرفت برنامه‌های درباره سینما بسازد. از اخبار روز سینما تا معرفی فیلم‌های روی پرده و از همه مهم‌تر گفتگو درباره فیلم‌های مهم جهان، همگی موضوعات جذابی بودند که هر علاقه‌مند به سینما را پای برنامه می‌نشاند. این طوری شد که «هنر

اکبر عالمی، مجری با سابقه رادیو و تلویزیون از فوت و فن‌های کار اجرا می‌گوید

مخاطب حواشش جمع است

» نیره رضایی مطلق |





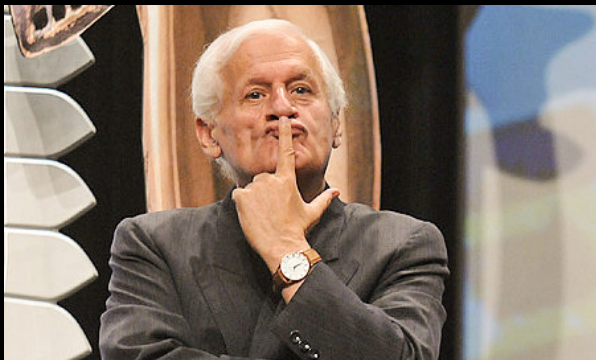
نگاه

توصیه های
آقای مجری کارشناس



مخاطب باسواد حواسش جمع است

مجری باید کتاب بخواند. این یک اصل نیست بلکه یک الزام است که به مجری کمک می کند واژگان ادبی در ذهنش به روز شود. من برای پیشتر برنامه‌ها مطالعه مفصل دارم. واقعا گاهی می ترسیدم چون سواد لازم را در برخی حوزه‌ها نداشتم. با خودم می گفتم باید چندین کتاب بخوانم تا آماده باشم. مخاطب تلویزیون چشم‌ها و گوش‌های شما را کنترل می کند و چندین برابر باسوادتر یا مشتاق‌تر از شما است که می تواند شما را نقد کند. می تواند شما را دوست داشته باشد و از شما و برنامه شما یاد بگیرد. پس من باید نزد افرادی که بارها و بارها باسوادتر از من هستند، امتحان پس بدهم یا برای افراد جوان‌تر و مشتاق‌تر هم باید اطلاعات مفید داشته باشم. همه این‌ها به این معنی است که من باید اجرا را جدی بگیرم.



مهمان، روی چشم مجری جا دارد

مهمان برنامه برای مجری باید جایگاه خاصی داشته باشند. ما ایرانی‌ها به مهمان‌نوازی معروفیم و مهمان برنامه‌انگار که به خانه من آمده و سفره من نشسته است، وقتی مهمان دارید بهترین‌ها را برایش تدارک می‌بینید پس در اجرا نیز بیشترین زمان را به مهمانان باید اختصاص داد. مجری باید بیشتر شنونده باشد و اجازه دهد مهمان احساس راحتی کرده حرف‌هایش را بزند. در این میان مجری می تواند برای گرم شدن گفت‌وگو، خیلی محترمانه و به موقع، صحبت‌های او را تکمیل کند.



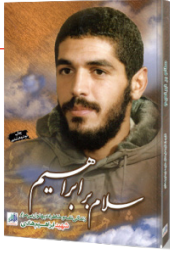
الگوهای شنیداری مهم است

من هم مثل اغلب هم‌نسل‌های خودم که به هنر و ادبیات علاقه‌مند بودم، پای رادیو قد کشیدم. رادیو ترانزیستوری برای نوجوان ۱۲ ساله‌ای مثل من به مثابه یک همدم بود. آن راهمه جا با خودم می‌بردم و شب‌ها هم با صدای مجریان برنامه‌های شبانه‌اش می‌خوابیدم. همه این‌ها روی گویش و نگاه و زبان من اثر داشت. دیگر گوشم با یک سری کلمات آشنا بود و حتی نحوه ادا کردن جملات را هم از رادیو می‌توانستم به یاد بیاورم. مهم این است که در هر مرحله از زندگی الگوهایمان چه کسانی هستند. وقتی به واسطه مطالعه کتاب‌های ادبی، سواد گفتاری‌مان را بالا می‌بریم و از هم‌صحبتی با اهل ادب و علم لذت می‌بریم، پس می‌توانیم به خودمان درباره نحوه گویش و بیانمان امیدوار باشیم.



صمیمیت نه به بهای سخیف شدن مجری

شاید اسمش را صمیمیت بگذارید، اما نمی‌توانم قبول کنم که یک مجری واژه‌هایی را که متعلق به افرادی با سطح فرهنگی پایین است را به زبان بیاورد تا مخاطبش را راضی کند. اینکه می‌بینیم برخی از مجریان ما دچار احواج زبانی و گفتاری هستند، تأسفبار است. گاهی به بهانه صمیمیت با مخاطب واژگانی از زبان مجری شنیده می‌شود که باعث لرزیدن پیکر شیخ‌عطار، مولوی و سعدی در گور می‌شود. من حتی از مجریان کلماتی چون «خفن» و «سه شد» و «کاف دای» هم شنیده‌ام! اگر همین مجری به ریشه کلماتی که می‌گوید آشنا باشد فکر نکنم اصلا آن را به زبان بیاورد. مثلاً همین ترکیب «کاف دای» داستانش به چند دهه گذشته برمی‌گردد و منظورشان این است که به موضوعی و ماجرای نجاست زندگی ما الان می‌بینیم که از این واژه سخیف مدام استفاده می‌شود بدون اینکه تاریخ و دلیل مصرفش را بدانند. در حالی که بهتر است بگویند خراب کردی، حتی می‌خواهم جایگاه مجری را در حدی تعریف کنم که بگویم او خیلی مجاز نیست با مهمانی که دعوت کرده صمیمی شود و به جای شما از واژه استفاده کند. از دید من اسم این کار صمیمی بودن نیست. مجری باید رعایت ادب را بکند؛ ما از فرهنگی حرف می‌زنیم که به ما آموخته احترام مهمان را نگه داریم و با او محترمانه صحبت کنیم.



رویش ها



محسن عمادی، گردآورنده کتاب پسرک فلافل فروش

کلیت این مجموعه به جوانی اختصاص دارد که علاقه عجیبی به شهید ابراهیم هادی داشت. همیشه سعی می کرد مانند ابراهیم باشد. تصویری از شهید هادی را جلوی موتورش و در اتاق خودش زده بود که بسیار بزرگ بود. باینکه بعد از جنگ به دنیا آمده بود و چیزی از آن دوران رانندیده بود، ولی شهید را خوب می شناخت.

او هم جوانی بود مثل همه جوان های دیگر؛ عاشق زندگی، سرزنده و لبریز از آرزوهای ریز و درشت. اما با بقیه فرق داشت: آرزویی دیگر داشت. او می خواست که شهید بشود؛ این را حتی دوستان نزدیکش هم می دانستند. همیشه در میان شان که قرار می گرفت، به شوخی می گفت: «من زشتم، اگر شهید شوم عکسم را به دیوار نمی زنند.» وقتی که شهید شد، کتابی درباره شهید هادی ذوالفقاری نوشتند با نام «پسرک فلافل فروش» کتاب حسابی سر و صدا کرد. راست است که می گویند آن که دنبال گمنامی است، خدا عزیزش می کند؛ خدا معروفش می کند. هادی را هم خدا معروف کرد؛ آن قدر معروف که خیلی از جوان ترها، همان عکسی را که زشت می دانست، بزنند گوشه و کنار دیوار و اتاق و دفترشان. به دیدار خانواده اش رفتیم تا برایمان از هادی بیشتر بگویند.

با مادر شهید ذوالفقاری
مدافع حرمی که در وادی السلام آرמיד

عاشق شهید هادی بود

زهرا اردشیری



صدای خنده هایش خانه را برمی داشت

اسم پسرش که می آید، اشک هایش سرازیر می شود قصد مصاحبه ندارد می گوید که شما مهمان آید و حبیب خدا تشریف بیورید، ولی عکس و گزارش را فراموش کنید قرار شد فقط برای شنیدن خاطرات برویم. هر کلام مادر با بغض همراه است نه اینکه از شهادت پسرش غمگین باشد، فقط دل تنگ است «مریم سبانی»، مادر شهید ذوالفقاری می گوید: «هر بار که از سر کار یا مدرسه یا مسجد به خانه می آمد دست و صورتش را می پوسید خیلی مواظب بود از چیزی دلخور نباشم صدای خنده و شوخی هایش خانه را برمی داشت، یک بار خانه که آمد گفتم هادی کولر خراب شده و گرم شده هنوز کلام از دهانم بیرون نیامده بود که رفت روی پشت بام و تا کولر را درست نکرد پایین نیامد. من هم مادر هستم این کار هایش را که می دیدم دلم قنچ می زد. می گفتم خدا هر چه می خواهی به تو بدهد می گفت راضی باشی می دهد از کجا می دانستم شهلت از خداوند می خواهد»

خیلی کم غذای خوردم

مادر با گوشه چادر عکس هادی را پاک می کند. انگار دلش نمی آید مهمان خانه اش اندوهگین باشد. شروع



دوستان شهید ذوالفقاری چه می‌گویند؟

جگری که به یاد حسین سوخت

مه‌دی محمدی - ولایت‌مداری از بزرگ‌ترین خصلت‌های هادی بوده همان‌طور که در وصیت‌نامه‌اش نوشته نمی‌خواست حرف ولی فقیه روی زمین بماند. خصلت بعدی او پشتکارش بود. هادی مدت زیادی درس را رها کرد. اما وقتی برای تحصیل حوزوی به نجف رفت به شدت درس می‌خواند. برای ما تعریف می‌کرد که در نجف تاریکی زیاد است، ساعت‌ها زیر نور ماه درس می‌خواند و به همین خاطر چشم‌هایش ضعیف شده است. هادی معرفت و علاقه زیادی به اهل بیت علیهم السلام داشت، یک بار تعریف می‌کرد که برای اینکه متوجه شود عطش امام حسین (ع) را سه روز آب و غذا نخورده، روز سوم آن‌قدر حالش بد شده بود که بعد از آن جگرش برای لب‌های تشنه امام حسین (ع) می‌سوزد. آخرین باری که هادی از نجف برگشت، متوجه تغییر حالات او شده بودیم. همیشه دائم‌الوضو بود. خیلی خیلی کم غذا می‌خورد. به خودش ریاضت می‌داد. در سفر آخر مبلغی پول به او داده بودند تا خرج خرید وسایل فرهنگی کند، گاهی به شوخی می‌گفتم این پول برای خورد و خوراک خودت هم هست، از آن مقداری بردار و یک پرس چلو کباب بخور، مردی از بس نان و ماست خوردی، می‌خندید و می‌گفت حق الناس است. حتی برای اینکه چند چغیه ارزان‌تر بخرد تا یزد هم رفت.

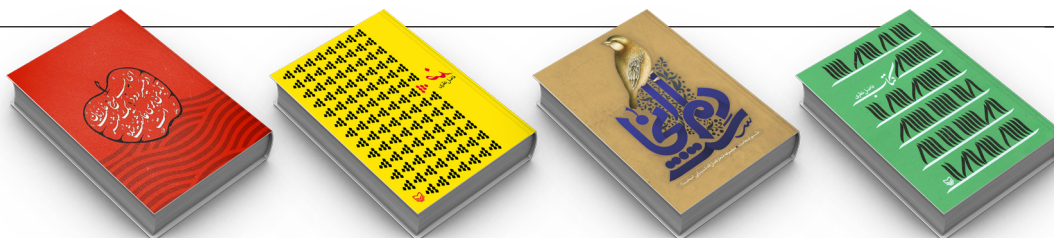
عاشق سس فرانسوی بود

در خیابان شهید عجب گل شرف تهران، مغازه فلافل فروشی داشتیم. سال ۱۳۸۳ بود که یک بچه مدرسه‌ای، مرتب به مغازه من می‌آمد و فلافل می‌خورد. این پسر نامش هادی و عاشق سس فرانسوی بود. نوجوانی خندم‌رو و شاد و پرانرژی نشان می‌داد. من هم هر روز با او مثل دیگران سلام و علیک می‌کردم. یک روز به من گفت: آقا پیمان، من میتونم بیام پیش شما کار کنم و فلافل پختن یاد بگیرم؟ گفتم: بیا. از فردا هر روز به مغازه می‌آمد. خیلی سریع کار را یاد گرفت و استاد کار شد. من چند بار او را امتحان کردم، دست و دلش خیلی پاک بود. خیالم راحت بود و حتی دخل و پول‌های مغازه را در اختیار او می‌گذاشتم. در میان افراد زیادی که پیش من کار کردند، هادی خیلی متفاوت بود؛ کاری، با ادب، خوش برخورد و از طرفی خیلی شاد و خندم‌رو بود. کسی از همراهی با او خسته نمی‌شد. باینکه در سنین بلوغ بود، اما ندیدم به دختر و ناموس مردم نگاه بد کند. در مواقع بیکاری از قرآن و نهج‌البلاغه با او حرف می‌زدیم. از مراجع تقلید و علما حرف می‌زدیم. او هم زمینه مذهبی خوبی داشت. در این مسائل با یکدیگر هم‌کلام می‌شدیم. به مسائل دینی به خوبی تسلط داشت. ایام محرم را در هیئت حاج حسین سازور خادم بود. مدتی بعد مدارس یاز شد. من فکر کردم که هادی فقط در تابستان می‌خواهد کار کند، اما او کار را ادامه داد. هر وقت می‌خواستیم به او حقوق بدهیم نمی‌گرفت، می‌گفت من آمدم پیش شما کار یاد بگیرم. اما به زور مبلغی را در جیب او می‌گذاشتم. مدتی بعد متوجه شدم که با سیدعلی مصطفوی رفیق شده، گفتم با خوب پسری رفیق شدی. هادی بعد از آن بیشتر مواقع در مسجد بود. بعد هم از پیش ما رفت و در بازار مشغول کار شد. اما مرتب با دوستانش به سراغ ما می‌آمد و خودش مشغول درست کردن فلافل می‌شد. بعدها توصیه‌های من کارساز شد و درسش را از طریق مدرسه دکتر حسینی به صورت غیر حضوری ادامه داد. رفاقت ما با هادی ادامه داشت. خوب به یاد دارم که یک روز آمده بود اینجا. بعد از خوردن فلافل در آینه خیره شد و می‌گفت نمی‌دانم برای این جوش‌های صورت‌تم چه کنم؟ گفتم: «صورت مهم نیست، باطن و سیرت انسان‌ها مهم است که باطن تو بسیار عالی است.»

می‌کند به تعریف خاطرات خوش از هادی: «یک اخلاق هادی که اعصاب مرا به هم می‌ریخت کم غذایی‌اش بود. سر سفره دو لقمه بیشتر غذا نمی‌خورد، می‌گفتم هادی به خدا لاغر و ضعیف شدی، غذایت را بخور؛ من غذا زیاد درست کردم. گوشش بدهکار نبوده، انگار عمدی می‌خواست به خودش سخت بگیرد.» بغض می‌کند و با گوشه چادر اشک چشمش را پاک می‌کند: «گفت نمی‌خواهم درس بخوانم. اما من مادر بودم، می‌فهمیدم این‌ها همه بهانه‌ای است تا کمک خرج خانه باشد. رفت فلافل فروشی، هر چه مزد می‌گرفت می‌آورد می‌داد. به من، انگار این بچه خودش خرج و مخارجی نداشت، هر چه در می‌آورد خرج خانه می‌کرد.»

همه چیز از یک برنامه تلویزیونی شروع شد

حرف‌های مادر که تمام می‌شود، می‌پرسم راضی بودید به جنگ با داعش بروید؟ پاسخ می‌شنوم که: «استش تا چند سال پیش نه! چند باری در خانه حرف رفتن به سوریه را زد. می‌گفتم راضی نیستم بروی، یک بار تلویزیون یک برنامه نشان داد. داعشی‌ها دخترهای جوان را از خانواده‌هایشان به زور می‌گرفتند. من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم، گریه می‌کردم. پرسید حالا راضی هستی؟ گفتم راضی‌ام مادر، برو! البته هادی برای جنگ نرفت، گفت می‌خواهم برای تحصیلات حوزوی به نجف بروم. سه سال آنجا ماند، در این سه سال سه بار ماه رمضان به خانه آمد.» مادر از خواستگاری هادی می‌گوید که قرار بود جمعه باشد، اما هادی یکشنبه قبلش به شهادت رسید: «می‌دانستم آنجا خواستگاری رفته، در تماس‌های آخرش گفت من جمعه به خواستگاری می‌روم و شما هم هفته آینده با خواهرها به نجف بیایید برای مراسم عقد، اما نه آن جمعه آمد، نه من پسر را در لباس دامادی دیدم، چون هادی یکشنبه شهید شد.» روز شهادتش کلاس قرآن بودم، دوستان هادی به من زنگ زدند، گفتند: «خبر از هادی دارید؟» می‌دانستم برای جهاد پنهان‌های حشدالشعبی ملحق شده، گفتم نه! اصلاً به دلم بد راه ندادم. گفتند هادی مجروح شده. دلم آتش گرفت. ولی گفتم امام حسین (ع) کمکش می‌کند. به خانه که رسیدیم دیدم چند نفر از دوستان هادی آمده‌اند. کم‌کم همسایه‌ها هم آمدند. خانه شلوغ شد. یکی از همسایه‌ها جلو آمد و بغلم کرد و گفت «شهادت پسران مبارک». آن وقت فهمیدم هادی به آرزوی رسیدم.»



«مستی نه از بیاله نه از خم شروع شد/ از جاده سه‌شنبه شب قم شروع شد»، «ز باغ می‌برند چراغاتی‌ات کنند/ تا کاج جشن‌های زمستانی‌ات کنند» «پس شاخه‌های یاس و مریم فرق دارند/ آری اگر بسیار، اگر کم، فرق دارند» و... می‌دانید شاعر این بیت‌ها کیست؟ فاضل نظری، متولد دهه پنجاه؛ دارنده پنج مجموعه شعر؛ مردی که به‌طور اختصاصی متعلق به غزل است و غزل معاصر در پهنه دهه هشتاد و نود متعلق به او



وقتی از فاضل حرف می‌زنیم

وقتی از فاضل نظری صحبت می‌کنیم، از چه چیزی داریم حرف می‌زنیم؟ از غزل سرایی که احتمالاً غالب مردم، شعرهایش را شنیده‌اند؛ اما نمی‌دانند که این غزل‌ها، متعلق به فردی به نام فاضل نظری است. داریم از شاعری صحبت می‌کنیم که سه‌گانه معروف «گریه‌های امپراطور»، «قلیت» و «آن‌های او»، یکی از معروف‌ترین سه‌گانه‌های شاعرانه معاصر را تشکیل می‌دهد؛ و البته کتاب آخری که «ضد» نام گرفته و نیز، گزیده اشعاری که از او چاپ شده فاضل نظری را بلاشک می‌توان یکی از قلم‌های معتبر غزل سرایی حال حاضر ایران دانست؛ مردی که غزل را با نوآوری و مفاهیم روزمره و آشنایی‌زدایی‌های گاه متحیرکننده خود ترکیب کرده تا به سبک خاص خودش برسد



فرم قدیمی، مفهوم غیر قدیمی

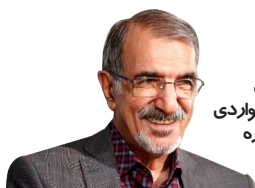
از سبک خاص حرف زدیم، و سؤال اساسی این‌جا مطرح می‌شود که آیا نظری، به سبک خاصی رسیده؟ بلاشک، در فرم، نمی‌توان چنین ادعایی را مطرح کرد. فاضل نظری در فرم، درگیر همان فرم‌های عدلی و معمول غزل است و این، نه خوب است و نه بد، نه خوب است؛ چرا که بین فرم و محتوا، راه‌های ارتباطی قوی و محکمی وجود دارد. گاه نوآوری‌ها، در دل همین فرم‌های





از فاضل نظری تا حسین منزوی

سیدعلی موسوی گرمارودی، از بزرگان شعر انقلاب گفته است که: «دکتر حمیدیان در باره حسین منزوی می نویسد منزوی از برترین های غزل روزگار ماست، جز در مواردی نه چندان زیاد که در پی کشف و اشراق در مورد دست های خیال می رود، بنده در باره فاضل نظری می گویم در میان جوانان، فاضل جایگاه منزوی را در غزل دارد.»



شعر



به خدا حافظی تلخ تو سوگند نشد
که تو رفتی و دلم ثانیه ای بند نشد
لب تو میوه ممنوع ولی لب هایم
هر چه از طعم لب سرخ تو دل کند نشد
با چراغی همه جا گشتم و گشتم در شهر
هیچ کس، هیچ کس اینجا به تو مانند نشد
هر کسی در دل من جای خودش را دارد
جانشین تو در این سینه خداوند نشد
خواستند از تو بگویند شبی شاعرها
عاقبت با قلم شرم نوشتند: نشد!



گرچه چشمان تو جز از پی زیبایی نیست
دل بکن! آینه این قدر تماشاایی نیست
حاصل خیره در آینه شدن ها آیا
دو برابر شدن غصه تنهایی نیست؟!
بی سبب تالاب دریا مکشان قایق را
قایقت را بشکن! روح تو دریایی نیست
آه در آینه تنها کدرت خواهد کرد
آه! دیگر دمت ای دوست مسیحایی نیست
آنکه یک عمر به شوق تو در این کوچه نشست
حال وقتی به لب پنجره می آیی، نیست
خواستم باغم عشقش بنویسم شعری
گفت: هر خواستنی عین توانایی نیست



من خود دلم از مهر تو لرزید و گرنه
تیرم به خطا می رود اما به هدر، نه
دل خون شده و صلح و لب های تو سرخ است
سرخ است ولی سرخ تر از خون جگر، نه
باهر که توانسته کنار آمده دنیا
با اهل هنر؟ آری! با اهل نظر؟ نه!
بدخلقم و بدعهد، زبان باز مومغرور
پشت سر من حرف زیاد است مگر نه؟
یک بار به من قرعه عاشق شدن افتاد
یک بار دگر، بار دگر، بار دگر... نه!

نیست؛ جای التذاذ ادبی و غافلگیر کردن است؛
جای سحر و جادو است، پس نباید تعجب
کرد که در قاعده شاعری چون نظری، جای
ساحل و دریا عوض شده باشد و قایق و
اهالی ساکن در آن، هیچ گاه به مقصد نرسند.



غزل به غزل

«آن بی وفا کیوتر جلدی که پر کشید/ اکنون به
خانه آمده اما عوض شده است» «حق داشتی
مرانشناسی به هر طریق/ من همچنان هم نامم و
دنیا عوض شده است» «سر همچنان به سجده
فرو بردم ولی/ در عشق سالها است که فتوا
عوض شده است» این نمونه ها را بخوانید تا درک
کنید وقتی می گوئیم فاضل نظری علاقه زیادی
به غافلگیر کردن مخاطب دارد، یعنی چه و این
تلاش، البته بیش از تلاش معمول پنهان در ذات
شعر و هنر است؛ که اصلاً قاعده اش این است، او
دوست دارد مخاطبش، بیت به بیت غزل به غزل و
مجموعه به مجموعه همراه با این آشنایی زبانی،
بباید و شاعر را ترک نگوید؛ اما آیا موفق
می شود چنین کاری را تا به انتها انجام دهد؟



زبانی که سبک نشده است

به نظر می رسد که سوال را دوباره باید مطرح
کرد: آیا فاضل نظری، به سبک خاص خودش
رسیده است؟ نسخه منحصر به فرد و اصل
خودش است یا این که...؟ به نظر می رسد این
شاعر، علی رغم محبوبیت و گستره ای که شعرش
پیدا کرده است، هنوز به طور صددرصدی، این
زبان را پیدا نکرده است؛ همان سبک را می گوئیم؛
همان اتفاقی که بدون امضا و از فاصله دور هم،
داد می زند که بله، این شعرها باید شعرهای
فاضل نظری باشد؛ به واسطه درونمایه ها و
حتی فرم گرای های خاصی که دارد. گفتیم که
فاضل نظری، در فرم، حرف چندان برای گفتن
ندارد و هر چه می سراید، به روش های معمول
گذشته است؛ که این، نه خوب است و نه بد.
اما آنچه بد است، عدم جسارت شاعر، برای
ورود به فضاهای جدیدی از فرم های ناشناخته،
حتی در چارچوب نظم قدیمی ادبیات است.

قدیمی، خفه می شوند و راه به جایی نمی برند و
البته گاه خلاف آن نیز می تواند اثبات شود؛ که
قابلیت تبدیل به یک جریان و قانون را ندارد. نه بد
است؛ چرا که درست مثل بازی فوتبال، گاه یک
مارا لونه، یک پله و یک جلودگر دیگر، می تواند از
همین فرمها و میان همین فرمها، سحر کند.



شاعر غافلگیری ها

به نظر می رسد این شاعر، صد در صد توانش
را روی مفاهیم شاعرانه های خودش گذاشته و نیز،
روی غافلگیر کردن مخاطب خودش؛ همان اتفاقی
که در مصرع چهارم همه رباعی های معروف
می افتد و فاصله است. انگار که نظری، قصد
کرده هر بیت خودش را، مصرع چهارم یک
رباعی بداند؛ تا با ضربه هایی که به مخاطبش
می زند، او را بیدار نگه دارد، او را به وجد بیاورد و
به جریان التذاذ ادبی، حرکتی نو ببخشد و البته
همین تمرکز روی محتوا و غافلگیری مخاطب،
توانسته این شاعر متولد پنجابوهشت را، یک
سر و گردن از دیگر شعرائی هم سن و سال
خودش، بالاتر نگه دارد هر چند که شعر او را،
نمی توان یک شعر کامل دانست؛ یک غزل
کامل؛ اما همین محتوا، بد نیست بداند که
یک از گمشده های فرهنگ و هنر امروز ما است.



... عوض شده است

برای آشنایی بیشتر، بد نیست غزل «دنیا
عوض شده است» وی را از معروف ترین کتاب
شعرش، که همانا گریه های امپراطور باشد،
بررسی کنیم. شاعر در بیت اول، می سراید:
«آیین عشق بازی دنیا عوض شده است/ یوسف
عوض شده است، زلیخا عوض شده است.»
پس ما با غزلی روبه رو خواهیم بود که طی آن،
باید انتظار عوض شدن خیلی چیزها را داشته
باشیم. از جمله این که «خو کن به قایقت
که به ساحل نمی رسیم/ خو کن که جای
ساحل و دریا عوض شده است» تصور کنید
که سوار بر قایق، به سمت ساحل می روید،
منطق می گوید که اگر جهت را درست بروید،
باید به ساحل بروید. اما شعر که جای منطق



می‌خواهم زندگی کنم

|| زهره کریمی - کارشناس ارشد مشاوره |





انواع مهارت های زندگی

برای عملکرد موفق در هر یک از این موقعیت ها و یا پاسخ مناسب به این سوالات، نیاز به مجهز بودن به مهارت های زندگی است. این مهارت ها عبارتند از: خود آگاهی، همدلی، روابط بین فردی، ارتباط موثر، مقابله با استرس، مدیریت بر هیجان، حل مساله، تصمیم گیری، تفکر خلاق و تفکر نقادانه که در شماره های آتی به آنها خواهیم پرداخت.



آموخته ها و نیازهای ما

لطفا کمی به عقب برگردید! روزهای مدرسه و شبهای امتحان را به خاطر آورید و روی همه دروسی که خوانده اید با امتحان داده اید متمرکز شوید. چند درصد از آموخته ها و دانش های مختلفی را که با زحمات فراگرفته بودید را در حافظه ی خود دارید؟ حال از شما می خواهیم کمی فکر کنید و لیست تمام مهارت هایی که در طول دوران کودکی یا نوجوانی و تحصیل خود کسب کرده اید را بنویسید؟ مهارت خواندن، نوشتن، استفاده از کامپیوتر، خطاطی، مهارت در یک رشته ورزشی و ... هدف من از مواجه کردن شما با این سوالات سنجش میزان سواد و مهارت های شما پس از سپری کردن دوران تحصیل مدرسه و یا دانشگاه است، شاید برای شما هم قابل تأمل و جالب باشد که محبت کردن، قاطعیت، حل تعارضات، صبور بودن، درک متقابل، پذیرش مسئولیت ها، مدیریت هیجانات و روابط و ... در زندگی نیاز به سواد و مهارت دارد. به عنوان مثال بسیاری از زوجین جوان تنها به دلیل نداشتن سواد و مهارت های ارتباطی با یکدیگر دچار مشکلاتی شده که سرانجام منجر به طلاق های عاطفی و یا قانونی گردیده است. در صورتی که در دیگر مسائل پایه ای از نقاط مشترک خوبی برخوردارند. آموزش تمام مفاهیم درسی در جای خود مهم اند اما ما برای داشتن یک زندگی فردی و اجتماعی بهتر به توانمندی ها و کسب مهارت های دیگری نیازمندیم. اکثر فارغ التحصیلان، موسسات آموزشی و دانشگاه فاقد مهارت های تفکر سطح بالا و زندگی هستند. همانطور که برای مصرف درست و صحیح هر دارویی و یا وسیله ای نیاز به نسخه و دفترچه راهنمایی می باشد، مهارت های زندگی هم، دفترچه راهنمایی برای عملکرد بهتر، پیدا کردن فرصت ها و راههای متفاوت برای ایجاد تغییری مناسب، مثبت و دلپذیر در زندگی است.



بیا بید با فرض موقعیت ها و یا سوالات زیر، با ضرورت کسب این مهارت های بیشتر آشنا شویم:

✓
چقدر با خودتان رو راست هستید و نسبت به علائق، باورها، نقاط قوت و یا ضعف خود شناخت دارید؟

✓
آیا احساساتی چون ترس، خشم، عشق و نفرت، حسادت و ... را در خود می شناسید و نحوه کنترل و مدیریت آن را می دانید؟

✓
آیا میدانید لیستی از اولویت های زندگی خود را بنویسید و در نهایت از بین آنها به سه الویت اکتفا کنید؟

✓
فرض کنید در میان دوستان خود قرار دارید آیا حاضرید برای هم رنگ شدن با آنها، از ارزش ها و باورهایتان چشم پوشی کنید؟

✓
اگر تصمیم به ازدواج دارید، برای رهایی از وضعیت کنونی خودتان است و یا اینکه به ارزیابی خود پرداخته و حال برای پیدا کردن همسری مناسب خود اقدام کرده اید؟

✓
چقدر تلاش کرده اید که با خلاقیت خود تغییر و نوآوری در شیوه زندگیتان به وجود آورید و تنوع را وارد زندگی روابط خود کنید؟

✓
شما از آن دسته افراد هستید که به جای حل مشکلات، عادت دارید از آن فرار و یا اجتناب کنید و یا بی تفاوت باشید؟

✓
آیا قادر به تعویق انداختن خواسته های شما هستید و یا تنها هیجانات شما را به سویی می کشاند؟

✓
فرض کنید به مدیر یا یکی از همکارانتان در محل کار سلام می کنید، اما او جواب سلام شما را نمی دهد و بی تفاوت از کنار شما می گذرد شما رفتار او را چگونه تعبیر و تفسیر می کنید؟

✓
وقتی با مساله ای رو به رو می شوید، تا چه اندازه مطمئن هستید که وضعیت پیش آمده را تحت کنترل خود در آورید؟



آستینت را بالا بزن

۰۰۰۰۰۰
۲۷ خرداد ۱۳۵۸

تولد جهاد سازندگی

بعد از فرمان تاریخی حضرت امام خمینی (ره) در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی جهت رفع محرومیت‌ها و آبادانی کشور، جهاد سازندگی در قالب نهضتی همه‌جانبه برای مبارزه با فقر، محرومیت‌زدایی، توسعه و عمران روستاها و در یک کلام، حرکت در جهت استقلال و خودکفایی، از متن توده‌های میلیونی مردم محروم و مستضعف به وجود آمد.

مدیریت جهادی

بر گرفته از مدیریت اسلامی و با هدف قرب به خدا و خدمت به بلدگان او و گرامی داشتن مردم است که در شرایط عینی، قابل اجرا و کاربردی مطرح می‌شود.

فرهنگ جهادی

شامل مجموعه وسیعی از اعتقادات، اخلاق و نحوه معاشرت و رفتار و بویژه یک نوع روشن کار خالصانه و ایثارگرانه است که با هدف رفع محرومیت‌ها و خدمت‌رسانی به مردم در مناطق محروم کشور بویژه روستائیان آغاز شد.

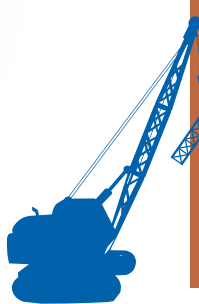
- | | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ویژگی‌های رفتاری مدیر جهادی | ویژگی‌های رفتاری مدیر جهادی |
| اعتماد به نفس | مدیریت میدانی |
| بلند پروازی | خستگی ناپذیر بودن |
| اصرار و پیگیری امور | انگیزه بالا و شوق به کار |
| عزم و همت بالا | ریسک‌پذیری معقول |
| ابتکار و استعداد | عدم تکیه به بیگانان |
| تخصص و تجربه کافی | اعتماد به نیروی جوان |

ویژگی‌های ارزشی مدیریت جهادی

- ایمان عمیق به اهداف کاری
- توکل به خدادر تمام کارها
- اعتماد به کمک خداوند متعال
- توجه به آرمانها و اهداف
- اخلاص و تعهد
- احساس مسوولیت و تکلیف

ضرورت‌های مدیریت جهادی

- تداوم ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب
- نیادپه‌شدن اقتصاد مقاومتی
- درس‌آموزی از مدیریت غیر جهادی
- کاهش فاصله با رقبای جهانی
- ایستادگی در برابر فشار دشمنان
- کاهش مشکلات در تمامی حوزه‌ها





جهادگران دیروز



خلایقت و نوآوری در کار
شهباز حسن باقری
 او دانشجوی ۲۵ ساله رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران بود که توانست باتاسیس واحد اطلاعات و عملیات سپاه، مسیر جنگ را عوض کند.



مرد خستگی ناپذیر
سرتیپ خلیان شیرودی
 او بالاترین ساعت پرواز در جنگ را در جهان داشته است و باوقوع بیش از ۴۰ سانحه و شلیک به هلی کوپترش باز سرسختانه می جنگید.



هجرت به دیار محرومان
حاج عبدالله والی
 «به داد بشناگرد برسید» این جمله امام کافی بود تا حاج عبدالله والی بخش زیادی از عمر خود را صرف آبادانی بشناگرد کند. او از سال ۶۱ در آبادانی بشناگرد تلاش کرد.

جهادگران امروز



اویس زکی خانی
 جانباز شیمیایی است و بیش از ۹۰ ماه سابقه حضور در جبهه دارد. در روستای ازنگه چاده چالوس، سالانه ۵۰ تن قارچ تولید می‌کند. او یک تعاونی با عضویت ۵۰ نفر از روستائیان راه اندازی کرده است.



لعبت گران پایه
 متخصص جراح عمومی و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است. خانم گران پایه با ۲۷ سفری که به مناطق محروم داشته، بیش از ۳۵۰ ویزیت و ۱۵۰ جراحی را به صورت رایگان انجام داده.



مظفر افشار
 ۳۰ سال برای حفظ درختان و جنگل‌های ایران تلاش کرده است. او با پرورش بذر و نهال درخت بلوط تاکنون بیش از ۴۰۰ هزار بذر بلوط کاشته است و سالانه ۳ هزار نهال بلوط پرورش می‌دهد.





چرا دوباره موفقیت پاندای کونگ فو کار تکرار نشد؟

فکر می‌کنم شیرینی هر اتفاق به یگانگی آن است. قرار نیست موفقیت‌ها به یک شکل دوباره تکرار شوند. من در صداپیشگی اثری به نام «کریستوفر رابین» هم شرکت کردم که باز خوردهای خوبی داشت. ولی خب، تکرار بعضی از تجربه‌ها به خاطر این که در شرایطی خاص شکل گرفته‌اند، سخت است.

؟

دوبلوری انتخاب شما بود یا اینکه اتفاقی سر از این کار در آوردید؟
از نوجوانی آرزو داشتم که صداپیشگی کنم و یک دوبلور بشوم؛ درست مثل خیلی‌ها که دوست داشتند کنار علی کریمی و علی دایی و... عکس بگیرند و عشق فوتبال بودند. سال ۷۴ یادم می‌آید که از مدرسه فرار کردم تا سر ضبط برنامه صبح جمعه با شما بروم؛ که سه‌شنبه‌ها در میدان ارگ ضبط می‌شد. یادش به خیر، آن موقع‌ها منوچهر نوذری از چهره‌های درخشان این برنامه بود. ۱۰ دقیقه‌ای هم دیر رسیدم و راهم ندادند و گفتند هفته بعد بیا. در سال ۷۶ من به استودیوی دوبله رفتم تا صداپیشگی همه‌همه در یک فیلم را ایفا کنم. قرار بود در آن جا داد بزنم که «چارلی چاپلین خوش اومدی به نیویورک». نمی‌دانید از این ایفای صداپیشگی کوچک چقدر شوق‌و ذوق داشتم. فیلم را گرفته بودم و مدام آن صحنه را تماشا می‌کردم و لذت می‌بردم.

؟

شما بعد از نسل طلایی دوبله ایران وارد عرصه گویندگی شدید، نسلی که خاطرات زیادی از آن‌ها داریم. فکر می‌کنید نسل شما به اندازه دوبلورهای نسل قبل از خود دیده شد؟
یکی از دلایل دیده شدن نسل ما این بود که بعد از نسل طلایی دوبله پا به عرصه گذاشتیم. به نظرم گویندگان قبل از ما واقعا نسل طلایی بود و تکرار نشدنی!

؟

اگر از شما بپرسند با صدای کدام گوینده انیمیشن خاطره دارید چه کسی را نام می‌برید؟
بدون شک انیمیشن‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی دهه شصت، جزو مشوق‌ها و انگیزه‌بخش‌های من برای حرکت به سوی صداپیشگی بودند. بدون شک کارتون رابین‌هود با صداپیشگی ژرژ پطروسی جزو مجموعه‌هایی بود که به شدت دوست می‌داشتم. صدای پراپت ایرج ناظریان را هم خیلی دوست می‌داشتم. شاید رابین‌هود را نزدیک چند هزار بار نگاه

گفت و گو با «حامد عزیزی»، گوینده انیمیشن‌های کار تونی و خاطر ساز دهه هفتادی‌ها

آرزو داشتم دوبلور شوم

» زهرارد شبیری

“

اگر اهل انیمیشن باشید حتماً او را می‌شناسید. او گوینده یکی از برطرفدارترین شخصیت‌های کار تونی است و به خاطر گویندگی این نقش حسابی هم معروف شده است. «حامد عزیزی» گوینده پاندای کونگ‌فوکار است. حامد عزیزی در طول دو دهه فعالیتش، در دوبله بسیاری از انیمیشن‌ها حضور داشته است. اما به دلیل گویندگی شخصیت «پو» در مجموعه پاندای کونگ‌فوکار به یکی از گوینده‌های محبوب انیمیشن بدل شد. عزیزی از سال ۸۴ تا فروردین ۸۸ عضو انجمن گویندگان جوان هم بوده است. از دیگر آثاری که او در گویندگی‌شان مشارکت داشته می‌توان به سریال «خانه پوشالی» (سریال آمریکایی)، «هلیت»، «بچه رئیس»، «عصر یخبندان»، «داستان اسباب‌بازی»، «باباسفنجی»، «هری پاتر»، «شیرشاه»، «ماداگاسکار»، «شادفیل» و... اشاره کرد. این گوینده را حالا می‌توانیم جزو خاطر سازان دهه هفتاد و حتی گروه‌های سنی قبل و بعد از آن بدانیم.





نقطه طلایی شروع کار شما کجا بود؟

زمانی که رایانه و امکانات دوبله دیجیتال و کامپیوتری به بازار آمد که باعث شد تا بخشی از انرژی ما آزاد شود. در واقع فرصتی ایجاد شده و ما این فرصت را غنیمت شمرده و نهایت استفاده را از آن بردیم. بخشی دیگر از این انرژی ذخیره شده.



نگاه



صدایم را خیلی هادوست دارم

به عنوان یک گوینده، زیاد اتفاق می افتد که عده‌ای مرا از روی صدایم بشناسند. بگذارید خاطره‌ای برایتان بگویم. جالب‌ترین این خاطره‌ها در جاده اصفهان برایم اتفاق افتاد. برای خرید رفته بودم، هوا هم گرم بود و کمربند نیستی بودم. البته سرعت هم خیلی کم بود. مأموران راهنمایی و رانندگی با دست اشاره کردند که بایستم. متوجه شدم که برای نیستن کمربند است. رفتم و خودم را معرفی کردم. شناختند. خواستند کمی کمتر جریمه‌ام کنند. گفتم تو را خدا جریمه ننویسید. برایشان جالب بود که صدای مرا از نزدیک بشنوند. مدام می گفتند فلان صدا را در بیاور و فلان شخصیت را بگو و فلان اعلام فیلم را بگو. صحنه خنده‌داری شده بود. آخرش هم لطف کردند و گفتند که این دفعه چون هنرمندی جریمه‌ات نمی‌کنیم، ولی دفعه بعد دقت کن و حتماً جریمه‌ات می‌کنیم. من یک دختر هفت ساله دارم، خیلی هم دوست دارد که بنشینم و صدای پاندا و کلارک‌های دیگر را برایش در بیاورم. حتی وقتی مدرسه‌اش می‌روم، بچه‌ها دورم را می‌گیرند که صدای شخصیت‌های مختلف را در بیاورم. گاهی فک و فلمیل هم می‌آیند خانه ما، بچه‌های کم سن و سال‌تر دوست دارند که برایشان صدا در بیاورم و حسایی از این کار کیف می‌کنند.



برای پاندای کونگ‌فوکار دلستان کمی متفاوت بود. در پاندا باید صدای یک شخصیت لوس و واخورده در اجتماع را ایجاد می‌کردم، که علاقه به اجرای هنرهای رزمی داشت. پاندا در ابتدا قرار بود با یک دوبله دیگر به بازار بیاید؛ تولید کننده عجله داشت که یک نسخه پرده‌ای از این اثر را دوبله کرده و راهی بازار کند. مجوز ارشاد را هم گرفته بودند. اما این اتفاق نیفتاد. قرعه به نام ما افتاد تا کار دوبله را انجام بدهیم. در اولین نمایش این فیلم در سالنی حوالی میدان ولیعصر (عج) تهران، متوجه استقبال شدم در دومین نمایش حتی بیست سی نفر هم بیشتر از ظرفیت سالن آمده بودند کم‌کم متوجه شدم که اتفاق خاصی در شرف افتادن است.



منظور تان از شرایط ساخت چیست؟

بالاخره ما بعد از نسل طلایی دوبله آمده بودیم و انرژی ذخیره شده زیادی داشتیم. حضور در کنار این بزرگان استرس و توانمندی زیادی را می‌طلبید، به همین دلیل ما مدت‌ها منتظر بودیم تا فرصت مناسب را به دست بیآوریم. از سوی دیگر، محدودیت و گرانی تجهیزات پخش فیلم و صدا و دوبله هم باعث می‌شد تا هر کسی نتواند به راحتی اقدام به تهیه این امکانات کرده و شروع به کار کند.



تا به حال باز خوردی از مردم داشته‌اید؟ شاید باورتان نشود ولی وقتی یک جوان بیست و چندساله، در فضای مجازی برای من کلمنت می‌گذارد که بخشی از کودکی من با صدای شما بود احساس عجیبی دارم. از یک طرف مطمئن می‌شوم دیگر پا به میانسالگی گذاشته‌ام و از طرف دیگر اینکه خاطره ساز کودک‌ان بودم احساس خوبی است. اگر تا قبل‌تر از این به من می‌گفتند که شما خاطره‌ساز عده‌ای از جوانان هستید، خنده‌ام می‌گرفت و می‌گفتم مگر من متولد پنجاه و هشت، چقدر سن دارم؟ اما در اینستاگرام، وقتی پیام‌هایی دال بر این که شما خاطره‌ساز دوران کودکی ما بودید، فراوان شد، کم‌کم به این نتیجه رسیدم که دیگه به میانسالگی داریم می‌رسیم و شده‌ایم خاطره‌ساز گروهی از کودکان و نوجوانان نسل قبلی که حالا بزرگتر شده‌اند.

کرده باشم! مجموعه‌هایی که در دهه شصت و ابتدای دهه هفتاد پخش می‌شد، بسیاری از رویاهای دوران کودکی ما را شکل می‌داد؛ مانند بنر، تام سایر، دختر مهربان، گوریل‌نگوری و... من به همه این بزرگان دنیای دوبله احترام می‌گذارم و همین الان نیز هر وقت آن‌ها را ببینم، سر تعظیم در محضر آن‌ها فرود خواهم آورد. همین الان هم سرکار خانم مینو غزنوی را که می‌بینم، فوق‌العاده به ایشان احترام می‌گذارم و می‌گویم که شماها پیشکسوتان ما هستید.



وقتی پاندای کونگ‌فوکار را دوبله می‌کردید خیلی جوان بودید، قبل از آن هم کار جدی گویندگی انجام داده بودید؟

آن موقع ۲۷ سالم بود قبل از آن چند سالی بود که انیمیشن گویندگی می‌کردم وقتی که هورتون را کار کردیم، تهیه‌کنندگان فیلم دعوت کردند تا نقش اصلی آن را گویندگی کنم. با توجه به این که فیزیک صدایی من بم است قبل از هورتون و پاندا، در نقش‌های منفی گویندگی می‌کردم.



صدای حامد عزیزی را همیشه در نقش آفرینی در کاراکترهای منفی شنیده‌ایم! گویندگی برای شخصیت‌های منفی انیمیشن‌ها کار سختی است؟ ناراحت نبودید از این که قرعه همیشه به نام شخصیت‌های منفی می‌افتاد؟

البته که نه، چون من گویندگی در کاراکترهای منفی را خیلی دوست دارم، به نظرم حتی سخت‌تر از گویندگی برای نقش‌های مثبت است، اما به صدای من می‌نشیند در کل معتقدم که باید گویندگی شخصیت‌های منفی نیز مانند شخصیت‌های مثبت، در اوج و قدرتمند باشد تا کل کار باورپذیر در بیاید.



وقتی تصمیم گرفتید شخصیت پاندا را گویندگی کنید با توجه به اینکه پاندا شخصیتی متفاوت داشت و صدای بم شما باید تغییر می‌کرد، فکر می‌کردید که این قدر بازتاب مثبت داشته باشد؟

راستش بیشتر برای شخصیت‌هایی که نیاز به صدای بم داشتند روی من حساب می‌شد. اما



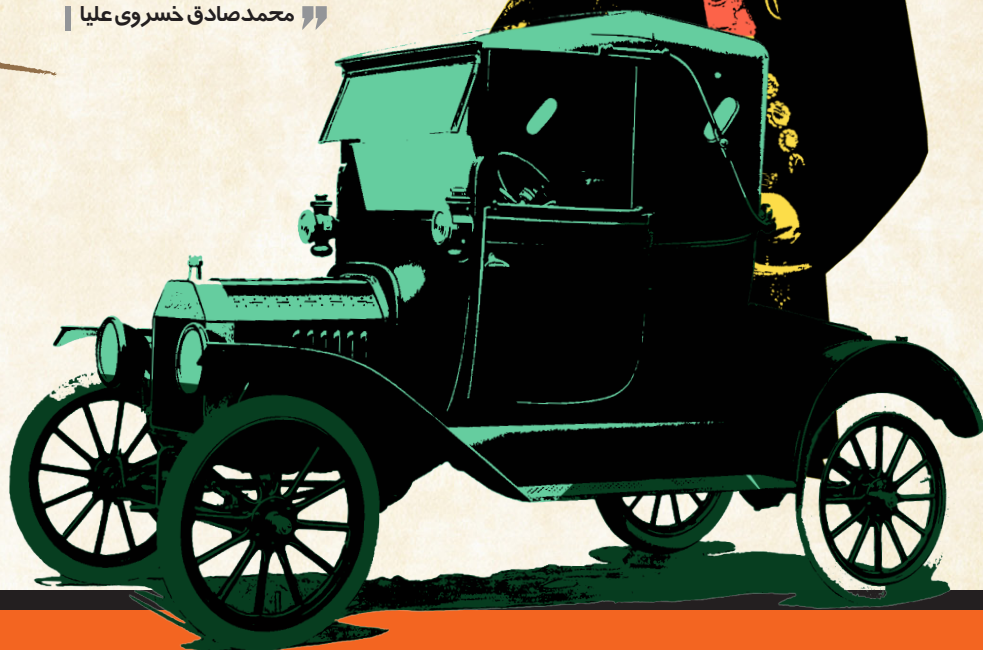
ورود اولین اتومبیل به ایران حرف و حدیث‌هایی دارد به درازای یک سلسله تاریخی!

چهار چرخ که دنیا را چهار شاخ کرد!

محمدصادق خسروی علیا

سلطان که اتومبیل را وارد ایران کرد

ناصرالدین شاه آن قدر بر تخت جلوس کرد که فرزندش «مظفر» بیچاره آخر آخرش سهمش تنها ۱۰ سال حکومت بر خاک ایران شد. ۴۸ سال، یعنی نزدیک به نیم قرن پادشاهی ناصرالدین شاه که بیشترش البته به سفر به فرنگ گذشت، رمق مظفر را در آورد. تا آنجاکه می‌گویند آن آخری‌ها، مظفر خیلی افسرده شده بود. بالاخره ناصرالدین شاه در ۶۵ سالگی، بعد از ۴۸ سال سلطان صاحبقران بودن و با اینکه صاحب چند زن و فرزند بود، جوان‌مرگ شد، اسناد و مدارک مکتوب تاریخی نشان می‌دهد که مظفرالدین ۴۰ سال منتظر ماند و هی سبیلش را با روغن مار چرب کرد و تاباند تا اینکه بالاخره به مراد دلش رسید. مخلص کلام، ولیعهد ۴۳ ساله شد «شاه».



معاینه فنی خودرو و اذن واردات

قابل اعتمادترین ادله و مدرک موجود در ارتباط با ورود تاریخی اتومبیل به ایران همین تک پاراگرافی است که جناب «کوریلن» نقل قول کرده است (کوریلن گویا مهماندار فرانسوی مظفر بوده). نوشته‌های بی نام و نشان کوریلن در همان زمان به نام «بدایع الوقایع» در ایران منتشر شد. در آن پاراگراف مشهور تاریخی این طور آمده است: «در ماه اوت ۱۹۰۰ میلادی در مراجعت اعلیحضرت از جنگل بولونی، دو دستگاه اتومبیل که برای بردن به تهران سفارش داده بودند جلوی عمارت برای معاینه اعلیحضرت حاضر بودند. در هر کدام آنها دو نفر از پیشخدمت‌های مخصوص حاضر بودند. به امر مبارک مکانیسین‌ها اتومبیل را به راه انداخته، بعضی حرکات را امتحاناً در حضور اعلیحضرت بجا آوردند و پس از انجام امتحان، سوارها و ملتزمین رکاب جابجا شده اتومبیل‌ها آهسته پهلوی کالسکه همایونی آمدند تا سلطان از نزدیک نیز درست آنها را معاینه کند. چون اتومبیل‌ها از هر حیث مطابق میل بودند و هیچ نوع عیب و نقصی در آنها مشاهده نشد، حکم اعلی حضرت به حمل آنها صادر شد و کالسکه همایونی به طرف عمارت سوورن به راه افتاد.» البته گویا ذات مبارک همایونی دستی هم در اعطای معاینه فنی خودروهای آن زمان داشته! اینطور که در لابه لای این پاراگراف آمده راوی چنان می گوید که اعلیحضرت از هر حیث اتومبیل را معاینه کرد که انگار مظفر چند صباحی در گاراژ قدیم ژانگولر شاگرد مکانیک بوده و سال‌ها در محضر این استاد درس فن دیاک زدن، فیلرگیری، ارتفاع زدن، تیونینگ، تک چرخ و... پس می‌داده (بی خیال راوی). گیریم مظفر یک نگاهی هم به ماشین انداخته تا ببیند فرقی با گاری و کالسکه چیست، معاینه فنی اش کجا بود.



مظفر و يك عقده سفرزفتی عجيب

ناصرالدین شاه در مدت سلطنتش سه بار به فرنگ عزیمت کرد. سفرهای اروپایی او آن چنان پرخرج بود که کشور ایران تا سال‌ها تاوان قرض و قوله‌های جناب اعلیحضرت را می‌پرداخت، بگذریم. حالاً نوبت مظفر بود که در یک حرکت جانانه خودی نشان بدهد. مظفر از آنجایی که سرش در حساب و کتاب بود و در ۴۰ سال ولیعهدی، ماره‌های زیادی بلعیده بود، افعی وار در صدد تلاقی برآمد. حقیقت تلخ این بود که ناصر خیلی دل مظفر را سوزانده بود. وقتی در حیاط (حیات) بود سه بار رفت اروپا. در این سفرها، بی‌معرفت حتی نکرد تعارفی به مظفر بزند «که ای پسر تو هم بیا برویم فرنگ و... بدتر از آن قبله عالم، سوغاتی موعاتی هم برای پسرک سیبیل بناگوش در رفته‌اش نیاورد. تنها چیزی که این وسط عاید مظفر می‌شد، حرف‌های آبدار و جگر سوزانی بود که خدم و حشم ناصر بعد از سفر به اروپا تحویل ولیعهد جوان می‌دادند. این تعاریف و تشریح فرزند را دچار «عقده واپس‌زدگی ناشی از به اروپا رفتگی» کرد. تا آنجا که ولیعهد عقده‌ای در عیش و غم می‌سوخت. نتیجه این عقده واپس‌زدگی اروپا زرفتگی این شد که مظفر پس از جلوسش بر مسند، برای اینکه تن ناصر را از حسادت در گور بلرزاند، در دم سه بار عازم فرنگ شد. هر بار هم جو تجدد غرب او را می‌گرفت و چیزی با خودش به ایران می‌آورد. رفته‌رفته با رفتن به اروپا، مظفر از عقده‌زدگی نجات یافت و دچار غرب‌زدگی شد. به طوری که سوغاتی‌هایش هم بوی تجدد می‌داد. از رهاوردهایی که مظفر با خود به ایران آورد و مثل توپ هم صدا کرد، اتومبیل بود. منتها با یک اسم عجیب و غریب.

در بیخ و خم خرید خودرو

این طور که راویان تاریخ نوشته‌اند و گفته‌اند مظفر خان آن اوایل چشم دیدن کالسکه‌های بی‌اسب آهنی را نداشت. برخی می‌گویند این به خاطر اعتمادی بود که قبله عالم به اسب‌ها داشته. برخی دیگر هم معتقدند به خاطر چراغ‌های قورباغه‌ای و آپشن‌های بسیار پایین خودروهای آن زمان بوده که نظر ذات همایونی را نمی‌توانست جلب کند. به هر حال اظهار نظرهای زیادی در این باره شده اما مظفر تنها در یک کلام گفته «نو دلم نیست» و تمام. خلاصه به هر مکافاتی که بود و دقیقاً هم نمی‌دانیم که چه شد که بالاخره قبله عالم پس از سال‌ها دشمنی با اتومبیل رضایت داد که به سال ۱۲۷۹ خورشیدی دو دستگاه اتومبیل کالسکه‌ای خریداری شود. این اتفاق تاریخی در سفر دوم اعلیحضرت به اروپا رخ داد. اما باز هم معلوم نیست که چرا اتومبیل‌های خریداری شده بعد از یک سال یعنی سال ۱۲۸۰ خورشیدی وارد ایران شد. البته در این خصوص هم اظهار نظرهایی شده که بد نیست به سمع و نظر تن برسانیم. عده‌ای می‌گویند مظفر خیلی با این وسیله نوپدید حال نمی‌کرده و ذوق و عجله‌ای هم برای آوردنش به ایران نداشته. عده دیگر هم می‌گویند احتمالاً شاه از شرکت‌های لیزینگ، اتومبیل خریده بوده و بعدش خودرو گران می‌شود و شرکت لیزینگ دوباره از مظفر مابه‌التفاوتی را مطالبه می‌کند. سازندگان خودرو در آن ور آب و مظفر در این ور آب هیچ کدامشان زیر بار نمی‌روند. به همین خاطر جهت حل‌وفصل این مناقشه، پای شورای رقابت به میان می‌آید. گویا قبله عالم نیز در واکنشی که به این گران‌فروشی داشته گفته: «هگه رنو کیلویی چند؟» در آخر هم بعد از یک سال کشمکش هیچکس حریف خودروسازان نمی‌شود، حتی شورای رقابت (!) لازم به ذکر است اتومبیل‌های مذکور برند رنو بود و به جای بنزین ذغال سنگ نوش جان می‌کردند.



غول چراغ جادوی چینی‌ها و نبرد حیثیتی

چرا هوآوی یک بار دیگر سر زبان‌ها افتاد
و درباره این برند چه می‌دانید؟

زینب قمی |

معروف است که می‌گویند چینی‌ها به غول‌های تکنولوژی خودشان می‌نازند و سرعت رشد اقتصادی آن‌ها هم به شدت بالاست؛ طوری که طی چند آینده، آمریکا را هم پشت سر گذاشته و برای خودشان، در رتبه اول تکنولوژی دنیا جا خوش می‌کنند. چینی‌ها که در اصل کمونیست حساب می‌شدند، وقتی متوجه شدند که نمی‌توانند با ایده‌های کمونیستی محض به جنگ با غرب و آمریکا بروند و دست برتر را داشته باشند، تغییرات زیادی در مدیریت اقتصادی خودشان صورت دادند. نتیجه این تغییرات، بیداری اذهای خفته بود.



02
Google
سادار بیچای

این یکی هم نیازی به معرفی ندارد، شاید از اپل و مایکروسافت هم معروفتر باشد، چون همه هر روزه با آن سر و کار دارند. حوزه کاری این غول جستجوگر توسط سایت بررسی‌کننده، جستجوی اینترنت، سخت‌افزار و نرم‌افزار ذکر شده.

01
Microsoft
ساتیانادلا

اولین انتخاب، مدیرعامل مایکروسافت است. البته این کمپانی دیگر نیازی به معرفی ندارد. تازگی‌ها هم که ارزش آن از اپل هم بیشتر شده. انتخاب مدیرعامل هم به این سمت یک امتیاز مثبت دیگر به سبب این کمپانی می‌اندازد.

بزرگ‌ترین مدیران دنیای تکنولوژی

- تازگی‌ها یکی از سایت‌های خارجی، کار جالبی کرده و لیستی از بهترین مدیران عامل شرکت‌های دنیای تکنولوژی را ارائه کرده است. ۵ تاز از اولین‌های این بهترین‌ها را، به انتخاب سایت Comparably مرور می‌کنیم؛ این مدیران به واسطه اثربخشی و سبک مدیریتشان انتخاب شده‌اند.



فناوری

بزرگ‌ترین شرکت‌های تکنولوژی چین



این جستجوگر همان نقشی که گوگل در جستجوی اطلاعات جهانی را بازی می‌کند در چین ایفا می‌کند. دلیلش هم اینترنت بسته این کشور است.



Alibaba.com™

یکی از برندهای معروف سرزمین چین در بین ده برنده برتر جهانی، علی بابا توانسته مقام نهم را به دست بیاورد که موفقیتی عالی برای این برند است.



این کمپانی رانسخه چینی اوبر می‌دانند؛ برندی که در حوزه کرایه اینترنتی اتومبیل کار می‌کند و در کشور شلوغی چون چین، خواهان زیادی داشته باشد.



تیم کوک

تیم کوک، از کمیانی اپل یکی از مدیرعامل معروف‌ترین و محبوب‌ترین مدیران این لیست است؛ مدیریت دقیق و هوشمند کوک در شرکت باعث شده که اپل در تمامی زمینه‌ها از رقیب سنتی‌اش، مایکروسافت، چندان عقب نماند.



جف بزوس

و بالاخره نوبت به بزوس معروف هم رسید؛ فردی که حالا پولدارترین انسان روی کره زمین هم محسوب می‌شود. این فروشگاه اینترنتی، حالا نامی آشنا در همه‌جای دنیا محسوب می‌شود؛ اتفاقی که با فلسفه بزوس اتفاق افتاده.



برایان هالیگان

مدیرعامل این شرکت هم ۱۲ سالی هست که به این سمت انتخاب شده است. این شرکت هم در حوزه نرم‌افزار فروش و مارکتینگ و شبیه آن کار می‌کند. هالیگان جزو مدیرانی است که کارنامه درخشانی در شرکت هاب اسپات دارد.



بلند پروازی ۲۰۰ میلیونی

بد نیست بدانید که میزان فروش این برند طی هفت سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷ میلادی، پنجاه برابر رشد داشته و بیشتر شده است! و اکنون سومین برند پر فروش گوشی همراه در جهان است. اینطور که به نظر می‌رسد چیزی جلودار بلند پروازی‌های این غول شرقی نیست.



باز هم پای ایران در میان است

البته در ابتدا چینی‌ها، معروف به کپی‌کاری و بنجل‌کاری بودند. اما طی سال‌های اخیر، برندهای تکنولوژی و اتومبیل و ... این کشور، خودی نشان داده‌اند و توانسته‌اند به رقیبی سرسخت برای غول‌های تکنولوژی غربی تبدیل شوند. یکی از این غول‌های چینی را می‌توانیم هواوی بدانیم. نام هواوی به واسطه رشد سریع و بلند پروازی‌هایش بود که بر سر زبان‌ها افتاد. اما طی روزهای گذشته، نام این شرکت به واسطه بازداشت مدیرانش این برند، که دختر بنیانگذار آن هم بود، مطرح شد. خانم منگ در کانادا و به درخواست آمریکایی‌ها بود که بازداشت شد. علت بازداشت هم برای ایرانی‌ها جالب بود؛ معامله با ایران و عدم ارائه اطلاعات دقیق به بانک‌های غربی و در به تعبیری دیگر، نقض تحریم‌های آمریکا علیه ایران!



سال نقطه عطف

هواوی را بزرگ‌ترین گوشی‌ساز چینی می‌دانند؛

مقصد ساله فراخوان

اندیشه

شاهد اندیشه نشریه علمی - ترویجی
بنیاد شهید و امور ایثارگران

«شاهد اندیشه»

پذیرای مقالات پژوهشگران، اعضای محترم هیات علمی دانشگاه‌ها و دانشجویان رشته‌های

علوم انسانی و بویژه نخبگان شاهد و ایثارگر می‌باشد.

علاقمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر، ضمن عضویت در سایت گروه مجلات

شاهد مقالات و آثار علمی خود را به پایگاه اینترنتی

mag.navideshahed.com

ارسال نمایند.

محورهای موضوعی نشریه:

- بیداری اسلامی
- ایثار و شهادت
- جبهه مقاومت
- ایثار اجتماعی
- هنر و رسانه
- انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
- صلح
- تاریخ شفاهی
- جنگ نرم
- ادبیات پایداری
- دیپلماسی ایثار



تلفن تماس: ۰۲۱-۸۸۳۰۸۳۴۸

نمابر: ۰۲۱-۸۸۸۲۸۴۳۵

آدرس: تهران، خیابان طالقانی، خیابان ملک الشعراء بهار شمالی

پلاک ۵ طبقه سوم، اداره کل اسناد و انتشارات

در آستانه چهلمین سالگرد
پیروزی انقلاب اسلامی

فراخوان جشنواره ملی هنرمندان شاهد و ایثارگر ۱۳۹۷



در بخشهای:
• هنرهای تجسمی
• تئاتر (خیابانی، صحنه ای)
• سرود
• ادبی (شعر و داستان)



به آثار برتر جوایز نفیسی اهدا خواهد شد

زمان برگزاری جشنواره:

آذر و دی ۱۳۹۷



نحوه ارسال آثار:

از طریق سایت www.navideshahed.com

دبیر خانه جشنواره: تهران خیابان طالقانی خیابان ملک شعرا بهار پلاک ۵ ساختمان معاونت فرهنگی و آموزشی
بنیاد شهید طبقه دوم اداره کل امور هنری دبیر خانه جشنواره ملی هنرمندان شاهد و ایثارگر

شماره تماس: ۸۸۳۰۵۷۶۵



سرمایه‌ی تمام نشدنی

این لذت معنوی را، شما جوانان، بادل‌های پاک، نورانی و بی‌آلایش خود چشیدید. این لذت را رها نکنید. از ظرفیت نمازهای پنجگانه، تلاوت قرآن، مساجد، دعا و صحیفه‌ی سجادیه استفاده کنید، تا این طهارت و نورانیت ادامه پیدا کند. خصوصیت برجسته‌ی روز عید فطر است که نورانیت ناشی از ماه رمضان را شما با خود حمل می‌کنید.